

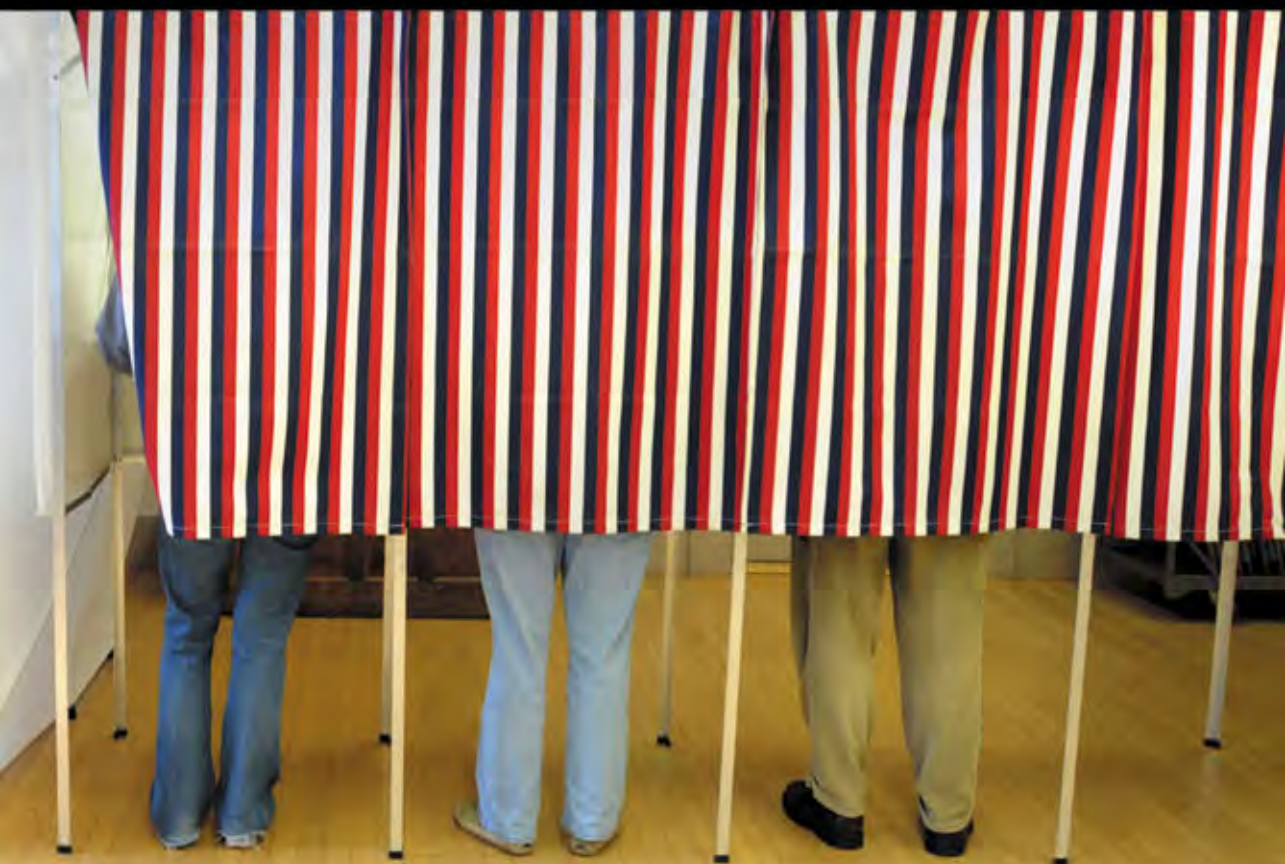
مقدمه‌ای بر

انتخاب عمومی

iea

ایمون باتلر

مترجم: بردیا گرشاسبی



مقدمه‌ای بر انتخاب عمومی

نویسنده: ایمون باکتر

مترجم: بردیا کرساسبی



Public Choice- A primer

سرشناسه	: باتلر، ایمون، ۱۹۵۲- م.
عنوان و پدیدآور	: مقدمه‌ای بر انتخاب عمومی/ نویسنده ایمون باتلر؛ مترجم بردیا گرشاسبی؛ ویراستار سمیه شریعتی‌راد.
مشخصات نشر	: تهران: سارگل، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۶ ص.
شابک	: 978-964-5890-92-4
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Public Choice- A primer, 2012
یادداشت	: واژه‌نامه.
موضوع	: انتخاب اجتماعی
موضوع	: اقتصاد-- جنبه‌های سیاسی
شناسه افزوده	: گرشاسبی، حسین، ۱۳۴۴-، مترجم
شناسه افزوده	: شریعتی‌راد، سمیه، ۱۳۵۹-، ویراستار
رده‌بندی کنگره	: HB۸۴۶/۸/ب۲۴۷ ۱۳۹۱
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۲/۱۳۰۱
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۲۸۲۷۳۱۵

حق هر گونه چاپ و تکثیر (به هر طریق ممکن) برای نشر سارگل محفوظ است.

نام کتاب	: مقدمه‌ای بر انتخاب عمومی
نویسنده	: ایمون باتلر
مترجم	: بردیا گرشاسبی
ویراستار	: سمیه شریعتی‌راد
ناشر	: سارگل
نوبت چاپ	: اول - ۱۳۹۱
تیراژ	: ۵۰۰
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۹۰-۹۲-۴
قیمت	: ۸,۰۰۰ تومان

نشر سارگل: تهران- میدان فاطمی- خیابان یکم- پلاک ۱۴ - طبقه پنجم

تلفن: ۸۸۹۵۴۰۴۱-۸۸۹۸۳۳۲۴-۸۸۹۵۰۴۷۵ نمابر: ۸۸۹۵۰۴۷۵

www.goto847.ir

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	درباره نویسنده
۹	پیشگفتار
۱۳	خلاصه
۱۵	۱- «انتخاب عمومی» چیست؟
۱۵	دلیل استفاده از اقتصاد در این رهیافت چیست؟
۱۶	به کار بستن اقتصاد در سیاست
۱۸	به چالش کشیدن طرز فکر مرسوم توسط تئوری «انتخاب عمومی»
۲۰	منافع خصوصی یا عمومی؟
۲۲	منطق محاسبه رأی گیری
۲۳	اقدام برای کسب آرا
۲۴	قدرت «انتخاب عمومی»
۲۵	۲- «انتخاب عمومی» - بیوگرافی
۲۶	پیشروان «انتخاب عمومی» مدرن
۲۷	متفکران نظریه «انتخاب عمومی» در دوران مدرن
۲۹	جمیز بیوکین و گوردون تالاک
۳۰	مدارس و جوایز
۳۱	قدرت گروه‌های ذینفع
۳۲	دیوان سالاری و مقررات
۳۳	بازنگری‌های اخیر
۳۵	رهیافت‌های تازه
۳۷	۳- چه کسی نیاز به دولت دارد؟
۳۹	هزینه‌های تصمیم‌گیری
۴۰	یافتن تعادل
۴۱	ناکامی دولت
۴۲	تقسیم‌ناپذیری کالاهای عمومی

۴۴ فشار برای گسترش دولت
۴۵ فقدان رابطه مستقیم بین گزینش و نتیجه

۴- چگونه پیروز شدن در انتخابات

۴۷ پارادوکس‌های رأی‌گیری در عمل
۴۹ دیگر سیستم‌های انتخاباتی
۵۰ ناآگاهی عقلانی
۵۲ انگیزه رأی
۵۳ رانش به سمت میانه
۵۵ افسانه رأی‌دهنده عقلانی

۵- استبداد اقلیت‌ها

۵۷ منافع متمرکز و منافع پراکنده
۵۹ سیاست گروه‌های ذینفع
۶۰ مشکلات سازمانی
۶۱ ائتلاف‌سازی
۶۳ رفتار ائتلاف‌ها
۶۴ از ائتلاف تا تجارت رأی

۶- بازاری برای آرا: همیاری در رأی دادن (یا تجارت رأی)

۶۸ همیاری ضمنی و همیاری آشکار در رأی دادن
۷۰ استیلا همیاری در رأی
۷۱ همیاری در رأی در حوزه قانون‌گذاری
۷۳ تأثیرات همیاری در رأی
۷۴ دیگر مشکلات همیاری در رأی
۷۶ محدودسازی همیاری در رأی

۷- سودهای سیاسی: رانت‌جویی

۷۷ وسوسه رانت‌جویی
۷۸ هزینه‌ها و تحریف‌ها
۸۰ برآورد هزینه
۸۳ هزینه‌های سیاسی

۸۵	۸- موعِد پرداخت برای سیاستمداران
۸۵	قانون‌گذاران و ما
۸۷	درآمد سیاسی سیاستمداران
۸۸	خطرات انگیزه رأی
۸۹	مهار کردن رهبران
۹۳	۹- برانگیختن دیوان سالاران
۹۵	مقامات و بودجه‌ها
۹۶	منابع قدرت دیوان سالاران
۹۸	مهار کردن دیوان سالاری
۹۹	پرسش‌های اخیر
۱۰۱	۱۰- نقش قوانین اساسی
۱۰۲	هزینه‌های تصمیم‌گیری
۱۰۴	محتوای یک قانون اساسی
۱۰۵	قانون اساسی مالیاتی جیمز بیوکنن
۱۰۷	فدرالیسم
۱۰۹	مشکلات و مبانی
۱۱۱	۱۱- دستاوردها و مشکلات
۱۱۱	برخی دستاوردها
۱۱۲	موضوع نفع شخصی
۱۱۴	مشکلات مربوط به قانون اساسی
۱۱۶	آیا نظریه «انتخاب عمومی» هم منفعت شخصی خودش را دارد؟
۱۱۹	۱۲- افق‌های کنونی و آینده
۱۲۱	بازنگری در ایده‌های قدیمی
۱۲۳	مباحث نسل دومی
۱۲۴	مرزهای نسل سوم
۱۲۵	نظریه بازی
۱۲۷	پتانسیل آینده
۱۲۹	فرهنگ واژگان و اصطلاحات
۱۳۳	جدول زمانی «انتخاب عمومی»

First published in Great Britain in 2012 by The Institute of Economic Affairs
2 Lord North Street, Westminster, London SW1P 3LB in association with Profile Books Ltd
Copyright © The Institute of Economic Affairs 2012

The moral right of the author has been asserted. All rights reserved. Without limiting the rights under copyright reserved above, no part of this publication may be reproduced, stored or introduced into a retrieval system, or transmitted, in any form or by any means (electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise), without the prior written permission of both the copyright owner and the publisher of this book.

A CIP catalogue record for this book is available from the British Library.

ISBN 978 0 255 36650 2

eISBN 978 0 255 36677 9

Many IEA publications are translated into languages other than English or are reprinted. Permission to translate or to reprint should be sought from the Director General at the address above.

Typeset in Stone by MacGuru Ltd

info@macguru.org.uk

Printed and bound in Britain by Hobbs the Printer



23 July, 2012

To Whom It May Concern,

I hereby give Bardia Garshabi permission to translate into Farsi and publish in Iran the publication listed below;

Butler, E. (2012) *Public Choice - A Primer*. Institute of Economic Affairs: London.

Yours sincerely,

A handwritten signature in black ink, appearing to read 'Philip Booth', is written over a faint, larger version of the same signature.

Professor Philip Booth
Editorial & Programme Director

تصویر اجازه‌نامه صاحبان اصلی اثر برای ترجمه و انتشار آن توسط مترجم

درباره نویسنده

«ایمون باتلر» مدیریت «مؤسسه آدام اسمیت»^۱ را برعهده دارد که اندیشکده‌ای پیش‌تاز در ارائه خط‌مشی است. باتلر مدارک دانشگاهی در رشته‌های اقتصاد، فلسفه، و روان‌شناسی دارد و دکترای خود را در سال ۱۹۷۸ از دانشگاه «سنت اندروز» اسکاتلند دریافت کرده است. وی در طی دهه ۱۹۷۰ برای مجلس نمایندگان در کنگره آمریکا کار می‌کرد و پیش از بازگشت به انگلستان و تأسیس مؤسسه آدام اسمیت، در «کالج هیلسدیل» در میشیگان به تدریس فلسفه اشتغال داشت.

ایمون باتلر کتاب‌های متعددی در باره اقتصاددانان پیشرو مانند «میلتون فریدمن»، «فردریک هایک»، و «لودویگ فن میزس»، و نیز مقدمه‌ای بر «مکتب اتریشی در اقتصاد» نوشته است. وی برای «مؤسسه امور اقتصادی» نیز مقدمه‌هایی بر آدام اسمیت و لودویگ فن میزس نوشته است. باتلر یکی از نویسندگان «تاریخچه‌ای از نظارت‌های قیمت و دست‌مزد»، و همچنین مجموعه کتاب‌هایی در مورد «ضرب هوش» بوده است. از جمله آثار معروف و اخیر او می‌توان به «بهترین کتاب در باب بازار»^۲، «وضعیت پوسیده بریتانیا»^۳ (عنوان این کتاب با زیرکی به گونه‌ای انتخاب شده که می‌توان آن را به این صورت نیز تعبیر کرد: «کشور پوسیده بریتانیا»- مترجم)، و «بیانیه جایگزین»^۴ اشاره کرد که توجهات فراوانی را جلب کرده است. ایمون باتلر به طور مستمر با نشریات و رسانه‌ها همکاری دارد.

نظرات مطرح شده در این تک‌نگاری، همانند دیگر آثار منتشر شده از سوی «مؤسسه امور اقتصادی»، صرفاً نظرات نویسندگان است و نظر مؤسسه (که هیچ نظر رسمی و تشکیلاتی

1 . Adam Smith Institute

2 . *The Best Book on the Market*

3 . *The Rotten State of Britain*

4 . *The Alternative Manifesto*

ندارد) یا هیئت امنای مؤسسه، یا اعضای انجمن مشاورین آکادمیک، یا کارکنان عالی رتبه
این مؤسسه محسوب نمی گردد.

پیشگفتار

در هفته اخیر نخست وزیر بریتانیا دو فقره اظهارات عمده داشته و در هر دو مورد به بیان این نظر پرداخته که شناسایی و تصحیح ناکامی بازار بر عهده دولت است. چندین نقد مهم به یک چنین رهیافتی به دولت وجود دارد. نقد مکتب اتریشی به این رهیافت استدلال می‌کند که بازار فرایندی از رقابت است و اگر رقابت کامل وجود نداشته باشد، ما قادر به دانستن نتیجه‌ای که قرار است در صورت وجود این رقابت پدید بیاید نخواهیم بود. بنابراین، دولت قادر به تصحیح ناکامی بازار نیست، بلکه فقط می‌تواند موانعی را که خود در مسیر فرایند رقابتی برپا داشته از میان بردارد. در جایی که پدیداری ناکامی بازار ناشی از عوامل بیرونی دانسته شود، می‌توان استدلال کرد که ما برای پی بردن به ارزش آن عوامل بیرونی برای مردمی که از آن‌ها متأثر شده‌اند نیاز به یک بازار داریم. در توان دولت نیست که بخواهد به سادگی در مورد این ارزش حدس و پیش‌بینی داشته باشد.

شاید ساده‌ترین نقد به لحاظ درک مفهومی، نقدی است که از سوی مکتب «انتخاب عمومی» ارائه می‌گردد. اقتصاد «انتخاب عمومی» در یکی از سطوح خود خواستار آن است که ما در باره رفتارهای انسانی در حوزه سیاست امور را همان گونه فرض بگیریم که در هنگام تحلیل بازارها فرض می‌گیریم. به طور مثال، این گونه فرض کنیم که اگر صاحبان انحصارات (که به دنبال منفعت شخصی هستند) سعی در بیشینه‌سازی سودشان نمی‌داشتند، مقوله انحصارات به مشکلاتی که در کتاب‌های آموزشی اقتصاد به آن‌ها اشاره شده منجر نمی‌شد؛ برون‌داد دی‌اکسید کربن تا این اندازه موجب نگرانی ما نمی‌شد اگر مصرف‌کنندگان، با هر سطح درآمدی، سعی در بیشینه‌سازی مصرفشان نمی‌داشتند؛ ناکامی‌های بانک‌ها موجب نگرانی ما نمی‌شد اگر بانک‌ها در پاسخ به ضمانت‌های دولتی، میزان ریسک‌پذیری‌شان را افزایش نمی‌دادند. به عبارت دیگر، اگر عامل منفعت شخصی در بازار عمل نمی‌کرد، این به اصطلاح «ناکامی بازار» به آن نوع

مشکلاتی که نخست وزیر ما و دیگران شناسایی کرده‌اند دامن نمی‌زد - هر چند که ممکن بود به بروز مشکلات دیگری بیانجامد.

اما اگر منفعت شخصی به بروز برخی نتایج مشخص در بازارها منجر می‌شود که به اعتقاد عده‌ای علت پیدایش مشکلاتی است که دولت مردان باید در رفع آن‌ها بکوشند، آیا ما نمی‌بایست چنین بپنداریم که همان نیروهای منفعت شخصی در درون آن دسته از نظام‌های سیاسی که سعی در «تصحیح» ناکامی بازار دارند نیز هستند؟ یقیناً چنین پنداشتی به محض درک شدنش «قاعده بازی» را در بحث مربوط به مقتضی بودن دخالت دولتی بر هم می‌زند، زیرا در آن صورت ما دیگر نمی‌توانیم فرض کنیم که یک دولت خیرخواه و دانای کل قادر به ایجاد بهبودی در نتایج بازار خواهد بود. تصمیمات دولت به نوبه خود تحت تأثیر سیاستمداران، رأی‌دهندگان، دیوان‌سالاران، تنظیم‌کنندگان، و امثال ایشان است که هر یک به نوعی به دنبال منفعت شخصی خودشان هستند. شما کی دیده‌اید که رأی‌دهندگان در یک حوزه انتخابیه به خاطر بهبود وضعیت درمانی در دیگر حوزه‌های انتخابی دست به تظاهرات بزنند و خواستار تعطیلی بیمارستانی در منطقه خودشان بشوند؟

منفعت شخصی عمل‌کننده در نظام سیاسی به «ناکامی دولت» می‌انجامد که به دلیل اعمال قدرت قهری توسط دولت و نیز به این دلیل که دولت (بر خلاف بازار) در معرض یک فرایند مستقیم رقابت قرار ندارد، نسبت به «ناکامی بازار»، به مراتب جدی‌تر (و خطرناک‌تر) است. در یک دموکراسی نماینده‌گرا این احتمال هست که منفعت شخصی یک اقلیت بسیار کوچک به اخذ تصمیماتی بیانجامد که می‌تواند به زیان اکثریت تمام گردد. به طور مثال، یقیناً می‌شود استدلال کرد که اعضای اسکاتلندی پارلمان بریتانیا و آن دسته از نمایندگان پارلمان که مناطق حوالی «فرودگاه هیترو»^۱ را نمایندگی می‌کنند در طی سال‌های اخیر، و به دلیل نقش محوری ایشان در تعیین چگونگی ایجاد اکثریت پارلمانی، قدرت عظیمی را در پارلمان (و قوانین مصوبه) اعمال کرده‌اند.

1. Heathrow airport

اقتصاد «انتخاب عمومی» از زمانی که سلف من، «آرتور سلدون»^۱، ایده این اقتصاد را (که آن زمان «اقتصاد سیاست»^۲ نامیده می‌شد) به انگلستان معرفی کرد، راه درازی را طی کرده است. دانشکده‌های بسیاری در دانشگاه‌ها این رشته را به طور تخصصی تدریس می‌کنند و نیز نشریات علمی به آن می‌پردازند. گرچه آثار منتشر شده توسط «گوردون تالاک»^۳، «جیمز بیوکنن»^۴، و دیگران در ایجاد تحول در فضای نظری بسیار مؤثر بوده‌اند (و به طور مثال، تأثیر بسزایی در سازندگان سری برنامه‌های تلویزیونی «بله، جناب وزیر»^۵ و «بله، جناب نخست وزیر»^۶ گذاشتند)، اما اکنون اهمیت بسیار دارد که «مؤسسه امور اقتصادی»^۷ اقدام به انتشار خلاصه‌ به‌روز شده‌ای از انضباط فکری این اقتصاد (که در دسترس طیف وسیعی از مخاطبین قرار دارد) نماید.

مقدمه عالی «ایمون باتلر»^۸ برای دانشجویان، معلمان، و شکل‌دهندگان افکار عمومی جامعه یک کتاب ایده‌آل است. این کتاب هم‌چنین برای تنظیم‌کنندگان مقررات و سیاستمدارانی سودمند است که فروتنانه خواستار تفحص در محدودیت‌های کنش دولتی هستند. این مقدمه به کاوش در سیاست دولتی اعمال منفعت شخصی در درون نظام سیاسی و تضمینات بالقوه این سیاست می‌پردازد، و بحث می‌کند که نظام‌های سیاسی چگونه می‌توانند طراحی شوند تا به ایجاد تعادل درست بین کنش دولتی و خویشتن‌داری بیانجامند. کتاب هم‌چنین به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه تصمیم‌گیری دولتی خواهد توانست به حوزه‌هایی محدود گردد که کنش جمعی در آن‌ها مطلوب هستند.

بسیار حیاتی است که این موضوعات بهتر درک شوند تا شاید بتوانیم در دولت‌ها و نظام‌های سیاسی بهتر طراحی شده، شاهد تواضع و فروتنی بیشتری باشیم. موضوعات طرح شده در این مقدمه، به طور مثال، به مباحث مربوط به واگذاری اختیارات به اسکاتلند، و بحث

1. Arthur Seldon

2. *The Economics of Politics*

3. Gordon Tullock

4. James Buchanan

5. *Yes, Minister*

6. *Yes, Prime Minister*

7. IEA (Institute of Economic Affairs)

8. Eamonn Butler

واگذاری‌های مالیاتی به اسکاتلند بر اساس توافق جاری، ربط پیدا می‌کنند. این موضوعات هم‌چنین به میزان زیادی به بحث‌هایی که بر سر حاکمیت اتحادیه اروپا در جریان است مربوط می‌شوند. امید است که این مقدمه به ترویج درک گسترده‌تری از ماهیت فرایندهایی بیانجامد که در درون دستگاه دولت رخ می‌دهند و این درک به نوبه خود باعث کاهش احتمال تشکیل دولت‌هایی شود که «ناکامی بازار» را در همه جا مشاهده می‌کنند، اما هیچ درک متناسبی در بارهٔ توان دولت در تصحیح این ناکامی ندارند.

مقدمه ایمون باتلر افاضهٔ عالی و ارزشمندی است در توضیح این موضوع شدیداً بغرنج به مخاطبینی گسترده‌تر، و «مؤسسه امور اقتصادی» با خوشنودی اقدام به چاپ و انتشار آن نموده است.

فیلیپ بوث

مدیر برنامه و ویراستاری، مؤسسه امور اقتصادی

پروفسور بیمه و مدیریت ریسک

مکتب اقتصادی کاس

ژانویه ۲۰۱۲

خلاصه

- «انتخاب عمومی» متدهای اقتصادی را در تئوری و عمل سیاست و دولت به کار می‌برد و بینش‌های مهمی برای شناخت ماهیت تصمیم‌گیری دموکراتیک به ما ارزانی می‌دارد.
- منفعت شخصی به همان طریق که مردم را در انتخاب‌های شخصی‌شان برمی‌انگیزاند، بر تصمیمات اجتماعی‌شان نیز تأثیر می‌گذارد. مردم در مقام افراد رأی‌دهنده، گروه‌های رایزنی، سیاستمداران، و مقامات دولتی نیز با هدف بیشه‌سازی نتایج مورد دلخواهشان به شیوه‌ای اقتصادی عمل می‌کنند. در نتیجه، ابزار توسعه‌یافته اقتصادی، نظیر سود و زیان، قیمت‌ها، و کارامدی می‌توانند در تحلیل‌های سیاسی نیز مورد استفاده قرار بگیرند.
- تصمیم‌گیری جمعی در برخی حوزه‌ها لازم است. اما این واقعیت که بازار احتمالاً نمی‌تواند به اندازه کافی در این حوزه‌ها ارائه طریق کند الزاماً به این معنا نیست که دولت این قبیل کارها را بهتر انجام می‌دهد. «ناکامی دولتی» نیز واقعیتی است که وجود دارد. تصمیم‌گیری سیاسی یک پیشه بی‌طرفانه و عاری از احساسات برای پی‌گیری «منافع عمومی» نیست و می‌تواند شامل درگیری بین منافع شخصی و گروهی مختلف باشد.
- در هر صورت چیزی به اسم «منفعت عمومی» واحد وجود ندارد. ما در دنیایی از کثرت‌گرایی ارزشی زندگی می‌کنیم: مردم مختلف منافع و ارزش‌های مختلفی دارند. رقابت بین منافع رقیب اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل، مطالعه چگونگی حل و فصل این منافع و تقاضاهای رقیب توسط فرایند سیاسی امری حیاتی است.
- منفعت شخصی احزاب سیاسی در این نهفته است که برای به دست آوردن قدرت و مقام به کسب آرای مورد نیازشان بپردازند. آن‌ها ممکن است به دنبال «رأی‌دهنده میانه»¹ باشند، یعنی موقعیتی در مرکز یا جناح میانه، جایی که رأی‌دهندگان تجمع می‌کنند. مقامات دولتی هم چنین منافع شخصی خودشان را دارند، که ممکن است شامل بیشه‌سازی بودجه‌هایشان باشد.

1. median voter

- در این تنازع میان منافع، گروه‌های کوچک با منافع صریح و متمرکز میزان تأثیرگذاری‌شان بر تصمیم‌گیری‌ها بیشتر از گروه‌های بزرگ‌تر با منافع متفرق (مانند مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان) است. تأثیر گروه‌های ذینفع احتمالاً بیشتر نیز خواهد شد چرا که انتخاب‌کنندگان نسبت به مباحث سیاسی «ناآگاهی عقلانی»^۱ دارند، و هر یک از آنان می‌داند که تک رأی او به احتمال زیاد تأثیر چندانی نخواهد داشت و این را نیز می‌داند که پیامدهای آتی هر سیاستی غیرقابل پیش‌بینی است.
- به دلیل مزایای بزرگی که می‌توان از فرایند سیاسی کسب کرد، برای گروه‌های ذینفع این یک امر عاقلانه محسوب می‌شود که مبالغه‌نگفتی جهت به دست آوردن امتیازات ویژه صرف کنند - فعالیتی که به آن «رانت‌جویی»^۲ می‌گویند.
- گروه‌های ذینفع می‌توانند میزان تأثیرگذاری‌شان را از طریق معامله آرا یا «همیاری در رأی دادن»^۳ باز هم افزایش دهند، یعنی با توافق بر سر معامله کردن آرا و حمایت از طرح‌های ابتکاری مورد علاقه یکدیگر. این عوامل به ویژه موجب افزایش قدرت گروه‌های اقلیت ذینفع در نظام‌های دموکراسی نمایندگی، نظیر مجالس قانون‌گذاری، می‌شود.
- در دموکراسی مستقیم، با استفاده از مکانیسم‌هایی مانند فراندم، قاعده رأی اکثریتی که عموماً اتخاذ می‌گردد ۵۱ درصد از جمعیت را مجاز می‌دارد که از ۴۹ درصد بقیه بهره‌کشی کنند. همان‌طور که لطیفه‌ای قدیمی می‌گوید: "دموکراسی حکایت دو گرگ و یک گوسفند است که می‌خواهند تصمیم بگیرند کدام یک آن دیگری را برای شام بخورد". در دموکراسی نمایندگی، نسبت‌های بسیار کوچک‌تری از رأی‌دهندگان قادرند از نفوذ و تأثیر ناروا برخوردار باشند.
- به دلیل مشکل بهره‌کشی از اقلیت - یا بهره‌کشی اقلیت از اکثریت - بسیاری از نظریه‌پردازان اقتصاد «انتخاب عمومی» استدلال می‌کنند که تصمیم‌گیری سیاسی می‌بایست توسط احکام قانون اساسی مقید و مهار گردد.

1. rational ignorance

2. rent seeking

3. logrolling

۱- «انتخاب عمومی» چیست؟

از «انتخاب عمومی» اغلب به عنوان یک مکتب اقتصادی یاد می‌شود، در حالی که به واقع بیشتر یک رهیافت به علوم سیاسی است. «انتخاب عمومی» سعی ندارد چگونگی کارکرد اقتصاد را توضیح کند بلکه با استفاده از متدها و ابزار اقتصاد سعی در توضیح این امر دارد که سیاست و دولت چگونه کار می‌کنند. «انتخاب عمومی» رهیافتی است که بینش‌های شگفت‌انگیزی تولید می‌کند و ما را با پرسش‌های چالش‌برانگیز مواجه می‌سازد- پرسش‌هایی نظیر این که فرایند سیاسی حقیقتاً تا چه حد کارآمد، مؤثر، و به واقع مشروع است.

دلیل استفاده از اقتصاد در این رهیافت چیست؟

استفاده از اقتصاد برای تحلیل سیاسی و دولت شاید به نظر عجیب بیاید. در نظر بسیاری از مردم اقتصاد به تمامی به پول، اقتصاد بازار، کسب و کار، و نفع شخصی مربوط می‌شود، در حالی که دولت قرار است از راه‌های غیرانتفاعی، و با ابزارهای غیرانتفاعی، صرفاً در کار خیررسانی به عموم مردم باشد.

اما اقتصاد فقط به پول خلاصه نمی‌شود. واژه «اقتصاد»^۱ از ریشه یونانی «اویکونومیا»^۲ مشتق شده است که به معنای مدیریت امور یک خانه است- یعنی جایی که هدف بیشتر خشنودی خانواده است تا سود مالی؛ جایی که در آن باید بین بسیاری از عوامل گوناگون، هم عوامل انسانی و هم مالی، هماهنگی برقرار گردد.

1. economics

2. oikonomia

ما هر روز گزینه‌های مشابهی را برمی‌گزینیم. آیا چشم‌انداز تپه بعدی به صعود کردنش می‌ارزد؟ چه مقدار وقت باید صرف کنیم تا دقیقاً آن کارت تولد مناسب را برای یک دوست پیدا کنیم؟ در این جا پای پول در میان نیست، اما تصمیماتی که برای انجام این امور می‌گیریم، در معنای عام کلمه، تصمیمات «اقتصادی» هستند. ما در این امور نزد خود محاسبه می‌کنیم که در گزینش میان احتمالات گوناگون، و برای رسیدن به اهدافمان، چه میزان وقت و کوشش باید صرف کنیم. نفس اقتصاد به واقع چگونگی انتخاب ما در صرف منابع موجود (نظیر وقت و میزان تلاش) است برای رسیدن به چیزهای دیگری که برایمان ارزشمندتر هستند. اقتصاد فقط در گزینش‌های مالی خلاصه نمی‌شود.

اقتصاددانان برای این منظور تعدادی ابزار ساده اما بسیار مفید ساخته‌اند که شامل مفاهیمی چون «هزینه فرصت»^۱ و «نفع»^۲ است. هزینه فرصت اشاره به ارزشی دارد که شما جهت رسیدن به اهدافتان برای هر آن چه مجبور به فدا کردنش هستید (مثلاً وقت یا میزان تلاش) تعیین می‌کنید، و دومی نظر به ارزشی دارد که شما به دست می‌آورید (مثلاً کارت تولد یا یک چشم‌انداز زیبا). بر همین سیاق، تفاوت بین ارزش آن چه از دست داده‌اید و آن چه کسب کرده‌اید «سود»^۳ شما خواهد بود - و البته به همان نسبت، قشنگ نبودن کارت تولدی که پیدا کرده‌اید و یا ناامیدکننده بودن چشم‌انداز تپه‌ای که از آن صعود کرده‌اید می‌تواند در حکم «ضرر»^۴ شما باشد. و اقتصاددانان می‌گویند که مردم وقتی گزینش انجام می‌دهند، آگاهانه در پی آن هستند که چیزهایی را که کم‌تر ارزش‌گذاری کرده‌اند با چیزهایی که برایشان ارزشمندتر است مبادله کنند، به عبارت دیگر مردم افرادی معقول هستند و در فکر منفعت شخصی خودشان.

به کار بستن اقتصاد در سیاست

مضمون «انتخاب عمومی» این است که این مفاهیم ساده اقتصادی را در مطالعه چگونگی شکل‌گیری انتخاب‌های «جمعی» به کار بندد - یعنی این مفاهیم را در اموری نظیر طراحی و

1. opportunity cost

2. benefit

3. profit

4. loss

طرز کار قوانین اساسی، مکانیسم‌های رأی‌گیری، احزاب سیاسی، گروه‌های ذینفع، رایزنی، دیوان‌سالاری، پارلمان‌ها، کمیته‌ها، و دیگر اجزای نظام دولتی به کار بندد. تصمیمات جمعی «دولتی»، نظیر این که آیا بهتر است مالیات ملک افزایش یابد یا جاده جدیدی ساخته شود، درست به همان اندازه «اقتصادی» هستند که تصمیمات دیگر، و درست مانند هر تصمیم دیگری متضمن گزینش بین هزینه‌ها و منافع هستند (نه فقط هزینه‌ها و منافع مالی، بلکه در معنایی گسترده‌تر، گزینش بین هر آن چه می‌بایست فدا شود و هر آن چه در نتیجه این فدا شدن حاصل می‌گردد).

اما یک پیچیدگی در این میان هست. وقتی افراد اقدام به انتخاب اقتصادی می‌کنند خودشان شخصاً هم هزینه‌ها را تجربه می‌کنند (مثل زمان یا میزان تلاش) و هم منافع را (مثلاً چشم‌انداز یا کارت تولد مناسب).^۱ به علاوه، در محیط بازار هر دو طرف قرارداد می‌بایست بر سر هزینه و منافع به توافق برسند - چنانچه خوشنودی خریدار یا فروشنده حاصل نشده باشد هر یک می‌تواند به سادگی راه خود را در پیش گرفته و از انجام معامله صرف‌نظر کند. در سیاست، درست برخلاف معاملات بازار، اقلیت راه‌گریزی ندارد و نمی‌تواند از معامله صرف‌نظر کند، زیرا اقلیت به زور ناچار می‌شود که تصمیم اکثریت را بپذیرد و تمام فداکاری‌هایی را که آن انتخاب جمعی اینجاب می‌کند متحمل گردد.

متأسفانه این موضوع برای اکثریتی که در فکر منافع خودش است شرایطی ایده‌آل فراهم می‌آورد که از اقلیت به نفع خود بهره‌برداری کند، و با رأی دادن به قوانین یا سیاست‌هایی که متضمن مزایای عمومی برای گروه اکثریت باشد بار مالی و دیگر مسئولیت‌های ناخواسته را بر بقیه افراد و گروه‌ها تحمیل نماید. به طور مثال، ممکن است عده‌ای که از تردد جاده‌ای زیاد استفاد می‌کنند تصمیم به ساخت یک شاهراه جدید بگیرند که از وسط باغچه دیگران رد می‌شود یا میزان مالیات پرداختی دیگرانی را افزایش می‌دهد که شاید هیچ وقت از آن شاهراه استفاده نکنند و بهره‌ای از آن نبرند. آن چه مطالعه چگونگی تصمیم‌گیری‌های دولتی

۱. البته این گونه کنش‌های اقتصادی متضمن هزینه‌ها و منافع «بیرونی» و «اجتماعی» نیز هستند. اما این‌ها در اکثر معاملات اغلب جنبه کوچکی از کل هزینه‌ها و منافع را در بر می‌گیرند. در مواقعی که این هزینه‌ها و منافع کلان باشند دولت معمولاً در پی مداخله در امور خواهد بود. با وجود این، همان گونه که در ادامه توضیح خواهد شد، یکی از موضوعات مهم در اقتصاد «انتخاب عمومی»، تبیین این امر است که این گونه دخالت‌های دولتی نیز به نوبه خود در بردارنده هزینه‌ها و منافع بیرونی خواهند بود.

را بسیار حائز اهمیت می‌سازد وجود این واقعیت مسلم است که دولت توان استفاده از قوه قهری برای وادار ساختن اقلیت به پذیرش خواست و تصمیم اکثریت را دارد. اختیار دولت در استفاده از قوه قهری به اکثریت قدرتی عطا می‌کند که شاید مسئولانه نیز اعمال گردد، اما در عین حال می‌تواند اکثریت را قادر سازد تا به واسطه کثرت آرا برای خودش مزایایی بخرد و هزینه آن را به دیگران انتقال دهد.

تئوری «انتخاب عمومی» با استفاده از نظریه اقتصادی در کنکاش برای فهم چگونگی اخذ تصمیمات دولتی، به ما کمک می‌کند که این فرایند را بهتر بشناسیم، مشکلاتی از قبیل منفعت شخصی گروه‌های خاص و بهره‌برداری بالقوه از اقلیت‌های تحت اجبار را شناسایی کنیم، و به طرح راه‌حلی برای این کاستی‌های محدودکننده پردازیم. به دنبال به رسمیت‌شناسی همین نقش مهم بود که اقتصاددان آمریکایی «جیمز بیوکنن»^۱ در سال ۱۹۸۶ به خاطر کارهایش در توضیح ماهیت بهره‌کشی در سیستم‌های رأی‌گیری، منفعت شخصی سیاستمداران و دیوان‌سالاران، قدرت گروه‌های ذینفع، و نقش بالقوه مهم قیود قانون اساسی در محدودسازی آثار زیان‌آور آنها بر تصمیم‌گیری‌های عمومی، جایزه نوبل در علوم اقتصادی را دریافت کرد.

به چالش کشیدن طرز فکر مرسوم توسط تئوری «انتخاب عمومی»

«اقتصاددانان رفاه‌گرا»^۲ در دوران پس از جنگ جهانی دوم سخت تلاش می‌کردند تا هزینه‌ها و منافع طرح‌های پیشنهادی راهبردی (نظیر جاده‌ها یا فرودگاه‌های جدید) را اندازه‌گیری و محاسبه کرده و مشخص نمایند که «رفاه اجتماعی» (یعنی رفاه و آسایش جامعه در کل) چگونه می‌تواند به واسطه‌گزینه‌های درست افزایش یافته و به حداکثر برسد. این کار به اعتقاد آنها به ارتقای آگاهی و بهبود تصمیم‌گیری عمومی می‌انجامید.

اما یک فرض ناگفته و کلیدی در رهیافت فوق این بود که این گونه تصمیمات راهبردی بر اساس منطق و عقلانیت و توسط صاحب‌منصبانی گرفته می‌شوند که به آگاهی و روشنی

1. James Buchanan
2. welfare economists

رسیده‌اند و پی‌گیر منافع عموم مردم هستند، و به همین دلیل تصمیمات اتخاذ شده دولتی به مراتب برتر از گزینه‌های بازارند- بازاری که طبعاً همه چیز در آن با انگیزه منفعت شخصی و سود خصوصی به پیش می‌رود.

رهیافت «انتخاب عمومی» فرض مزبور را در هم شکست و نابود کرد. «انتخاب عمومی» ضمن پذیرش نیاز به تصمیمات جمعی برای برخی از کارهایی که به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر کنش گروهی طلب می‌کنند، نشان داد که چگونه و تا چه اندازه فرایند اتخاذ چنین تصمیماتی در برآورده ساختن آن ایده‌ال مفروض اقتصاددانان رفاه‌گرا ناکام می‌ماند. همان گونه که دانشوران «انتخاب عمومی» اشاره کرده‌اند، کسانی که تصمیمات عمومی می‌گیرند به واقع همانند هر فرد دیگری به دنبال منافع شخصی خودشان هستند. این عده در نهایت مثل بقیه مردم هستند؛ افراد بعد از پیدا کردن یک شغل دولتی ناگهان تبدیل به فرشته نمی‌شوند. البته بحث رهیافت «انتخاب عمومی» الزاماً این نیست که بگویید که همه کنش‌های تأثیرگذار در سیاست دولتی بر حول محور نفع شخصی می‌گردند. این بحث فقط می‌خواهد بگوید که ما نباید فرض کنیم که رفتار مردم در محیط بازار برای خرید یا فروش کالا و خدمات متفاوت از رفتار آن‌ها در هنگام تأثیرگذاری در تصمیمات دولتی است. عقل حکم می‌کند فرض را بر آن بگذاریم که منفعت شخصی ممکن است در همه آدم‌ها ایجاد انگیزه کند.

البته منفعت‌جویی شخصی مردم به معنای خودخواه بودن آنان نیست. مردم ممکن است عمیقاً به فکر افراد دیگر باشند و ممکن است به جای نفع‌رسانی به خودشان واقعاً بخواهند به دوستان و خانواده و اجتماع اطرافشان کمک کنند. اما نکته در این است که عقلاً می‌شود فرض را بر آن گذاشت که مردم برای هر چیزی که خواهان رسیدن به آن هستند- از ثروت شخصی گرفته تا هماهنگی اجتماعی- به گونه‌ای عامدانه و مؤثر برای افزایش احتمال دست‌یابی به خواسته‌شان عمل می‌کنند. به قول اقتصاددانان، مردم «بیشینه‌سازانی معقول»^۱ هستند.

متفکران سنتی و وابسته به طرز تلقی مرسوم به شدت بهت زده شدند وقتی جیمز بیوکین و همکارش «گوردون تالاک»^۲ این بینش «اقتصادی» از انسان را به صورتی نظام‌مند در تحلیل

1. *rational maximizers*

2. Gordon Tullock

تمام نهادهای دولتی به کار بسته و نشان دادند که قانون‌گذاران، مقامات اجرایی، و رأی‌دهندگان همگی از فرایند سیاسی برای پیشبرد منافع شخصی‌شان استفاده می‌کنند - درست همان گونه که در محیط بازار عمل می‌کنند. از این نیز بهت‌آورتر، نتیجه‌گیری جیمز بیوکین و همکارش بود که نشان می‌داد تصمیمات سیاسی نه تنها به هیچ عنوان به شکلی کارآمد و بی‌طرفانه در جهت تأمین «منافع عمومی» گرفته نمی‌شوند، بلکه این تصمیمات می‌توانند به واقع بسیار ناکارآمدتر و نامعقول‌تر از فرایند به اصطلاح معیوب بازار باشند و به مراتب بیشتر از بازار در معرض دستکاری گروه‌های ذینفع قرار بگیرند.

منافع خصوصی یا عمومی؟

«انتخاب عمومی» سپس به بررسی این موضوع می‌پردازد که انگیزه‌های افراد چگونه نتیجه تصمیمات جمعی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هم‌چنین، «انتخاب عمومی» این ایده را که سیاست‌فرایندی است که به واسطه آن ما، به نوعی، چستی حقیقی «منفعت عمومی» را کشف می‌کنیم، مردود می‌شمرد.

در آغاز باید پرسیده شود که اصولاً «منفعت عمومی» چه معنایی ممکن است داشته باشد؟ اگر گروه بزرگی از مردم خواهان ساخته شدن یک جاده جدید باشند، در حالی که گروه دومی ضمن مخالفت با احداث جاده خواستار کاهش مالیات‌ها باشند، و در همان حال گروه سومی نظرش این باشد که هزینه‌ها باید صرف مسائل دفاعی کشور گردد، و گروه چهارمی خواهان صرف هزینه برای احداث بیمارستان باشد، و گروه پنجمی خواستار تقسیم هزینه‌ها بین امور رفاهی و آموزش و پرورش باشد، در این صورت کاملاً آشکار است که این عقاید متضاد را به هیچ عنوان نمی‌توان به سیاست‌معداری واگرداند که نمایانگر «منفعت عمومی» باشد. ما در یک دنیای کثرت‌گرایی ارزشی زندگی می‌کنیم، و تا جایی که به تصمیمات اقتصادی اتخاذ شده توسط دولت مربوط می‌گردد، مردم برای کالاها و خدمات متفاوت ارزش‌های متفاوتی قائل هستند. لذا منافع متفاوت آدم‌های متفاوت به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با هم در تقابل قرار خواهند گرفت و توافق بر سر چستی عناصر برساننده «منفعت عمومی» امری ناممکن است.

این مشکل مصداق همان لطیفه قدیمی «گوسفند و دو گرگ» است؛ لطیفه‌ای که دموکراسی را به یک گوسفند و دو گرگ تشبیه می‌کند که می‌خواهند تصمیم بگیرند کدام یک باید دیگری را برای شام بخورد. طبعاً از نظرات به شدت متضاد آن‌ها نمی‌توان سنجه و میزانی استخراج کرد که معرف «رفاه اجتماعی» گوسفند و اجتماع گرگ‌ها باشد. دانشوران «انتخاب عمومی» تأکید دارند که اقتصاددانان رفاه‌گرا در یک محصله گرفتار شده‌اند، زیرا فراموش کرده‌اند که فقط «فرد»ها هستند که انگیزه‌هایی دارند نه «گروه»ها. «افراد» برای خود منافع و باورها و ارزش‌هایی دارند، در حالی که یک «گروه» به جز منافع و باورها و ارزش‌های مربوط به تک‌تک افراد تشکیل دهنده گروه فی‌نفسه هیچ منفعت و باور و ارزشی برای خودش ندارد. به همین منوال، فقط «افراد» هستند که انتخاب می‌کنند - مثلاً هنگامی که در انتخابات رأی می‌دهند. «گروه‌ها» هیچ‌گزینه‌ای انجام نمی‌دهند؛ یک «گروه» هیچ وقت به پای صندوق رأی نمی‌رود.

لذا مطابق با نظر «انتخاب عمومی»، رأی‌گیری و قانون‌گذاری فرایندهایی هستند که طی آن‌ها «افراد» به پی‌گیری منافع اغلب ناسازگار خود می‌پردازند. در این میان، هیچ‌گونه «منفعت عمومی» مشترک و عینی وجود ندارد که فرایند رأی‌گیری بخواهد آن را به نوعی کشف کند. به واقع نظام‌های متفاوت تصمیم‌گیری به ایجاد گزینه‌های راهبردی بسیار متفاوتی خواهند انجامید.

به طور نمونه، در یک دموکراسی مستقیم با استفاده از سیستم ساده رأی اکثریت - مثلاً برگزاری رفراندوم بر سر موضوع احداث یک جاده جدید - اکثریت می‌تواند بر اقلیت چیره گردد. اگر ۵۱ درصد از رأی‌دهندگان به احداث جاده جدید رأی بدهند، طبعاً این جاده احداث خواهد شد، حتی اگر ۴۹ درصد از رأی‌دهندگان با آن مخالفت کرده باشند و فارغ از این که این مخالفت چه قدر شدید بوده باشد. در عوض اگر قرار می‌بود که نحوه تصمیم‌گیری بر مبنای اتفاق مطلق آرا باشد، آن گاه حتی یک رأی‌دهنده مخالف نیز می‌توانست طرح پیشنهادی مزبور را و تو کند. از طرفی، چنانچه قانون رأی‌گیری بر اساس دو سوم آرا می‌بود، احتمالاً لابی‌طرفدار احداث جاده ناچار می‌شد طرح‌های خود را به گونه‌ای تعدیل کند که بتواند با رأی‌دهندگان مخالف به نوعی سازش و توافق برسد. به عبارت

دیگر، هر کدام از این سیستم‌ها یک نتیجه متفاوت به بار می‌آورد و هیچ یک از نتیجه‌های حاصله را نمی‌توان در حکم آن «منفعت عمومی» عینی و بی‌چون و چرا در نظر آورد و از آن جانبداری کرد. هر سیستمی صرفاً بازتاب‌دهنده کثرت ترجیحات مردم به شیوه‌های متفاوت است.

به همین خاطر، «انتخاب عمومی» هدفش را معطوف آن نمی‌کند که یک جور منفعت عمومی یا رفاه اجتماعیِ گول‌زننده و ناشدنی ارائه دهد، بلکه صرفاً می‌خواهد با توضیح پویایی‌های متفاوت بین افرادی که با انگیزه‌های گوناگون در نهادهای متفاوت سیاسی ظاهر می‌شوند، و نیز با ترسیم خطوط کلی پیامدهای متفاوتی که در نتیجه این روند به بار می‌آیند، به آگاهی‌سازی گفتمان سیاسی بپردازد.

منطق محاسبه رأی‌گیری

یکی از نتیجه‌گیری‌های زود هنگام تحلیل حاضر این است که حتی در بهترین مواقع نیز رأی‌گیری ممکن است بازتاب‌دهنده نظرات حقیقی رأی‌دهندگان نباشد. همان گونه که دانشوران «انتخاب عمومی» اشاره کرده‌اند، مردم اغلب بیش از آن که مطابق با عقاید و نظرات حقیقی خود رأی بدهند به صورت تاکتیکی رأی می‌دهند. به طور مثال، مردم ممکن است در محاسبات خود به این نتیجه برسند که گزینه یا نامزد مورد علاقه‌شان بخت چندانی برای پیروزی ندارد و لذا به کسی رأی می‌دهند که عمیقاً از او ناخشنودند تا به این ترتیب کاندیدای دیگری که واقعاً از او متنفرند برنده نشود.

نتیجه‌گیری دیگر این تحلیل آن است که ممکن است قدرت آرای رأی‌دهندگان در گروه‌های کوچک که منافع بسیار نیرومند شخصی دارند به مراتب بیشتر از تعداد کمی آن‌ها باشد. مثلاً کسانی که از احداث یک جاده جدید منتفع می‌گردند انگیزه مستقیم و بسیار نیرومندی دارند تا برای طرح مورد نظرشان پول جمع کنند و ستادهای نیرومند تبلیغاتی تشکیل دهند. در مقابل، مالیات‌دهندگان که جمعیت انبوهی را تشکیل می‌دهند، ممکن است با خودشان حساب کنند که هزینه احداث جاده جدید وقتی بین همه آن‌ها سرشکن شود مبلغی ناچیز خواهد بود و بنابراین، علی‌رغم این که جمعیت مزبور اکثریتی به مراتب بیشتر

دارند، انگیزه بسیار اندکی برای تشکیل ستاد و تبلیغ علیه طرح پیشنهادی و یا حتی شرکت در انتخابات خواهند داشت، و بدین ترتیب مخالفشان در مقیاسی گسترده ثبت نشده و ناشنیده باقی خواهد ماند.

گروه‌های ذینفع هم‌چنین ممکن است با گروه‌های دیگر متحد شوند و ائتلاف‌هایی تشکیل دهند که دارنده اکثریت آرا باشند. به طور مثال، گروه‌های متفاوتی که هر یک خواهان احداث جاده جدید در مناطق مربوط به خود هستند ممکن است به هم بپیوندند و ستاد گسترده‌ای در حمایت از احداث جاده برپا کنند که در صورت موفقیت، طرح مزبور همه آن گروه‌ها را به نوعی منتفع خواهد کرد. به همین ترتیب، نامزدهای انتخاباتی نیز می‌توانند با توسل به حمایت گروه‌های قدرتمند و ذینفع برای خود اکثریت آرا ایجاد کنند [که به واقع اکثریتی از اقلیت ذی‌نفوذ است]. این امر در سیستم‌های دموکراسی نمایندگی، مثلاً در زمان رأی‌گیری برای نامزدهای مجلس قانون‌گذار، قدرت تأثیرگذاری مشخصاً قابل توجهی به اقلیت‌ها می‌دهد. در دموکراسی‌های مستقیم چیرگی با اکثریت است و در دموکراسی‌های نمایندگی با اقلیت.

اقدام برای کسب آرا

«انتخاب عمومی» در مورد انگیزه‌های احزاب سیاسی، سیاستمداران و مقامات حکومتی نیز مطالبی به ما می‌گوید (مثلاً این که افراد و احزاب هر یک مقاصد و اهداف شخصی نیرومندی برای انتخاب شدن دارند). بنا به نظر تئوریسین‌های «انتخاب عمومی»، احتمالاً بهترین شانس احزاب سیاسی برای پیروزی در انتخابات، اتخاذ سیاست‌هایی است که مورد توجه و پسند توده‌های انبوه مردم در جناح میانه باشد زیرا با اتخاذ این قبیل سیاست‌های میانه‌رو احزاب می‌توانند امیدوار باشند که شاید برخی آرای رأی‌دهندگان در طرفین جناح میانه را نیز به دست بیاورند. اما این پی‌گیری «رأی‌دهنده میانه» موجب می‌گردد که در زمان انتخابات همه توجه و فعالیت احزاب در تجمع در جناح میانه متمرکز شود و بدین ترتیب تعداد کثیری از رأی‌دهندگان را که به جناح میانه تعلق ندارند نمایندگی نکنند.

موضوع دیگر آن است که سیاستمداران به محض پیروزی در انتخابات به سادگی ممکن است به معامله آرا (یا همیاری در رأی) متوسل شوند تا بتوانند سیاست‌های خودشان را از طریق قانون‌گذاری پیش برده و به تصویب برسانند. به طور مثال، سیاستمداران با توافق در حمایت از برخی اقدامات که شدیداً مورد علاقه نمایندگان طرف مقابل در مجلس است، حمایت آن نمایندگان در تصویب طرح‌های خودشان را جلب می‌کنند. ترجمه این معامله ساده این است که «شما به طرح‌های ما رأی بدهید و ما هم در مقابل به طرح‌های شما رأی می‌دهیم»؛ اما نتیجه این معامله در نهایت به تصویب روزافزون قوانین و مقرراتی خواهد انجامید که واقعاً کسی به آن‌ها نیاز ندارد.

رشد بدنه بخش دولتی هم‌چنین به واسطه نفع شخصی کارکنان دستگاه‌های دولتی تشویق و ترویج می‌گردد. دانشوران «انتخاب عمومی» بارها اشاره کرده‌اند که کارمندان دولتی طبیعتاً به دنبال امنیت شغلی و شأن و موقعیت اشتغال در یک وزارتخانه بزرگ با بودجه کلان هستند و به همین دلیل نیز مدام قانون‌گذاران را به گسترش و افزایش قوانین و مقرراتی که خود مسئولیت اداره آن‌ها را بر عهده دارند ترغیب می‌کنند. باز هم آن چه در طی این فرایند مغفول مانده و به گوش نمی‌رسد همان صدای عموم مردم است، مردمی که ناچارند هزینه این مقررات اضافی را پردازند و عوارض ناشی از آن‌ها را تحمل کنند.

قدرت «انتخاب عمومی»

اقتصاد «انتخاب عمومی» تأثیر نیرومندی بر علم سیاست دارد. «انتخاب عمومی» منجر به برخی بازاندیشی‌های عمده در ماهیت انتخابات، قانون‌گذاری‌ها، و دیوان‌سالاری‌ها شده است؛ و نیز منجر به بازاندیشی در این مورد که آیا فرایند سیاسی اصولاً می‌تواند مدعی باشد که در هیچ زمینه‌ای بر فرایند بازار برتری دارد؟ موضوعات برخاسته از این بازاندیشی، به ویژه چشم‌انداز بهره‌کشی از اقلیت‌ها توسط ائتلاف گروه‌های ذینفع، نظریه پردازان «انتخاب عمومی» را بر آن داشت تا به دفاع از اعمال قیود محکم قانون اساسی بر دولت و فرایند سیاسی پردازند.

۲- «انتخاب عمومی»- بیوگرافی

روشنفکران از دیرباز ایمان راسخی به دولت داشته‌اند. از زمان افلاطون و رویای «شاه فیلسوفان»^۱ او تا کنون، عمده دغدغه روشنفکران صرفاً این بوده که چگونه افراد مناسب و درست را در مصدر قدرت بشناسند و چگونه توجه دولتمردان را به انجام کارهای درست معطوف کنند. متفکرین اجتماعی در دوره‌های ابتدایی دنیای مدرن، وجود انصاف و عینیت‌گرایی در خدمت‌گزاران دولتی را امری بدیهی فرض می‌کردند و لذا توجه‌شان عمدتاً بر مسئولیت‌های «اخلاقی» مستخدمین دولت متمرکز بود. در این بین، کتاب «شهریار»^۲ «ماکیاولی»^۳ در سال ۱۵۳۲ یک استثنا بود؛ اما در این کتاب نیز عموماً چونان هجویه‌ای رسوایی آور از دولت واقعی نگریسته شد و مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت.

به تدریج اما متفکرین بیشتری با تردید در پاکدامنی نظام دولتی (و منافع ضمنی افرادی که این نظام در مصادر قدرت می‌نشانند) شروع به پرسشگری کردند. فیلسوف اسکاتلندی، «دیوید هیوم»^۴، در مقاله‌ای در باب پارلمان به سال ۱۷۴۲، منافع شخصی مقامات دولتی را محکوم کرد و اصرار نمود که ما می‌بایست برای محافظت از خودمان با مقامات دولتی به گونه‌ای رفتار کنیم که گویی جماعتی «حقیر و دغل‌باز» هستند. سپس «آدام اسمیت»^۵ در رساله «ثروت ملل»^۶ به سال ۱۷۷۶، به شدت به انتقاد از رابطه گرم و دوستانه بین کسب و کار

1. *philosopher kings*

2. *The Prince*

3. Niccolo Machiavelli

4. David Hume

5. Adam Smith

6. *The Wealth of Nations*

و دولت پرداخت، رابطه‌ای که طی آن صاحب‌منصبان حکومتی به درباریان و کارخانه‌داران نورچشمی خود امتیازات انحصاری اعطا می‌کردند.

پیشروان «انتخاب عمومی» مدرن

پرسش‌های مطرح شده توسط دیوید هیوم و آدام اسمیت در مورد نحوه کارکرد فرایند سیاسی هم‌چنان تا همین امروز در کانون تئوری «انتخاب عمومی» باقی مانده‌اند و موضوعیت محوری دارند. اما خاستگاه بی‌واسطه‌تر «انتخاب عمومی» مدرن را می‌توان در اندیشه‌های دو ریاضی‌دان فرانسوی قرن هجدهم در باب مکانیسم رأی‌گیری و انتخابات سرخ کرد و پی گرفت.

«مارکی دو گُندورسه»^۱ در سال ۱۷۸۵ به مشکل «دور» یا تسلسل در انتخابات اشاره کرد. برای درک روشن‌تر ایده این ریاضی‌دان، فرض کنید که یک جمعیتی با استفاده از قاعده اکثریت آرا می‌خواهند از بین سه گزینه راهبردی و یا سه نامزد انتخاباتی یکی را برگزینند. بیاید این سه گزینه را سنگ، کاغذ، و قیچی بنامیم. درست مانند بازی «سنگ-کاغذ-قیچی» کاملاً محتمل است که هنگام انتخاب بین سنگ و کاغذ، سنگ از کاغذ بیازد و به همین منوال کاغذ از قیچی می‌بازد و قیچی در مقابل سنگ بازنده خواهد بود. با این حساب کدام یک از این سه را می‌توان برنده مشروع دانست؟ در این بین هیچ گزینه مشخصی وجود ندارد که بر بقیه غلبه کند و هر گاه یک زوج از آن‌ها به رأی گذاشته شوند، ما دچار دور یا تسلسل از یک برنده به برنده دیگر و الی آخر خواهیم شد.

پیشتر یک ریاضی‌دان فرانسوی دیگر نیز به نام «ژان شارل بُردا»^۲ در سال ۱۷۸۱ در ماهیت انتخابات اندیشیده بود- به ویژه در باب این مشکل که حتی اگر برخی از رأی‌دهندگان احساس و انگیزه خیلی نیرومندی در مورد یک موضوع مشخص داشته باشند باز هم فقط صاحب یک رأی هستند، درست مانند همه کسانی که آن موضوع خاص به میزان زیادی برایشان بی‌اهمیت است، اما آن‌ها نیز هر کدام صاحب همان یک رأی هستند. وی برای حل این مشکل پیشنهاد داد که به جای رأی‌گیری مرسوم، سیستمی ارائه شود که در آن مردم

1. Marquis de Condorcet

2. Jean-Charles de Borda

گزینه‌ها یا نامزدها را مطابق اولویت‌هایشان رتبه‌بندی کنند و سپس به آرای مردم با نظر به رتبه‌ای که به هر یک از نامزدها داده‌اند ترتیب اثر داده شود. به طور مثال، در یک انتخابات سه-گزینه‌ای، برای نامزدها دو امتیاز برای هر الویت اول، یک امتیاز برای هر اولویت دوم، و صفر امتیاز برای هر اولویت سوم در نظر گرفته شود و نامزدی برنده انتخابات اعلام شود که بیشترین امتیاز را کسب کرده است.

یک قرن گذشت تا بالاخره ریاضی‌دان دانشگاه آکسفورد، «چارلز داجسن»^۱ (که او را بیشتر با نام مستعار «لوئیس کارول»^۲ نویسنده داستان‌های «آلیس در سرزمین عجایب»^۳ می‌شناسند) متون این دو ریاضی‌دان فرانسوی را دوباره کشف کرد. «داجسن» در باب رویه رأی‌گیری مطالب متعددی نوشت و در سال ۱۸۷۶ سیستم پیچیده‌ای برای حل پارادوکس دور و تسلسل کُندورسه پیشنهاد کرد.

یکی دیگر از متون کلیدی در این زمینه مقاله‌ای بود که اقتصاددان سوئدی «کنوت ویکسل»^۴ در سال ۱۸۹۶ در باره توزیع منصفانه مالیات منتشر کرد. گرچه مقاله او به میزان زیادی به علم اقتصاد مربوط می‌شد، اما در عین حال این معضل «انتخاب عمومی» را مطرح می‌ساخت که اکثریت صاحب قدرت چنانچه بخواهد می‌تواند بار مالیات را به شکلی نامنصفانه بر دوش اقلیت منتقل کند. «ویکسل» در پایان نتیجه گرفته بود که فقط رسیدن به توافق در «رأی متفق‌القول»^۵ است که می‌تواند از بهره‌کشی از اقلیت جلوگیری کند. این ایده تا همین امروز هم بخش عمده‌ای از بنیان اندیشه «انتخاب عمومی» را پی‌ریخته است.

متفکران نظریه «انتخاب عمومی» در دوران مدرن

البته نیم قرن دیگر از این مباحث گذشت تا این که اقتصاددان اسکاتلندی «دانکن بلک»^۶ ایده‌های ریاضی‌دانان فرانسوی (کُندورسه و بُردا) را بار دیگر کشف کرد و به نحوی گسترده در دسترس دنیای انگلیسی زبان قرار داد. مقالات دانکن بلک در سال ۱۹۴۸ در باب

1. Charles Dodgson

2. Lewis Carroll

3. *Alice in Wonderland*

4. Knut Wicksell

5. *unanimous vote*

6. Duncan Black

مشکلاتی که این دو ریاضی دان فرانسوی پیرامون سیستم رأی گیری مطرح کرده بودند، وی را مستدلاً در مقام بنیان گذار نظریه «انتخاب عمومی» مدرن نشانند.

«قاعده رأی دهنده میانه»^۱ مهم ترین افاضه دانکن بلکه در نظریه «انتخاب عمومی» بود. بر اساس این قاعده، در امور سراسر است و مشخص - مثلاً در مورد این که چه مقدار باید برای یک جاده جدید هزینه گردد - احزاب سیاسی به سمت میانه نظرات و عقاید گرایش می یابند، یعنی به سمت مرکز ثقلی که بیشترین میزان آرا در آن متمرکز شده است. هر حزبی که از این مرکز ثقل میانه دور شود آرای بسیاری را به سود طرف مقابل از دست خواهد داد. و از آن جا که احزاب سیاسی هدفشان کسب آرای بیشتر است، در نتیجه همه آنها در قسمت میانه طیف سیاسی تجمع می کنند و لذا به میزان زیادی امکان انتخاب واقعی را از رأی دهندگان می گیرند.

در سال ۱۹۵۱ اقتصاددان آمریکایی «کنت آرو»^۲ (که بعدها برنده جایزه نوبل اقتصادی شد) مبحثی را با عنوان «قاعده امکان ناپذیری»^۳ مطرح کرد که افاضه ارزشمند دیگری بود در نظریه «انتخاب عمومی». مسئله اصلی برای هر سیستم انتخاباتی این است که تصمیمات گروهی پدیدار شده از درون آن سیستم به چه میزان و با چه دقتی بازتاب دهنده ماهیت، گستردگی، و نیروی ترجیحات نزد اعضای رأی دهنده عموم جامعه است.

کنت آرو نشان داد که به واقع هیچ سیستم دموکراتیکی وجود ندارد که در عرصه عینی و عملی بروز چنین نتیجه مطلوبی را تضمین کند. برخی نظریه پردازان بعدی نیز در این استنتاج ناامید کننده با کنت آرو سهیم شدند و استدلال کردند که، به طور مثال، هر گونه سیستم انتخاباتی می تواند توسط مردمی که به صورت استراتژیک رأی می دهند دستکاری شود و یا باز یچه دست کسانی واقع شود که «دستور کار تعیین می کنند»، یعنی کسانی که تعیین می کنند که تصمیمات به چه ترتیبی باید اتخاذ گردند (مشکلی که به ویژه در کمیته ها وجود دارد).

یکی از شاگردان کنت آرو به نام «آنتونی داونز»^۴ نیز بر روی مسئله «رأی دهنده میانه» مطالعات و کارهایی انجام داد، اما معروفیت وی بیشتر مدیون تلاش او در سال ۱۹۵۷ است

1. median voter theorem

2. Kennet Arrow

3. impossibility theorem

4. Anthony Downs

که «قاعده‌گزینه عقلانی»^۱ را در گستره همه کارکردهای بازار سیاسی اعمال کرد. «گزینه عقلانی» به معنای کنشی است که عامدانه و به شکلی کارآمد جهت نائل آمدن یک شخص به اهدافش طراحی می‌شود. به عقیده آنتونی داونز اهداف مورد نظر برای احزاب سیاسی، نه سیاست‌های خاص، بلکه درآمد، پرستیژ، و قدرتی است که به واسطه بودن در مقام حکومتی به آن نائل می‌شوند. به واقع این احزاب سیاست‌هایشان را با آرای بیشتری که بتواند آن‌ها را به حکومت برساند معاوضه خواهند کرد. رأی‌دهندگان نیز به سهم خود به طور منطقی حزبی را بر خواهند گزید که بیشترین مزایا را عایدشان کند.

البته معروف‌ترین ایده آنتونی داونز ایده «ناآگاهی عقلانی»^۲ رأی‌دهندگان است. داونز به این نکته اشاره داشت که رأی‌دهندگان ناچار به صرف زمان و تلاش هستند تا پی ببرند به این که هر کدام از نامزدها دقیقاً از چه سیاست‌هایی حمایت می‌کند. اما شانس این که رأی هر یک نفر از اشخاص به تنهایی تعیین‌کننده سرنوشت نتیجه انتخابات باشد بسیار ناچیز و میکروسکوپی است. در واقع به لحاظ میزان وقت و تلاشی که رأی‌دهندگان باید صرف کنند به صرفه‌شان نیست که از همه سیاست‌ها آگاهی بیابند. در نتیجه بسیاری از مردم صرفاً بر اساس نام و برچسب احزاب به آن‌ها رأی می‌دهند و یا اصلاً رأی نمی‌دهند. متأسفانه، واقعیت فوق به این معناست که چون اکثر رأی‌دهندگان نسبت به مباحث سیاسی بی‌علاقه و بی‌اعتنا هستند، گروه‌های ذینفع و بسیار مطلع می‌توانند به شکلی نامتناسب بر احزاب اعمال نفوذ کنند.

جیمز بیوکین و گوردون تالاک

اقتصاددانان آمریکایی، «جیمز بیوکین» و «گوردون تالاک» با انتشار کتاب «منطق محاسبه رضامندی»^۳ در سال ۱۹۶۲ به عنوان رهبران نظریه «انتخاب عمومی» شناخته شدند. آن‌ها در این کتاب با تفحص در مشکلات ناشی از سیستم‌های ساده رأی اکثریت به بررسی عمیق پدیده معامله آرا (یا همیاری در رأی) پرداختند. اما کار ارزشمند آن‌ها به طور اخص این بود که مرحله قانون اساسی را (که قواعد رأی‌گیری در متن آن تعیین می‌شود) از آرای که متعاقباً

1. rational choice theorem
2. rational ignorance
3. The Calculus of Consent

تحت آن قوانین گرفته می‌شوند مجزا کردند. این دو اصرار داشتند که قانون اساسی می‌بایست توافق «آرای متفق‌القول» را ایجاد نماید زیرا در غیر این صورت اکثریت قادر است سیستمی طراحی کند که توسط آن اقلیت در رأی‌گیری‌های آتی مورد بهره‌کشی قرار بگیرد.

بیوکین و تالاک به نظام سیاسی و فرگشت قانون اساسی چونان فرایندی می‌نگریستند که به واسطه آن فرد فرد آدم‌ها خواستار محافظت از منافع خودشان بودند، و نه فرایندی که در آن همه آدم‌ها برای دستیابی به پنداری از «منفعت عمومی» تلاش می‌کنند. رهیافت این دو، دیدگاه غالب در گفتمان سیاسی را به چالش کشید، دیدگاهی که مدعی بود برای بهبود رفاه اجتماعی لازم است تا دولت با مداخله گسترده در همه امور به اصلاح «ناکامی‌های بازار» بپردازد. اما بیوکین و تالاک تأکید داشتند که مشکل اصلی «ناکامی دولت» است. مشکلاتی از قبیل انحصارات، برون‌زایی‌ها (یا عوارض جانبی زیان‌آوری که از کنش‌های دیگران پدید می‌آید)، و اطلاعات محدود یا اطلاعات یک‌طرفه، در دولت بسیار مشهودتر هستند تا در بازارها، و نظر به این که ماهیت تصمیمات حوزه عمومی ایجاد می‌کند که هر کس که برنده شود همه چیز به تمامی از آن او گردد، فرصت و امکان گریز یا اجتناب از مشکلاتی که دولت به بار می‌آورد بسیار اندک خواهد بود.

مدارس و جوایز

بیوکین و تالاک به اتفاق مؤسسه‌ای به نام «مکتب ویرجینیا»^۱ بنیان نهادند که تمرکزش بر تئوری قانون اساسی و نهادهای دولتی در دنیای عینی است. هم‌چنین مؤسسات علمی دیگری نیز در این زمینه فعال هستند، از جمله «مکتب روچستر»^۲ که تکنیک‌های آماری و ریاضی را در موضوع «انتخاب عمومی» به کار می‌بندد، و مؤسسه دیگری به نام «مکتب شیکاگو»^۳ که فعالیت‌هایش بیشتر بر تئوری محض اقتصادی تصمیم‌گیری جمعی متمرکز است.

در سال ۱۹۸۶ هنگامی که جایزه نوبل علوم اقتصادی به پاس کار در زمینه «انتخاب عمومی» به جیمز بیوکین تعلق گرفت، خیلی‌ها این پرسش برایشان پیش آمده بود که چرا این جایزه

1. Virginia School (of Public Choice)
2. Rochester School (of Public Choice)
3. Chicago School (of Public Choice)

مشترکاً به او و گوردون تالاک اهدا نشده است. دلایل این امر هر چه که بوده باشند، کارهای ارزشمندی که گوردون تالاک شخصاً در برابر ساختن نظریه «انتخاب عمومی» انجام داده بسیار قابل ملاحظه‌اند. به طور مثال، او افاضات بکر و مهمی در مورد «رانت جویی» عرضه کرد- که فعالیتی شایع اما اسراف‌کارانه است که در آن گروه‌های ذینفع برای کسب انحصارات و امتیازات ویژه از فرایند سیاسی به نفع خویش استفاده می‌کنند.

قدرت گروه‌های ذینفع

اقتصاددان آمریکایی «منسر آلسن»^۱ نیز در کتاب «منطق کنش جمعی»^۲ در سال ۱۹۶۵ تأثیر گروه‌های ذینفع خاص بر فرایند سیاسی را مورد بررسی قرار داد. این که گروه‌های رایزنی (یا لابی‌گری) به هر حال وجود دارند مسئله‌ای کاملاً واضح است. اما آلسن در بررسی‌هایش نشان داد که بسیاری از گروه‌های بزرگ ذینفع نیز هستند که برپایی ستادهای مؤثر لابی‌گری برایشان مشکل است. از جمله این گروه‌های مهم مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان هستند.

یکی از دلایلی که لابی‌گری مؤثر را برای این گروه‌ها سخت می‌کند، مسئله «سواری گرفتن مجانی»^۳ است؛ به این معنا که اگر لابی مصرف‌کنندگان موفق شود سیاستمداران را تحت تأثیر قرار دهد و امتیازاتی از ایشان بگیرد «همه» مصرف‌کنندگان بدون استثنا (چه در فعالیتهای آن لابی شرکت کرده یا نکرده باشند) از مزایای آن امتیازات بهره‌مند خواهند شد. پس دیگر چه لزومی دارد که اشخاص بخواهند سهم و نقشی در فعالیتهای آن لابی ایفا کنند وقتی به سادگی می‌توانند از ثمره تلاش دیگران در رایزنی‌ها بهره‌مند شوند و به اصطلاح سواری مجانی بگیرند؟ نتیجه آزار دهنده حاصله آن است که آن دسته از گروه‌های مزبور (نظیر مجموعه‌های حرفه‌ای یا اتحادیه‌های کارگری) که قادرند مزایای حاصل از رایزنی را به نحوی به اعضای مجموعه خودشان محدود کنند، در عرصه گفت‌وگو عمومی بیش از حد معمول مطرح و نمایندگی می‌شوند. در مقابل، گروه‌های دیگری که جمعیت‌های انبوهی را شامل می‌شوند و در عین حال سازمان‌دهی آنها دشوارتر است (نظیر مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان) کم‌تر از حد معمول نمایندگی می‌شوند.

1. Mancur Olson

2. *The Logic of Collective Action*

3. *free-rider (and free-riding) problem*

در سال ۱۹۶۲ متفکر آمریکایی و دانشمند علوم سیاسی، «ویلیام اچ ریکر»^۱ - شخصیت پیشرو و برجستهٔ مکتب روجستر - به مطالعه و بررسی این موضوع پرداخت که گروه‌های ذینفع چگونه ممکن است با پیشنهاد حمایت از یکدیگر برای کسب مزیت متقابل اقدام به تشکیل ائتلاف کنند. گرچه تشکیل ائتلاف و تداوم اتحاد مستلزم صرف وقت و تلاش فراوان است، اما ویلیام ریکر دریافت که «ائتلاف‌های بزرگ» عمری کوتاه دارند و نتیجه گرفت که بهترین استراتژی برای گروه‌های ذینفع آن است که یک «ائتلاف حداقلی پیروز شونده»^۲ تشکیل دهند - ائتلافی که گستره‌اش صرفاً برای پیروزی در انتخابات کفایت کند، اما نه آن قدر بزرگ که ننگه داشتش ناممکن گردد.

ویلیام ریکر هم‌چنین «نظریهٔ بازی»^۳ را در رهیافت انتخاب عمومی بکار برد - مدل‌سازی ریاضی وضعیت‌هایی (مانند انتخابات) که همواره بخشی از تصمیمات فرد تابعی از تصمیماتی خواهد بود که دیگران می‌گیرند.

دیوان‌سالاری و مقررات

دیگر خصیصهٔ آزار دهندهٔ دولت آن است که مقامات دولتی نیز مانند همه مردم منافع شخصی خودشان را دارند. اقتصاددان آمریکایی «ویلیام ای. نiskanen»^۴ در کتاب «دیوان‌سالاری و دولت نمایندگی»^۵ به سال ۱۹۷۱ سعی داشت تا منافع و اهداف مسئولین و کارکنان ادارات دولتی را بررسی و شناسایی کند. نiskanen در کتابش به این موضوع اشاره می‌کرد که دیوان‌سالاران دولتی طبعاً به دنبال بیشینه‌سازی بودجه ادارات خود هستند - بودجه‌ای که همراه خود قدرت، منزلت، راحتی، امنیت، و مزایای دیگر به همراه می‌آورد. بنا به عقیده نiskanen، این افراد در امور مربوط به مقررات بودجه نسبت به قانون‌گذاران احاطه و آگاهی بیشتری دارند چرا که در مقایسه با قانون‌گذاران (که به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با مقولات کلی سر و کار دارند) جزئیات نحوه کار و وظایف ادارات خود را بهتر می‌شناسند.

1. William H. Riker

2. *minimum winning coalition*

3. *game theory*

4. William A. Niskanen

5. *Bureaucracy and Representative Government*

از طرفی، زمانی که سیاستمداران طرح یا سیاست خاصی را به صورت علنی اعلام کرده و خود را به انجامش متعهد می‌سازند، دیوانسالاران از اهرم فشار برای تأمین و تصویب بودجه اجرایی آن سیاست برخوردار خواهند شد، زیرا به خوبی می‌دانند که هیچ سیاستمداری دلش نمی‌خواهد به خاطر ترک سیاست‌ها و طرح‌های از پیش اعلام شده‌اش نزد مردم سرافکنده شود. در نتیجه این روند، یک دستگاه گسترده دیوانسالاری پدید خواهد آمد که از آنچه رأی دهندگان به واقع مد نظر داشته‌اند عظیم‌تر و ناکارآمدتر است.

«جرج استیگلر»^۱ با انتشار مقاله‌ای در سال ۱۹۷۱ آغازگر مکتب شیکاگو شد و از زاویه دیگری به انتقاد از دیوانسالاری پرداخت. وی با بسط نظریه‌های منسّر اُلسن در باب گروه‌های ذینفع به این نتیجه رسید که مقررات دولتی در نهایت بیش از آن که در خدمت عموم مردم باشند در خدمت منافع گروه‌های خاص قرار می‌گیرند. منافع متمرکز گروه‌های حرفه‌ای، نظیر جامعه پزشکان یا شرکت‌های داروسازی، به ایشان انگیزه نیرومندی برای سازمان‌دهی و رایزنی با سیاستمداران می‌دهد، و سیاستمداران نیز در عوض برای تطمیع آن‌ها اقدام به ایجاد ادارات تنظیمی می‌کنند. مسئله این نیست که ادارات مزبور به تسخیر گروه‌های دارای منافع خاص درمی‌آیند؛ مشکل اصلی این است که این ادارات از همان ابتدا مشخصاً به منظور بهره‌مندی از آن منافع تأسیس می‌شوند. «استیگلر» نظر خود را این گونه خلاصه می‌کند: "بنا بر یک قاعده کلی، مقررات به واسطه جدیت و سخت‌کوشی تحصیل می‌شوند، و اساساً از ابتدا به منظور بهره‌مندی از مزایای آن سخت‌کوشی طراحی شده و عمل می‌کنند."

بازنگری‌های اخیر

ایده‌های پیش‌گفته چاره‌ای برای دانشوران «انتخاب عمومی» باقی نمی‌گذاشت جز آن که نسبت به فرایند تصمیم‌گیری عمومی بدبین باشند. از دید این دانشوران شناسایی یک سیستم کارآمد و مثبت به نظر ناممکن می‌نمود، سیستمی که بتواند به تولید گزینش‌های جمعی بیانجامد که حقیقتاً و به شکلی مداوم و پایدار بازتاب‌دهنده طیف ترجیحات فرد فرد جامعه باشد. نتیجه مطالعات دانشوران «انتخاب عمومی» آن‌ها را به این جمع‌بندی کلی می‌رساند که

1. George Stigler

مردم به جای بروز ترجیحات واقعی شان اغلب به صورت استراتژیک رأی می دهند؛ گروه‌های ذینفع از قدرت و نفوذی نامتناسب با کمیت عددی آرای خود برخوردارند؛ توده‌های مردم انگیزه اندکی برای تلاش در درک پیچیدگی‌های سیاسی یا حتی برای شرکت در انتخابات دارند؛ خط دهندگان و آن‌ها که دستور کار تعیین می کنند به گونه‌ای عمل می کنند که از چیرگی ترجیحاتشان مطمئن شوند؛ احزاب به جای عرضه انتخابی واقعی به رأی دهندگان، به شکلی هم‌گرایانه در طیف میانه سیاسی تجمع می کنند؛ گروه‌های ریزنی در طلب دریافت لطف و امتیاز از سیاستمداران منابع و هزینه‌های کلان صرف می کنند؛ و دیوان‌سالاران در این بین برای خودشان آشیانه می سازند و به تحکیم موقعیت خود می پردازند.

با وجود این، برخی نظریه پردازان «انتخاب عمومی» قدری خوش بینانه تر به امور نگریسته‌اند. در طی دهه ۱۹۴۰ اقتصاددان و دانشمند علوم سیاسی «جوزف شومپتر»^۱ مدعی شد که رقابت برای کسب آرا، در روندی شبیه به «دست نامرئی»^۲ رقابت در محیط بازار، به واقع می تواند منجر به نتیجه‌ای مفید گردد. و اخیراً نیز دیگرانی مانند «پیتر کاکلین»^۳ و «اشموئل نیتزن»^۴ اشاره کرده‌اند که وقتی وسعت و تعدد موضوعات و مواضعی که احزاب می توانند برای فعالیت‌های حزبی خود اتخاذ کنند به میزان زیادی گسترش می یابد، احتمال «بن بست دور یا تسلسل»^۵ بسیار کاهش خواهد یافت. برخی از دیگر صاحب نظران نیز نظیر «ادوارد اچ کلارک»^۶ و «تئودور گرووز»^۷ شیوه‌های متفاوتی را بررسی کرده‌اند که در آن‌ها رأی دهندگان ممکن است برای بروز ترجیحات واقعی شان تحریک شوند، و به جای آن که از روی خودخواهی یا به صورت استراتژیک رأی بدهند، هزینه‌هایی را که خواسته‌های ایشان ممکن است بر دیگران تحمیل کند نیز در نظر بگیرند.

نتیجه آزمون‌های عملی بر میزان خوش‌بینی افزوده است. به طور مثال، برخی از دانشوران اکنون استدلال می کنند که دیوان‌سالاران و بودجه‌های ایشان خیلی بهتر از آن وضعیتی که

1. Joseph A. Schumpeter

2. *invisible hand*

3. Peter Coughlin

4. Shmuel Nitzan

5. *cycling deadlock*

6. Edward H. Clarke

7. Theodore Groves

«نیسکانن» نگرانش بود تحت کنترل و نظارت قرار دارند و احزاب سیاسی نیز به جای آن که مدام در گوش رأی‌دهندگان میانه (و برای خوشایند آن‌ها) زمزمه کنند، در برخی موارد مهم نظیر تورم و بیکاری به نحوی معنادار و دراز مدت از یکدیگر فاصله می‌گیرند.

رہیافت‌های تازه

پیشگامان نظریه «انتخاب عمومی» مدرن عموماً یا بریتانیایی بودند یا آمریکایی و توجه‌شان صرفاً روی کارکرد نظام‌های دو حزبی مبتنی بر اکثریت ساده آرا متمرکز بود. اما «انتخاب عمومی» در طی سال‌های اخیر رشدی بین‌المللی داشته است و اکنون نگاهش بیشتر معطوف به نظام‌های چند حزبی و قواعد متنوع رأی‌گیری است که علاوه بر بریتانیا و آمریکا در بسیاری از دیگر مناطق دنیا نیز رواج دارند. در بین موضوعات کلیدی که امروزه مورد توجه هستند می‌توان به این موارد اشاره کرد که مثلاً ائتلاف‌های چند حزبی چگونه تشکیل می‌شوند و تا چه اندازه با ثبات و پایدار هستند و به چه دلیل بسیاری از احزاب به جای ائتلاف با دیگر احزاب ترجیح می‌دهند که دولت اقلیت تشکیل دهند.

اقتصاددانانی نظیر «ورنن اسمیت»^۱ (برنده جایزه نوبل در علوم اقتصادی به سال ۲۰۰۲) ضمن بررسی داده‌ها و شواهد موجود در دنیای واقعی سیاست، به انجام آزمایش‌های تجربی عملی نیز می‌پردازند (معمولاً روی شاگردان کلاس‌های درس خودشان) تا دریابند که به واقع مردم بر چه اساسی گزینه‌هایشان را انتخاب می‌کنند. یکی از بینش‌های تازه‌ای که در نتیجهٔ آزمون‌ها و مطالعات اخیر پدید آمده این است که این احتمال هست که بشود سیستمی طراحی کرد که نمایان‌گر مجموع نظرات رأی‌دهندگان متفاوت باشد و مانع از رأی‌دهی استراتژیک شود، و این که ایده‌ال رسیدن به توافق «رأی متفق‌القول» در قانون اساسی (که مورد نظر بیوکینن و تالاک بود) در عمل امکان‌پذیر و شدنی است. بسیاری از آزمایشات تجربی دیگر نیز بیان‌گر آنند که اگر چه مردم در فرایند انتخابات سوار می‌گردند (چنان که اُلسن معتقد بود) اما این کار را به مراتب کم‌تر از آن میزانی که عموماً تصور می‌شود انجام می‌دهند. در حقیقت، بسیاری از مردم خیلی بیشتر از آنچه که با منفعت شخصی عقلانی‌شان توجیه‌پذیر باشد برای امور سیاسی وقت و انرژی صرف می‌کنند.

1. Vernon Smith

همگام با بلوغ علم «انتخاب عمومی»، نظرات رادیکال جای خود را بیشتر به پرداختن در جزئیات و آزمودن نتایج داده است. همان گونه که در فصل‌های آینده کتاب خواهیم دید، برخی از تئوری‌ها و آزمایشات صورت گرفته در سال‌های اخیر حتی تعدادی از پیش‌فرض‌های اولیه «انتخاب عمومی» را به پرسش کشیده و خواستار پالایش یا بازنگری اساسی در آن‌ها هستند.

یکی دیگر از گرایش‌های اخیر، استفاده روزافزون از علم ریاضیات در مباحث مربوط به «انتخاب عمومی» است؛ هر چند که عده‌ای از دانشوران همچنان اصرار دارند که نباید زیاد به پالایش مدل‌های پیچیده و انتزاعی پرداخت بلکه می‌بایست تمرکز اصلی را روی توضیح سیاست و دولت در عینیت دنیای واقعی قرار داد. تأثیرگذاری «انتخاب عمومی» بر علوم سیاسی مدام عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود و فعالین حوزه علوم سیاسی به شکلی فزاینده به استفاده از رهیافت «کنشگر عقلانی»^۱ گرایش می‌یابند.

در سال ۱۹۶۵ بیوکین و تالاک «انجمن انتخاب عمومی»^۲ را بنیان نهادند تا مکانی برای تبادل نظرات و ایده‌ها میان دانشوران فعال در این رشته مطالعاتی جدید باشد. میزان رشد نظریه «انتخاب عمومی» را می‌توان در افزایش شرکت کنندگان در نشست‌های سالانه انجمن مزبور سنجید که تعدادشان به صدها نفر می‌رسد. علاوه بر این، مراکز مشابهی نیز نظیر این انجمن در اروپا و شرق دور تأسیس شده‌اند. «انتخاب عمومی» که با مفاهیم لرزان و مردد آغاز شده بود اینک تبدیل به یک رشته مطالعاتی با مباحث جدی و سرزنده شده است.

1. *rational actor*

2. Public Choice Society

۳- چه کسی نیاز به دولت دارد؟

ما آدم‌ها به تنهایی از عهده برخی کارها و طرح‌ها بر نمی‌آییم و لذا خیلی خوب است که بتوانیم دیگران را به خدمت بگیریم تا در کار و هزینه‌ها- و البته در مزایا- با ما سهیم شوند تا بدین ترتیب انجام آن کار برای همه ما ارزنده تلقی شود. به طور مثال، اجاره و نگهداری یک خانه ویلایی جهت گذران تعطیلات در کنار ساحل ممکن است برای یک خانواده‌ای که در شهر زندگی می‌کند امکان‌پذیر نباشد. اما اگر آن خانواده در کار و هزینه‌ها با چند خانواده دیگر سهیم شود (مثلاً یک خانواده نقاشی ساختمان را بر عهده بگیرد، دیگری اثاثیه خانه را فراهم کند، یکی مرتب کردن باغ و چمن‌زنی را تقبل کند، و خانواده دیگری مایحتاج خوراکی را تأمین کند) در آن صورت طرح مزبور امکان‌پذیر شده و همه آن خانواده‌ها می‌توانند از تعطیلات در کنار ساحل لذت ببرند.

اما مشکل زمانی آغاز می‌شود که پای اموال یا «کالاهای عمومی»^۱ در میان باشد- یعنی عرصه‌ای که دیگران هم می‌توانند از مزایای چیزی بهره‌مند شوند حتی اگر سهمی در تلاش برای تهیه‌اش ایفا نکرده باشند- زیرا وقتی امکان استفاده مجانی از ثمرهٔ کوشش دیگران فراهم باشد دیگر کسی انگیزه‌ای برای ایفای سهم یا پرداخت هزینه نخواهد داشت.

فیلسوف اسکاتلندی «دیوید هیوم»^۲ به لایروبی بنادر و ساختن سپاه نظامی به عنوان دو نمونه از کالاهای عمومی اشاره می‌کند. واضح است که بعد از لایروبی بنادر یا تشکیل ارتش، همهٔ مردم از مزایای رشد تجارت دریایی یا بهبود امنیت نظامی کشور بهره‌مند خواهند شد، پس دیگر چه لزومی دارد که کسی بخواهد برای پرداخت هزینه لایروبی بنادر یا برای ثبت‌نام در

1. *public goods*

2. David Hume

ارتش داوطلب شود وقتی حتی بدون انجام کاری و ایفای کوچک‌ترین نقشی در این امور باز هم به یکسان از مزایای آن کالاهای عمومی بهره‌مند می‌گردد؟ نمونه دیگر، که این بار «گوردون تالاک» به آن استناد کرده بود، مه غلیظ حاصل از آلودگی در لندن بود که زمانی وضعیتی افتضاح و رسوا داشت. بسیار واضح می‌نمود که مشکل آلودگی شدید هوای لندن را می‌شد با روی آوردن مردم به سوخت‌های جایگزین بدون دود حل کرد؛ اما سوخت جایگزین گران‌تر از سوخت‌های معمول بود. در عین حال هر شهروندی می‌دانست که اگر هم متحمل هزینه اضافی شود و سوخت مصرفی‌اش را تغییر دهد، سهمی که مصرف او به تنهایی در بهبود وضعیت آلودگی هوا ایفا می‌کند بسیار ناچیز خواهد بود، و حتی اگر تعداد افراد فداکار مانند او آن قدر زیاد می‌شد که آلودگی هوا بهبود می‌یافت، باز هم عده‌ای می‌توانستند سواری مجانی بگیرند و به هزینه فداکاری دیگران (و بدون صرف هیچ هزینه‌ای برای سوخت جایگزین) از هوای پاک استفاده کنند. حال با این حساب چه کسی حاضر می‌شد این اختلاف قیمت را پردازد و سوخت بدون دود استفاده کند؟

نتیجه مشکل ذکر شده در مورد «کالاهای عمومی» این است که طرح‌های بالقوه سودمند (نظیر ارتقای سطح امنیت یا بهبود وضعیت آلودگی هوای شهر) یا هرگز به فعل در نمی‌آیند یا به صورت ناقص اجرا می‌شوند. برخی از کالاها که به عنوان کالاهای عمومی شناسایی و معرفی شده‌اند اغلب بعد از مدتی معلوم می‌گردد که وجه عمومی نداشته‌اند. به طور مثال، هزینه لایروبی یک بندر را می‌توان با اخذ عوارض از کشتی‌هایی که از تسهیلات آن بندر استفاده می‌کنند تأمین کرد و لزومی ندارد که عموم مردم هزینه آن را پردازند. با وجود این، موارد بسیاری از کالاهای عمومی (در هر دو وجه نظری و عملی) هم‌چنان مطرح بوده و باقی می‌مانند و ما مثل همیشه ممکن است نهادی به نام دولت را به خدمت بگیریم تا کارهایی را که در نظرمان با اهمیت هستند (و فکر می‌کنیم بازار از پس آن‌ها بر نمی‌آید، یا به شایستگی بر نمی‌آید) برایشان انجام دهد. ما در انتخابات شرکت کرده و رأی می‌دهیم، در مورد کنش جمعی تصمیم می‌گیریم، و سپس عموم جامعه را وادار می‌کنیم که در تبعات تصمیماتمان سهیم شوند - مثلاً استفاده آن‌ها از سوخت دودزا را ممنوع می‌کنیم یا برای تأمین هزینه‌های دفاعی و دیگر امور عمومی از آن‌ها مالیات می‌گیریم.

۳- چه کسی نیاز به دولت دارد؟

درست به همین دلیل است که دانشوران نظریه «انتخاب عمومی»، نظیر جیمز بیوکین و گوردون تالاک، دولت را یک موجود «ارگانیک» (موجودی که به خودی خود رشد کند و حیات و مقصود خودش را داشته باشد) در نظر نمی‌گیرند، بلکه آن را صرفاً یک وسیله می‌دانند؛ وسیله‌ای که به واسطه‌اش افراد عقلانی و ذینفع به هم می‌پیوندند تا از طریق کنش جمعی منافع شخصی‌شان را به پیش ببرند.

هزینه‌های تصمیم‌گیری

بنابراین، پرسشی که به وجود می‌آید این است: قواعدی که بر مبنای آن تصمیمات جمعی گرفته می‌شوند چه می‌بایست باشند؟ به طور مشخص، چه میزان از اکثریت لازم است تا بتوان اجبار همه مردم به شرکت در یک طرح جمعی را توجیه کرد؟

ممکن است این گونه به نظر برسد که تنها میزان ایده‌آل همان «رأی متفق‌القول» است، به طوری که نیازی به اجبار هیچ کس نباشد و همگان داوطلبانه بپذیرند که به منظور نفع متقابل در طرح سهیم شوند. اما در جوامع گسترده امروزی، به توافق رساندن میلیون‌ها انسان بر سر یک موضوع خاص تلاشی عظیم می‌طلبد و به احتمال زیاد در عمل ناممکن خواهد بود. به علاوه، چنانچه برای تصویب امری نیاز به اتفاق آرا باشد، حتی رأی یک نفر نیز می‌تواند طرح پیشنهادی را وتو کند (و سپس، در صورتی که دیگران به کار خود ادامه دهند و «کالای عمومی» مورد نظر را تأمین کنند، آن یک نفر و امثال او می‌توانند از ثمره تلاش دیگران سواری مجانی بگیرند).

با وجود این، هر الگوی دیگری که به کم‌تر از رأی متفق‌القول راضی شود کاستی‌های خاص خودش را خواهد داشت. سیستم رأی اکثریت به اکثریت اجازه می‌دهد تا طرح‌هایی را که برای نفع شخصی اکثریت طراحی شده به پیش برد و سپس دیگران را وادار به قبول آن طرح‌ها یا تأمین هزینه آن‌ها نماید. به واقع، این گونه بهره‌کشی‌ها در دنیای امروز بسیار معمول هستند. مالیات‌های اجباری برای تأمین هزینه طرح‌ها و فعالیت‌ها و یارانه‌های دولتی بر اقلیت‌هایی تحمیل می‌شوند که ممکن است رضایتی به پرداخت پول برای آن طرح‌ها نداشته باشند یا حتی به شدت با آن‌ها مخالف باشند. اکثریت اغلب پا را از این نیز فراتر نهاده

و حتی ارزش‌های خود را بر اقلیت تحمیل می‌کند، و اقلیت را برای «جرائم بی‌قربانی»^۱ نظیر مصرف مواد مخدر (که به واقع نوعی طرز زندگی است و قربانی مشخصی ندارد) مجازات می‌کند و یا به انحای مختلف آزادی‌های ابتدایی اقلیت را محدود می‌سازد.

ما هر چه میزان کمی اکثریت را بالا ببریم حصول توافق را سخت‌تر کرده‌ایم، و البته ریسک بهره‌کشی از اقلیت را نیز کاهش داده‌ایم - یا به تعبیر بیوکین و تالاک، هر چه «هزینه‌های تصمیم‌گیری»^۲ بالاتر برود «هزینه‌های جانبی»^۳ کاهش خواهد یافت. بر همین منوال، هر چه میزان اکثریت را کم‌تر تعیین کنیم حصول توافق آسان‌تر خواهد شد ولی ریسک بهره‌کشی بالاتر خواهد رفت.

یافتن تعادل

در حالت ایده‌آل ما یک قاعده اکثریت خواهیم یافت که در آن جمع کل هزینه‌های تصمیم‌گیری و هزینه‌های جانبی به حداقل می‌رسد - اکثریتی که برای حصول توافق به قدر کفایت کوچک است، اما به اندازه کافی بزرگ هست که بهره‌کشی را مشکل سازد.

البته قاعده تصمیم‌گیری مشخصی که ما به طور معمول بر آن تکیه می‌کنیم (و در بسیاری از نظام‌های سیاسی دنیا نیز چیرگی دارد) همان رأی‌گیری ساده اکثریت است؛ قاعده‌ای که بر اساس آن تصمیمات مطابق با هر طرحی که بیش از نیمی از عموم به آن رأی داده باشند گرفته می‌شوند. اما دانشوران نظریه «انتخاب عمومی» معتقدند که انتخاب قاعده رأی‌گیری از اهمیتی سرنوشت‌ساز برخوردار است، دقیقاً به این خاطر که اتکای تصمیمات دولتی بر قوه قهریه است: اقلیت، که می‌تواند فقط اندکی کم‌تر از نیمی از جمعیت کشور باشد، به ناچار وادار می‌شود هزینه هر آن چه را که اکثریت تمایل به انجامش دارد پردازد، و هر اندازه و با هر شدتی هم که مخالف خواسته اکثریت باشد، در نهایت مجبور است که عوارض ناشی از تصمیمات اکثریت را تحمل کند. بنابراین، ما با نوعی داد و ستد مواجهیم، باید در قبال چیزی که به دست می‌آوریم چیزی را از دست بدهیم: بدیهی است که ما می‌خواهیم تصمیم‌گیری

1. *victimless crimes*

2. *decision making costs*

3. *external costs*

۳- چه کسی نیاز به دولت دارد؟

جمعی امری آسان باشد، اما در عین حال باید خواهان به حداقل رساندن استفاده از زور در برابر مخالفینی باشیم که شاید از طرح‌های مورد حمایت اکثریت هیچ منفعتی نصیبشان نشود.

بنابراین، شاید قاعده ساده اکثریت (که در بسیاری از نظام‌های سیاسی دنیا رواج و چیرگی دارد) بهترین قاعده برای رأی‌گیری نباشد. رأی اکثریت گرچه شیوه‌ای کاملاً مرسوم است اما، مطابق با نظر بیوکین و تالاک، هیچ چیز جادویی و خارق‌العاده‌ای در این شیوه وجود ندارد. این دو دانشمند علوم اقتصادی اشاره می‌کنند که بسیاری از دیگر ترتیبات نیز وجود دارند (که شاید بهتر از قاعده ساده اکثریت باشند)، از جمله اکثریت‌های مشروط نظیر قاعده دو سوم آرا.

در واقع بسته به موضوعی که به رأی گذاشته می‌شود ما به خوبی قادریم گونه‌های متنوعی از قواعد رأی‌گیری را به کار ببندیم. به طور مثال، هر گاه ریسک بهره‌کشی کردن از دیگران پایین باشد، مردم ممکن است بر سر قاعده ساده اکثریت به توافق برسند؛ اما در مواقعی که ریسک بهره‌کشی بالاست مردم احتمالاً به قواعدی که متضمن اکثریتی بسیار بیشتر از اکثریت نصف به علاوه یک باشد اصرار خواهند ورزید. به عبارت دیگر، هر چه هزینه‌های جانبی بالاتر باشد، قاعده رأی‌گیری می‌بایست «دربرگیرنده‌تر»^۱ باشد.

دقیقاً به همین دلیل است که اقتصاددان سوئدی «کнут ویکسل»^۲ در موضوعاتی نظیر مالیات، تصمیمات «متفق‌القول» را بر شیوه‌های دیگر ترجیح می‌داد؛ و نیز به همین دلیل است که بیوکین و تالاک استدلال می‌کنند که قوانین اساسی، که تعیین‌کننده تمام قواعد رأی‌گیری در آینده هستند، حتماً می‌بایست به اتفاق آرا اتخاذ شوند.

ناکامی دولت

پیش از ظهور نظریه «انتخاب عمومی» فرض اکثر اقتصاددانان بر این بود که کنش دولتی می‌تواند (و باید) در جهت اصلاح مشکلات حاصل از «ناکامی بازار» (مثلاً در زمینه عرضه ناکافی کالاهای عمومی) مورد استفاده قرار بگیرد. اما دانشوران «انتخاب عمومی» با طرح تردیدهای جدی، حکمت و درستی این فرضیه را به چالش کشیدند و نشان دادند که وجود

1. *the more inclusive*

2. Knut Wicksell

نقصان یا ناکامی در بازار الزاماً به این معنا نیست که کنش دولتی بر بازار برتری دارد و از آن بهتر است. «انتخاب عمومی» به ما یادآور می‌شود که «ناکامی دولت» نیز واقعیتی مشهود است.

به طور مثال، هیچ سیستم انتخاباتی وجود ندارد که حقیقتاً بازتاب‌دهندهٔ مجموع نظرات همهٔ افراد شرکت‌کننده در انتخابات باشد. برای دولت‌ها هیچ امکانی وجود ندارد که از ترجیحات همهٔ گزینش‌گران خود مطلع باشند و لذا به سختی می‌توانند ادعا کنند که از آن چه به «نفع عموم» است آگاهی دارند. نظام‌های مختلف انتخاباتی راه‌های متفاوتی پیش می‌آورند. در عین حال، نظام‌های مبتنی بر رأی اکثریت در بسیاری موارد اقلیت را در معرض بهره‌کشی‌های زیان‌آور قرار می‌دهند و خود در معرض کنش اسراف‌کارانهٔ «رانت‌جویی» از سوی گروه‌های ذینفع خاص هستند.

بازارها شاید از عهده برخی امور برنیایند، اما کنش دولتی (که مشکلات و گرفتاری‌های پیش‌گفته احاطه‌اش کرده‌اند) نیز لزوماً نمی‌تواند جایگزینی ایده‌آل برای عهده‌داری و به انجام رساندن آن امور محسوب گردد. به واقع مشکلاتی که مداخلهٔ دولتی ایجاد می‌کند می‌تواند به مراتب زیان‌بارتر از مشکلاتی باشد که دولت قرار است به اصلاحشان بپردازد.

بنابراین، دانشوران «انتخاب عمومی» قبول دارند که به هر حال ممکن است در مواقعی کنش دولتی مورد نیاز باشد اما در ضمن اصرار دارند که باید نسبت به نحوه کارکرد دولت واقع‌بین بود. ما می‌بایست قواعد رأی‌گیری را بررسی کنیم و در نظر بگیریم که تا چه میزان حاضریم مردم را به زور به پذیرش و انطباق با کارهایی که تصمیم به انجامشان گرفته‌ایم وادار سازیم. در ضمن، می‌بایست بسنجیم که آیا کنش دولتی (با همه کاستی‌هایش) حقیقتاً تنها راه درست برای انجام آن امور مهمی است که بازار به شایستگی از عهده‌اش بر نمی‌آید. صرفاً به این دلیل که برخی چیزهای مفید هستند که بازار از عهده آن‌ها بر نمی‌آید نمی‌شود نتیجه گرفت که راه‌حل مناسب در مداخلات بیشتر دولت است.

تقسیم‌ناپذیری کالاهای عمومی

همان‌طور که قبلاً در مورد لایروبی بنادر اشاره شد، مشکل دیگر این است که کالاهای عمومی ماهیتی «همه یا هیچ» دارند. آیا ما باید بنادر را لایروبی کنیم؟ آیا باید به فکر تأسیس

۳- چه کسی نیاز به دولت دارد؟

سپاه نظامی باشیم؟ آیا باید سوخت‌های دودزا را ممنوع کنیم؟ پاسخ به تمام این پرسش‌ها می‌بایست یا آری باشد یا خیر: هیچ راه و پاسخ میانه‌ای وجود ندارد، و آن‌ها که در اقلیت هستند به زور وادار می‌شوند که تصمیم جمعی آری یا خیر را بپذیرند. در مقابل، کالاهای بازار ماهیتی متنوع دارند. کسانی که کفش سیاه، آبی، قهوه‌ای، یا قرمز دوست دارند همگی قادرند هم‌زمان کفش دلخواهشان را با هر طرح و کیفیتی که مایلند انتخاب کنند، بدون آن که همهٔ دیگر اعضای جامعه را وادار سازند که از سلیقه و ترجیحات آن‌ها پیروی داشته باشند. اگر ما بتوانیم شیوه‌ای برای تأمین برخی از انواع مشخص کالاهای عمومی از طریق کنش جمعی داوطلبانه بیابیم، این احتمال هست که قدری به آن نوع از تنوع که در بازار کالاهای خصوصی وجود دارد نزدیک شویم.

علاوه بر این، باید در نظر داشت که انتخابات (یعنی آن شیوه‌ای که ما به واسطه‌اش ترجیح و خواسته خود را بروز می‌دهیم و اعلام می‌کنیم که کدام یک از کنش‌های جمعی می‌بایست بر دیگر کنش‌ها چیرگی داشته باشد) اتفاقی است که هر چند سال یک بار رخ می‌دهد. این تأخیر طولانی در رخداد انتخابات به شکلی بسیار ناخوشایند در تعارض با فرایند بازار است - جایی که ما دائماً در حال گزینش خواسته‌هایمان هستیم و ترجیحات شخصی‌مان را هر روز و هر ساعت با خرید کالاها یا خدمات مورد نیازمان بروز می‌دهیم.

نکته دیگر آن که در محیط بازار ما می‌توانیم هر محصول مشخصی را از میان طیفی بسیار گسترده و متنوع انتخاب کرده و بخریم یا از خریدش صرف نظر کنیم. ما می‌توانیم هلو یا زردآلو بخریم بدون آن که هم‌زمان به زور مجبور به خرید گوشت یا ماهی شویم (که اتفاقاً اگر شما گیاهخوار باشید این آزادی در گزینش برایتان جلوهٔ بیشتری خواهد یافت). اما در انتخابات، ما محصول مشخص و منفردی را بر نمی‌گزینیم بلکه یکجا و درهم، به زنبیلی پر از محصولات سوپرمارکت سیاسی رأی می‌دهیم، زنبیلی که شامل انواع و اقسام موضوعات مختلف نظیر مهاجرت، مدارس، بهداشت و درمان، رفاه، هزینه‌های عمومی، مالیات، زندان‌ها، و غیره است. ما ممکن است برخی کالاهای این زنبیل را دوست داشته و از برخی دیگر متنفر باشیم؛ اما متأسفانه راهی برای سوا کردن و انتخاب نداریم.

فشار برای گسترش دولت

با وجود تمام این کاستی‌ها باز هم هم‌چنان و دائماً از هر طرف فشارها برای گسترش فعالیت دولتی ادامه دارد. به طور مثال، در حوزهٔ گفتمان عمومی، صدای گروه‌هایی که منافع صریح و متمرکز دارند - نظیر پیمان‌کاران نظامی یا اتحادیه‌های کارگری - صدای انبوه توده‌های مردم را (که منافعشان از تشخص و تمرکز کم‌تری برخوردار است) خفه می‌کند. گروه‌های ذینفع متمرکز انگیزه‌های بسیار نیرومندی برای سازمان‌دهی دارند و نیز برای تأمین منابع مالی و تشکیل ستادهای تبلیغاتی به نفع سیاست‌هایی که مشخصاً به سودشان باشد. در مقابل، عموم مردم (با منافع بسیار پراکنده) انگیزه بسیار اندکی دارند که بخواهند تلاش چندانی در جهت تأثیرگذاری در گفتمان عمومی به خرج دهند.

یکی دیگر از دلایل گرایش فعالیت دولتی به گسترده شدن این است که اکثریت می‌تواند هزینه تصمیماتش را نه تنها به اقلیت، بلکه به نسل‌هایی که هنوز متولد نشده‌اند نیز انتقال دهد. هزینه بسیاری از فعالیت‌های دولتی صرفاً از طریق اخذ مالیات تأمین نمی‌شود بلکه از طریق قرض دولتی تأمین می‌شود - قرض‌هایی که نسل‌های آینده به ارث خواهند برد. بنابراین، مردم می‌توانند به مزایایی برای خودشان، نظیر حقوق بازنشستگی بیشتر یا جاده‌های بهتر برای امروز، رأی دهند، اما با جابه‌جایی زمان پرداخت، هزینه این مزایا را به مالیات‌دهندگان فردا انتقال دهند. با در نظر گرفتن این فرصت «جابه‌جایی زمانی» هیچ جای تعجبی نیست که چرا اکثر مردم سخت مشتاقند که خدمات عمومی گسترش یابد.^۱

هم‌چنین، فشار در جهت گسترش دولت به واسطهٔ پدیدهٔ همیاری در رأی شدت می‌یابد؛ پدیده‌ای که بر این اصل استوار است که می‌گویند «تو به طرح‌های من رأی بده و من نیز به طرح‌های تو رأی می‌دهم» و ظاهراً با نظام‌های دموکراتیک نیز همخوانی بسیار دارد. به طور

۱. ممکن است برخی اقتصاددانان اشاره کنند که دولت قرض می‌کند تا در دارایی‌های بازدهنده در آینده، نظیر جاده‌ها، سرمایه‌گذاری کند. به واقع، یکی از «قواعد طلایی» دولت حزب کارگر در انگلستان در طی سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۰ دقیقاً دربرگیرندهٔ همین اصل بود. اما این یک استدلال پرسش‌برانگیز و مشکل‌زاست. هیچ توافق کلی وجود ندارد که به ما بگوید سرمایه‌گذاری چیست و از چه تشکیل شده است. پروژه‌های سرمایه‌گذاری نیز می‌توانند توسط گروه‌های ذینفع تعریف و تعیین شوند و هیچ بازده دراز مدتی هم در بر نداشته باشند؛ و دیگر این که به طور کلی، هزینه و درآمدهای دولتی به این شیوه به رهن گذاشته نمی‌شوند. قواعد طلایی دولت حزب کارگر در نهایت دچار پدنامی شدند. اقتصاد «انتخاب عمومی» در سطحی کلی‌تر استدلال می‌کند که گروه‌های ذینفع به آسانی می‌توانند برای تأمین مالی هزینه‌های جاری به تشویق استقراض بپردازند.

۳- چه کسی نیاز به دولت دارد؟

مثال، زمانی که من برای کنگره آمریکا کار می‌کردم از این در شگفت بودم که چرا «برنامه کالا برگ»^۱ (که یک تدبیر رفاهی‌ست) در بند آخر «لایحه یارانه کشاورزی»^۲ گنجانده شده بود، و وقتی شگفتی خود را ابراز کردم همکارانم از ساده‌لوحی من تعجب کردند و برایم توضیح دادند که جمهوری خواهان غیر شهری به طرح یارانه‌های کشاورزی رأی دادند و دموکرات‌های شهری به تدابیر رفاهی (زیرا هر دوی این موازین ناهمگون در یک طرح واحد گنجانده شده بودند). در نتیجه همه به نوعی منتفع شدند- البته همه به استثنای مالیات دهندگان.

فقدان رابطه مستقیم بین گزینش و نتیجه

«انتخاب عمومی» در عین حال به ناکامی دیگری در نظام سیاسی اشاره می‌کند، یعنی به «رأی استراتژیک»^۳ یا «رأی تاکتیکی»^۴. در معاملات بازار، شما گزینش خود را انجام می‌دهید و در مقابل کالا یا خدماتی را دریافت می‌کنید که خواهانش هستید. در حوزه سیاسی، شما گرچه گزینش خود را از طریق فرایند انتخابات ابراز می‌دارید، اما کاملاً این امکان هست که در نهایت چیزی نصیبتان شود که از آن بیزارید.

به همین دلیل، بسیاری از مردم ترجیحات واقعی‌شان را در انتخابات بروز نمی‌دهند و اغلب به صورت تاکتیکی رأی می‌دهند. مردم ممکن است به حزب یا گزینه مورد نظرشان رأی ندهند بلکه به حزب یا گزینه دیگری رأی بدهند که شانس پیروزی بیشتری در انتخابات دارد. به طور مثال، اگر احتمال پیروزی نامزد حزب کارگر در انتخابات پارلمانی در یک حوزه انتخاباتی اندک به نظر برسد، طرفداران حزب کارگر ممکن است به نامزد لیبرال دموکرات رأی بدهند تا بدین وسیله از پیروزی نامزد حزب محافظه کار (که رقیب اصلی حزب کارگر است) جلوگیری کنند.

این رفتار تاکتیکی در رأی‌دهی یک پیام خطا یا گمراه‌کننده در مورد خواسته واقعی رأی‌دهندگان به سیاستمداران و مقامات دولتی ارسال می‌کند. رسیدن به یک جمع‌بندی کلی نسبت به حال و هوای عمومی از طریق انتخابات کار بسیار دشواری است، آن هم در

1. Food Stamp programme

2. Farm Bill

3. strategic voting

4. tactical voting

انتخاباتی که نظرات رأی‌دهندگان اغلب با هم تضاد دارند و هر فرد رأی‌دهنده نیز، هر اندازه هم که با حرارت و قدرت از یک موضوع حمایت کند، فقط یک رأی بیشتر ندارد. و در مواقعی که بسیاری از مردم حتی به آن چه که اعتقاد دارند رأی نمی‌دهند، رسیدن به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری باز هم سخت‌تر می‌شود. و وقتی رأی‌دهندگان، به شیوه‌ای کاملاً عقلانی، به این نتیجه می‌رسند که تک رأی آن‌ها به قدری ناچیز است که تحقیق و بررسی در مورد سیاست‌های احزاب فقط یک جور اتلاف وقت است - و حتی به خود زحمت شرکت در انتخابات را نیز نمی‌دهند - در آن صورت، گزینش‌های به اصطلاح دموکراتیک ما باز هم به نظر از مشروعیت کم‌تری برخوردارند.

گروه‌های ذینفع، معامله‌آرا، ناآگاهی رأی‌دهندگان، رأی دادن به شیوه استراتژیک، ادغام طرح‌ها و سیاست‌های مختلف و ناهمگن در یک زنبیل، حواله‌ زمان پرداخت هزینه‌ها به آینده، وجود اجبار و قوه قهریه، انحصارات، بهره‌کشی... کاملاً واضح است که نظام دولتی نیز کاستی‌ها و ناکامی‌های خاص خودش را دارد. به قول بیوکین و تالاک، دولت چیزی نیست که ما بخواهیم نگاهی رمانتیک به آن داشته باشیم.

۴- چگونگی پیروز شدن در انتخابات

گفته‌اند که اگر قوانین یا سوسیسی را دوست دارید هرگز نباید به طرز ساختن آن‌ها نگاه کنید. این کنایه تلخیصی از نظر یک دانشور «انتخاب عمومی» است. مقصود از رأی‌گیری کوششی است برای ترجمه نظرات افراد پرشمار به یک تصمیم جمعی. اما تصمیمی که از این طریق پدیدار می‌گردد به میزان زیادی بستگی به این دارد که چه نوع نظام انتخاباتی مشخصی برای رأی‌گیری برگزیده شده است. به علاوه، هر سیستم انتخاباتی خصلت‌های ویژه خودش را دارد که صرفاً به طرز کار شکلی و مکانیکی آن سیستم محدود نمی‌گردد، بلکه هر سیستمی در چگونگی تأثیرش در شیوه رفتار رأی‌دهندگان و نامزدها نیز خصلت خاص خود را دارد. کاملاً واضح است که فرایند سیاسی چیز خیلی دلپسند و قشنگی نیست و آن تصمیم‌نهایی که از دل این فرایند پدیدار می‌شود ممکن است بازتابی بسیار مخدوش و نادرست باشد از آن چه رأی‌دهندگان به واقع خواهانش هستند.

پارادوکس‌های رأی‌گیری در عمل

در حقیقت، همان‌گونه که «گندورسه»^۱ اشاره کرده بود، برخی سیستم‌ها تقریباً می‌توانند هر نتیجه‌ای به بار آورند. سنگ ممکن است به کاغذ بیازد و کاغذ به قیچی، اما قیچی به هر حال از سنگ شکست خواهد خورد. نتیجه به این بستگی دارد که انتخابات چگونه مدیریت شود. اگر کسی یا کسانی باشند که بتوانند ترتیب و سامان رأی‌گیری را تعیین کنند (مثلاً رؤسای یک کمیته که می‌بایست از بین گزینه‌های مختلف رأی‌گیری یک گزینه خاص را تعیین کنند) همین عده از «دستور کار نویسان» قادرند برای مطمئن شدن از غلبه ترجیحات خودشان (و بدون توجه به خواسته دیگران) نظم و ترتیب رأی‌گیری را دستکاری کنند.

1. Marquis de Condorcet

همان طور که «دانکن بلک»^۱ محاسبه کرده بود- و تجزیه تحلیل‌های اخیر درستی محاسبات او را تأیید می‌کنند- هر چه گزینه‌های ارائه شده در یک انتخابات بیشتر باشد و هر چه تعداد رأی‌هنگان بیشتر باشد، این پارادوکس دور و تسلسل شدیدتر خواهد بود، و همین موضوع باعث می‌گردد که پارادوکس مزبور از اهمیت ویژه‌ای در نظام‌های گسترده و پیچیده سیاسی امروز برخوردار باشد.

به طور مثال، در انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا (که تعداد نامزدها به واسطه سلسله‌ای از گزینش‌های اولیه به دو یا سه نفر تقلیل می‌یابد) این پارادوکس از اهمیتی واقعی برخوردار است. همین وضعیت را در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه نیز می‌توان دید که در آن نامزدهای پیش‌تاز از دور اول رأی‌گیری به دور دوم و رقابت نهایی راه می‌یابند؛ در نتیجه در سال ۲۰۰۲ رهبر جبهه ملی، «ژان ماری لوپن»^۲ از میان شانزده نامزد ریاست جمهوری به مقام نسبی دوم رسید و در دور نهایی با اختلاف زیاد از «ژاک شیراک»^۳ شکست خورد، در حالی که نامزد حزب سوسیالیست که در دور اول با اختلاف بسیار اندکی سوم شده بود، اسمش اصلاً روی برگه‌های آرا در دور دوم قید نشده بود. در این مورد چنانچه سیستم انتخاباتی دیگری در فرانسه اتخاذ شده بود امکان داشت نتیجه کاملاً متفاوتی از انتخابات حاصل گردد. به طور مثال، اگر نامزدهای جناح چپ تعدادشان کم‌تر می‌بود، آن وقت نامزد سوسیالیست احتمالاً نامزد ناسیونال سوسیالیست را شکست می‌داد و به دور دوم راه می‌یافت. در آن صورت طرفداران جبهه ملی، که نامزد مورد حمایتشان از دور رقابت حذف شده بود، می‌توانستند به جای رأی دادن به ژاک شیراک به نامزد حزب سوسیالیست رأی بدهند و بدین ترتیب نامزد حزب سوسیالیست به ریاست جمهوری فرانسه می‌رسید.

احزاب سوم اغلب از پارادوکس رأی‌گیری شکایت دارند. به عنوان مثال، چنانچه در بریتانیا انتخابات به صورت دو حزبی برگزار می‌شد به احتمال زیاد حزب لیبرال دموکرات اکثریت آرا را کسب می‌کرد، زیرا طرفداران حزب کارگر نامزدهای لیبرال دموکرات را به محافظه‌کاران ترجیح می‌دادند و طرفداران محافظه‌کاران نیز آن‌ها را به

1. Duncan Black
2. Jean-Marie Le Pen
3. Jacques Chirac

نامزدهای حزب کارگر ترجیح می‌دادند. اما وقتی هر سه حزب در انتخابات شرکت می‌کنند (که رویهٔ مرسوم نیز همین است) حزب لیبرال دموکرات عموماً در مقام سوم قرار می‌گیرد و به قدرت نمی‌رسد.

دیگر سیستم‌های انتخاباتی

بخش عمده‌ای از کارها و مطالعات اولیه در نظریه «انتخاب عمومی» بر سیستم‌های انتخاباتی غالب در بریتانیا و آمریکا متمرکز بود، یعنی «سیستم‌های تک‌عضوی»^۱ که در آن هر کس اکثریت آرا را کسب می‌کرد برنده اعلام می‌شد. در این سیستم‌ها کشور به حوزه‌های انتخابیهٔ جغرافیایی تقسیم می‌گردد. چند نامزد در هر یک از این حوزه‌ها با هم رقابت می‌کنند و نامزدی که بیشترین تعداد رأی را به خود اختصاص دهد به عنوان نماینده مجلس برگزیده خواهد شد. البته پیروزی در چنین سیستمی به این معنا نیست که نامزدهای برنده اکثریت آرای اخذ شده را کسب کرده‌اند. معمولاً آرا در بین تعداد زیادی از نامزدها تقسیم می‌شود و نامزد پیروز فقط با اقلیت اندکی از کل آرای اخذ شده انتخاب می‌شود.

این نگرانی‌ها موجب شده‌اند که در بسیاری از دیگر کشورها، از جمله در اروپای مرکزی، سیستم‌های «نماینده‌گی تناسبی»^۲ در انتخابات اتخاذ شوند. در اکثر این سیستم‌ها احزاب سیاسی فهرستی از نامزدهای مورد نظر خود تهیه می‌کنند و مردم به احزاب رأی می‌دهند، نه به فرد. سپس اختصاص کرسی‌های مجلس بین احزاب و بر مبنای تعداد آرای به دست آمده برای هر حزب صورت می‌گیرد. چنین روشی گرچه می‌تواند شرایطی فراهم آورد تا نامزدهای حزب اقلیت به شکلی منصفانه‌تر در روند قانون‌گذاری در مجلس حضور داشته باشند، اما در عین حال به سران احزاب، که تعیین کنندگان فهرست نامزدها هستند، قدرت قابل ملاحظه‌ای اعطا می‌کند و نسبت به سیستم‌های تک‌عضوی (که در آن‌ها نمایندگان به رأی‌دهندگان خود وفادارتر هستند) اهرم نفوذ و فشار بیشتری در اختیار سران احزاب قرار می‌دهد.

1. single-member systems

2. proportional representation systems

موضوع دیگر این است که سیستم‌های «نماینده‌گی تناسبی» به دفعات به ایجاد دولت‌های اقلیت یا ائتلافی منجر می‌شوند که مستلزم سازش بین احزاب مختلف است - و در نتیجه به شکل‌گیری ملغمه‌ای از برنامه‌های ناهمگون سیاسی می‌انجامد که به واقع هیچ کس خواهانش نبوده و به آن رأی نداده است. همین انتقاد به سیستم‌های «رأی آльтرناتیو»^۱ نیز وارد است که در آن‌ها فقط یک نماینده از هر حوزه انتخابیه برگزیده می‌شود، اما رأی‌دهندگان به نسبت ترجیح و تمایل خود به نامزدها رتبه می‌دهند. نامزدهایی که کم‌ترین رتبه را آورده‌اند حذف می‌شوند و ترجیح ثانویه ایشان به نامزدهای باقی مانده تخصیص می‌یابد تا این که سرانجام نامزدی که حائز اکثریت آرا و بالاترین رتبه است برگزیده می‌شود. در چنین وضعیتی، نامزد پیروز ممکن است کسی باشد که الزاماً مورد حمایت پرشور رأی‌دهندگان نبوده بلکه فقط در نظر اندکی بیش از ۵۰ درصد رأی‌دهندگان کم‌ترین حالت تهاجمی را داشته است؛ و در مقابل، نامزدی که با شور و حرارت مورد حمایت جدی اندکی کم‌تر از ۵۰ درصد رأی‌دهندگان بوده بازنده انتخابات باشد. سیستم‌های رأی تک‌عضوی و رأی آльтرناتیو هر کدام نتایج متفاوتی به بار می‌آورند، اما نمی‌توان ادعا کرد که یکی بدون هیچ ابهامی از دیگری بهتر است.

ناآگاهی عقلانی

رأی دادن مستلزم صرف قدری زمان و تلاش از سوی شرکت‌کنندگان در انتخابات است که صرفاً به زمان و تلاش جهت رفتن به حوزه رأی‌گیری و پر کردن برگه رأی محدود نمی‌شود. قسمت عمده وقت و تلاش در فرایند انتخابات باید صرف شناخت نامزدها و مطالعه سیاست‌ها شود تا فرد بتواند آگاهانه تصمیم بگیرد.

با در نظر گرفتن اهمیت خطیری که انتخابات دارد، شناخت نامزدها و آگاهی نسبت به سیاست‌ها و برنامه‌هایشان وظیفه بالقوه بزرگی بر عهده رأی‌دهندگان خواهد بود. به هر حال، رأی‌دهندگان می‌خواهند دولتی را انتخاب کنند که قرار است بیش از نیمی از اقتصاد کل کشور را به مدت ۴ یا ۵ سال آینده اداره کند. این موضوع که چه کسی قرار است انحصار ۵ ساله همه چیز را در اختیار داشته باشد (از کل تولیدات دفاعی گرفته تا آموزش و پرورش،

1. *alternative vote systems*

رفاه، نیروی انتظامی، بهداشت و درمان، و هم‌چنین انحصار تصویب مقررات در صنایع کشور، امور مالی، حمل و نقل، ایمنی عمومی و بسیاری امور دیگر) موضوعی بسیار مهم است و ارزش صرف وقت و مطالعه و بررسی از سوی رأی‌دهندگان را دارد.

با وجود این، بسیار بعید است که گزینش هر فرد رأی‌دهنده تأثیر چندانی در نتیجه کلی انتخابات داشته باشد. حتی اگر برای آن تک رأی تأثیری قائل باشیم باز هم این امکان وجود دارد که رأی افراد نتیجه دلخواهشان را در بر نداشته باشد - به عنوان مثال، یک رأی صادقانه به نامزد حزب کارگر ممکن است نامزد لیبرال دموکرات را از یک تک رأی محروم کند، یعنی همان یک رأیی که شاید به نامزد لیبرال دموکرات امکان می‌داد تا رقیب محافظه‌کار را (که رأی دهنده طرفدار حزب کارگر از او متنفر است) مغلوب سازد.

علاوه بر این، رأی‌دهندگان با تردید دیگری نیز مواجهند. در محیط بازار ممکن است قیمت‌ها همیشه شفاف نباشند و کیفیت کالاها نیز همیشه معلوم و مشخص نیست. اما به طور کلی می‌توان گفت که اگر شما یک فنجان قهوه بخرید از پیش می‌دانید که چه مقدار باید هزینه کنید و تقریباً به روشنی می‌دانید که چه چیزی در مقابل وجهی که پرداخته‌اید دریافت خواهید کرد. به واقع، شما کل هزینه را می‌پردازید و کل نفع مورد نظر را دریافت می‌کنید. اما در امور سیاسی، هزینه‌ها و منافع در بین بسیاری از مردم پخش می‌شود. اگر شما به برنامه‌ای مانند بیمه درمانی رأی دهید الزاماً نمی‌دانید که در نهایت برای شخص شما چه مقدار هزینه در بر خواهد داشت یا این که دقیقاً چه میزان منفعت عاید شما خواهد شد. ممکن است شغل بهتری پیدا کنید و رده مالیاتی‌تان تغییر کند و نسبت به قبل، هر ماه مبلغ بیشتری برای بیمه درمانی پرداخت کنید؛ یا حتی امکان دارد خیلی به ندرت بیمار شوید و در نتیجه از خدمات درمانی استفاده نکنید.

تردید در مورد هزینه‌ها و منافع، و نیز شانس بسیار ناچیز تأثیر واقعی و قابل پیش‌بینی رأی شما در نتیجه انتخابات، به ظهور مفهومی انجامید که «آنتونی داونز»^۱ آن را «ناآگاهی عقلانی»^۲ توصیف کرده است. چنین اندیشه‌ای ممکن است برای دموکرات‌ها ناخوشایند و

1. Anthony Downs
2. *rational ignorance*

آزاردهنده باشد اما منطقاً باید پذیرفت که حق با رأی‌دهندگان است، زیرا حقیقتاً برای رأی‌دهندگان به صرفه نیست که به منظور شناخت دقیق نامزدها و آگاهی گسترده از برنامه‌ها و سیاست‌های آن‌ها وقت و تلاش زیادی صرف کنند.

انگیزه رأی

در حقیقت چندان روشن نیست که افراد عقلانی چرا اصلاً باید رأی بدهند. شاید این کار شبیه تشویق کردن تیم فوتبال مورد علاقه‌مان باشد؛ کاری که علی‌رغم ناچیز بودن تأثیرش احساس می‌کنیم که باید انجام دهیم. اما واقعیت امر این است که مردم به هر حال رأی می‌دهند و، بنا بر نظریه «انتخاب عمومی»، به شیوه‌هایی این کار را می‌کنند که امید دارند باعث پیشبرد منافع خودشان باشد.

در همین حال، مسئولین اداره احزاب سیاسی نیز پی‌گیر منافع خودشان هستند. بنا به نظر دانشوران اولیه «انتخاب عمومی» نظیر بلک یا داونز، هدف سران احزاب سیاسی جمع کردن رأی و به پیروزی رساندن حزبشان است و این منبع همان قدرت و منزلتی است که برایش ارزش قائلند. این انگیزه رأی چیزی است که موضع‌گیری سیاسی آن‌ها را شکل می‌دهد: به واقع احزاب سیاست‌هایی را برمی‌گزینند چون فکر می‌کنند که آن سیاست‌ها باعث پیروزی حزب متبوعشان می‌شود، و نه الزاماً به این خاطر که آن سیاست‌ها را بحق یا درست می‌پندارند. بدون شک در این نظر نکات فراوانی نهفته است. همه ما بارها شاهد بوده‌ایم که احزاب سیاسی چگونه صرفاً با استناد به نظرسنجی‌ها سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کنند یا کنار می‌گذارند. با این حال، برخی از دانشوران «انتخاب عمومی» اخیراً استدلال کرده‌اند که احزاب سیاسی در واقع به این سادگی‌ها و آزادانه از یک سیاست به سیاستی دیگر روی نمی‌آورند. این احزاب معمولاً ایدئولوژی فراگیری دارند و سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کنند که با آن جهان‌بینی همخوانی داشته باشد. در حقیقت، اگر احزاب به طمع کسب آرای بیشتر به طور ناگهانی اصول و سیاست‌های خود را ترک کنند اعتبار خود را از دست خواهند داد. به علاوه، داشتن یک موضع محکم ایدئولوژیک خودش می‌تواند وسیله‌ای برای جذب رأی محسوب شود، زیرا چنانچه رأی‌دهندگان واقعاً مشمول قاعده ناآگاهی عقلانی باشند احزاب

قادر خواهند بود با اصرار بر یک برجسب عام یا رهیافت کلی (که حتی ناآگاه‌ترین رأی‌دهندگان هم آن را به سادگی تشخیص دهند و از آن حمایت کنند) آرای مردم را به سوی خود جلب نمایند.

رانش به سمت میانه

نکته دیگری که اصالتاً توسط «دانکن بلک» مطرح گردید- و به «قاعده رأی میانه» معروف است- این بود که احزاب رأی‌جو تمایل به گرفتن زمین وسط (یا جناح میانه) دارند.

بیا باید موضوع ساده‌ای را در نظر بگیریم؛ مثلاً این که ما چه مقدار می‌بایست صرف امور دفاعی کنیم. دانشوران «انتخاب عمومی» این قبیل موضوعات را اصطلاحاً موضوعات «تک‌بعدی»^۱ می‌نامند، زیرا گزینش‌های مردم در این امور در یک ترازو یا میزان واحد قرار دارد، میزانی که درجاتش از هیچ تا مقادیر بسیار زیاد در نوسان است.

تعداد کسانی که معتقدند ما اصلاً نباید هیچ هزینه‌ای صرف امور دفاعی کنیم خیلی کم است و تعداد آن‌هایی که معتقد به صرف هزینه‌ای بیشتر از هزینه فعلی هستند نیز خیلی کم است. اما اکثر مردم احتمال دارد، مانند آویز یک ناقوس، در جایی در قسمت وسط تجمع کنند. در زبان تخصصی این رشته اصطلاحاً می‌گویند که ترجیحات مردم «تک‌اوجی»^۲ هستند. نه تنها تعداد رأی‌دهندگان در قسمت میانه بیشتر است، بلکه چنانچه یک حزب موج سیاست خود را نزدیک‌تر به قسمت تجمع رأی‌دهندگان تنظیم کند باز هم احتمال دارد آرای را که در یکی از طرفین افراط دارند به خود اختصاص دهد. بنابراین، برای یک حزب افراطی، استراتژی عقلانی رأی جمع کردن این است که به سمت قسمت میانه حرکت کند با این امید که ضمن حفظ آرای طرفداران افراطی‌اش، هم‌زمان می‌تواند تعدادی از آرای توده‌های میانه‌رو را نیز به دست آورد. در واقع، هر چه قدر که یک حزب به سمت قسمت میانه میل کند نسبت به دیگر احزابی که در نقطه دورتری از میانه هستند برتری بیشتری خواهد داشت.

1. one-dimensional issues

2. single-peaked preferences

به گفته دانکن بلک نتیجه این می‌شود که احزاب سیاسی در مرکز نظرات به همگرایی می‌رسند و سعی می‌کنند مواضع خود را به «رأی‌دهنده میانه» نزدیک کنند. در این گفته دانکن بلک حقیقتی نهفته است: رأی‌دهندگان در کشورهایی نظیر بریتانیا و آمریکا اغلب شکایت دارند که بین احزاب هیچ تفاوتی وجود ندارد. اما به هر جهت، این ایده ساده در دوران اخیر، و به دلایل گوناگون، به چالش کشیده شده و به واقع به میزان زیادی کنار گذاشته شده است.

نخست آن که این ایده شاید در مورد یک موضوع مجزا، تک‌بعدی، و تک اوجی صدق کند اما در مورد موضوعات پرشمار، پیچیده، و درهم تنیده (و در جایی که نظرات مردم بین «نقاط اوج» پرشمار تقسیم شده) صدق نمی‌کند. در ضمن، فرض ایده مزبور بر آن است که احزاب از آن چه در ذهن رأی‌دهندگان می‌گذرد آگاهی دارند و با نرمی و ملایمت مواضع خود را برای جلب آرای مردم تغییر می‌دهند، و این که رأی‌دهندگان نیز آن قدر اطلاعات و آگاهی دارند تا بر اساس آن تغییر موضع، رأی بدهند و به این موضوع اعتماد دارند که احزاب واقعاً به عملی کردن سیاست جدیدی که اتخاذ کرده‌اند متعهد هستند.

اما وقتی امور به واقعیت زندگی سیاسی و اجتماعی نزدیک‌تر می‌شوند - مثلاً هنگامی که دو موضوع مهم مطرح است و سه حزب بر سر آن‌ها با هم بحث و جدل دارند - هندسه تغییر مواضع بسیار پیچیده‌تر می‌گردد. در چنین شرایطی، حزبی که اندکی از قسمت میانه فاصله گرفته احتمالاً خواهد توانست که آرای قابل توجهی از طرفداران دو حزب دیگر را به سوی خود جلب کند. بنابراین، در یک نظام سه-حزبی می‌بایست تفاوت‌های بارزتر و بیشتری را در بین احزاب انتظار داشته باشیم.

اما همین ملاحظه فوق نیز ساده‌سازی بیش از حد امور است. در عالم واقعیت، احزاب سیاسی خود ترکیب و ائتلافی از کنش‌گران متعدد سیاسی هستند که با یکدیگر رقابت می‌کنند و منافع شخصی خودشان را دارند. لذا احتمال بسیار زیادی وجود دارد که بسته سیاسی ارائه شده از سوی حزب هم‌زمان شامل تدابیر محبوب و تدابیر نامحبوب باشد و به همین دلیل موجب شکاف بین رأی‌دهندگان گردد. گرچه «قاعده رأی میانه» در برخی موارد درست است و بهره‌ای از حقیقت دارد، اما ظاهراً صحنه واقعی سیاست خیلی پیچیده‌تر از این حرف‌هاست.

افسانه رأی دهنده عقلانی

حتی اگر احزاب سیاسی (برخلاف نظر دانکن بلک و دیگر دانشوران اولیه) «انتخاب عمومی» فرصت طلبانی نباشند که فقط به دنبال کسب رأی هستند، باز هم از خردمندی به دور است که بخواهیم بی‌اندازه به فرایند سیاسی خوش‌بین باشیم. در سال ۲۰۰۷، اقتصاددان آمریکایی «برایان کپلن»^۱ دیدگاه مرسوم را به چالش کشید که معتقد بود رأی‌دهندگان مردمانی عاقل هستند که می‌توان به مسئولانه رأی دادنشان در انتخابات اعتماد کرد. اما «برایان کپلن» اظهار می‌داشت که برخلاف این دیدگاه مرسوم، مردم گرفتار برخی تعصبات غیرعقلانی هستند و می‌توانند در این تعصبات تا حد افراط هم پیش بروند، زیرا می‌دانند که هزینه تصمیماتشان در نهایت بر گردن خودشان نخواهد بود، بلکه به شکلی گسترده در بین کل جمعیت کشور پخش و تقسیم خواهد شد.

به عقیده برایان کپلن، در وهله نخست باید در نظر گرفت که از بین رفتن مشاغل چیزی است که رأی‌دهندگان از آن نفرت دارند. بنابراین، طبیعتاً به یارانه‌های کشاورزی و دیگر صنایع رأی می‌دهند و فراموش می‌کنند که پیشرفت‌های تکنولوژیک و مولد در اصل به این معناست که همان نیروی مشغول به کار در مزارع یا صنایع را می‌توان در جای دیگری بهتر به خدمت گرفت. رأی‌دهندگان الزاماً اقتصاددانان خوبی نیستند و بنابراین قادر به تشخیص پیامدهای ثانوی سیاست‌های اقتصادی خوب و بد هم نیستند. دوم آن که رأی‌دهندگان نسبت به بیگانگان نگاهی متعصبانه دارند و به جای آن که از مزایای تجارت آزاد استقبال کنند، نیروی کار خارجی را به مثابه تهدیدی علیه مشاغل داخلی می‌پندارند. سومین مسئله این است که مردم مشکلات موجود در اقتصاد را بی‌اندازه بزرگ جلوه می‌دهند و متوجه نیستند که در دراز مدت همه امور به طور کلی در حال بهتر شدن است. و چهارم آن که مردم مزایای مکانیسم بازار را ناچیز می‌شمرند و در مورد کارایی ابتکارات سیاسی اغراق می‌کنند.

بنابراین، شاید لازم باشد که «ناکامی دموکراتیک» را در کنار ناکامی دولتی قرار دهیم (و این دو را هم عرض یکدیگر بدانیم). همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، هیچ تردیدی نمی‌توان داشت که تصمیمات دولتی ممکن است به واسطه یا به دلایل مختلفی تحریف

1. Bryan Caplan

شوند: مثلاً به واسطه سیستم رأی‌گیری، یا به واسطه منافع شخصی سیاستمداران و دیوان‌سالاران، یا به این دلیل که گروه‌های سازمان‌دهی شده دینفع عرصه گفتمان عمومی را در تسلط خود گرفته‌اند. اما حتی اگر سیستم رأی‌گیری به شکلی کارآمد بازتاب‌دهنده نظرات عموم مردم باشد، و حتی اگر سیاستمداران و دیوان‌سالاران خواسته‌های عموم را صادقانه به پیش ببرند، باز هم ممکن است کنش عمومی پدید آمده کنشی غیرعقلانی باشد، صرفاً به این خاطر که رأی‌دهندگان غیرعقلانی هستند. نظریه‌های مختلفی در این باب وجود دارد، اما همه آن‌ها به یک مسیر منتهی می‌شوند - این که دولت الزاماً برای سر و سامان دادن به آن چه ما اغلب «ناکامی‌های بازار» می‌نامیم نهاد چندان مناسبی نیست. سیاستمداران و مقامات دولتی ممکن است به خوبی بدانند که چه چیزی راهگشاست و چه کاری باید انجام شود (مثلاً ممکن است بدانند که کسب و کارهای زیان‌ده را نباید نجات داد، بلکه باید اجازه داد تا ورشکسته شوند و از بین بروند) اما باز هم این امکان هست که ناخواسته تسلیم تعصبات غیرعقلانی رأی‌دهندگان شوند و اقدام به کارهایی کنند که خود به ناکارآمدی و ضدتولیدی بودنشان واقفند؛ کارهایی نظیر یارانه دادن به صنایع زیان‌ده. همان طور که پیشتر اشاره شد، ساختن قوانین نیز درست مانند ساختن سوسیسی یک کار ناخوشایند و بدمنظر است.

۵- استبداد اقلیت‌ها

قراردادهای بازار ماهیتی داوطلبانه دارند: هر دو طرف معامله در صورت ناراضی بودن از شرایط قرارداد می‌توانند از شرکت در معامله خودداری کنند. اما سیاست به ناچار می‌بایست که قهری باشد: به محض آن که تصمیم جمعی گرفته شد همگان مجبورند از آن پیروی کنند، حتی اگر از آن ناخشنود باشند. و اگر سعی کنند که از توافق جمعی طفره برونند (مثلاً با امتناع از پرداخت مالیات) حکومت از اقتدار خود برای وادار ساختن آن‌ها به پیروی از جمع استفاده می‌کند.

زور و تهدید به اعمال زور (حتی برای هدفی عادلانه) هرگز خوشایند و خواستنی نیستند. اما خصیصه نگران‌کننده‌تر حکومت اکثریت وجود این احتمال است که اکثریت می‌تواند از قدرتش برای زورگویی به اقلیت به شیوه‌هایی کاملاً ناعادلانه متوسل شود؛ مالیات‌های سنگین بر آن‌ها تحمیل کند و آزادی‌های فردی‌شان را نابود کند، و همه این بی‌عدالتی‌ها را نیز با پشتیبانی اقتدار حکومتی انجام دهد.

البته ماجرا از این مشکل «یک گوسفند و دو گرگ» بسی فراتر و آزار دهنده‌تر است. تحت حاکمیت رأی اکثریت نه تنها اکثریت می‌تواند از اقلیت بهره‌کشی کند، بلکه حتی این امکان نیز وجود دارد که اقلیت‌های کوچک و سازمان‌دهی شده دست به دست هم دهند و خواسته خود را بر اکثریت گسترده و سازمان‌نیافته تحمیل کنند. و این موضوع به طور اخص در مورد انتخاب نمایندگان مجلس قانون‌گذاری صدق می‌کند.

منافع متمرکز و منافع پراکنده

از مدت‌ها پیش آشکار شده که گروه‌های ذینفع خاص در پی‌گیری منافع خود با شدت و انگیزه فعالیت و تبلیغ می‌کنند. اما «مَنسَرُ ألسُن» و «ویلیام اچ ریکر» توانستند عمق این

پدیده را با به کار بستن آن در اصول اقتصاد «انتخاب عمومی» مورد مطالعه بسیار دقیق تری قرار دهند.

بار دیگر باید یادآور شد که فرض نظریه «انتخاب عمومی» آن است که گروه‌های مزبور (مثلاً صنف گوجه‌فرنگی کاران یا صاحبان سالن‌های اُپرا) در پی محافظت و پیشبرد منافع مشترک خود هستند. به واقع، همان گونه که منسِر اَلْسُن اشاره کرده بود، این گروه‌ها انگیزه بسیار نیرومندی برای سازمان‌دهی سیاسی خود دارند. در وهله نخست، باید در نظر داشت که چنانچه تصمیمات جمعی به نفع (یا به ضرر) این گروه‌ها باشد، آن‌ها خیلی چیزها برای به دست آوردن (یا از دست دادن) خواهند داشت. و از آن جهت که این گروه‌ها کوچک و هم‌سنخ هستند سازمان‌دهی آن‌ها کار نسبتاً آسانی است.

عکس این موضوع در مورد گروه‌های بزرگ، نظیر مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان، صدق می‌کند. این گروه‌های پرجمعیت انگیزه بسیار اندکی برای صرف وقت و انرژی جهت تشکیل ستاد و تبلیغات دارند و چون خیلی پرشمار هستند، تأثیر تصمیمات جمعی در بین گستره وسیعی از افراد پخش می‌شود و لذا همواره در حد تأثیری اندک باقی می‌ماند. از طرفی، سازمان‌دهی کردن این گروه‌ها به واسطه وسعت و گوناگونی‌شان کار آسانی نیست و بسیاری از مردم ممکن است با خود حساب کنند که پیوستن یا نپیوستن آن‌ها به فعالیت‌های ستادی و تشکیلات رایزنی در هر صورت تفاوت چندانی نخواهد داشت.

در نتیجه، گروه‌های کوچک با منافع متمرکز (در مقایسه با گروه‌های پرجمعیت با منافع پراکنده) ممکن است در فرایند تصمیم‌گیری جمعی شرکت‌کنندگانی به مراتب فعال‌تر، پرسر و صدا تر و مؤثرتر باشند. به طور مثال، گرچه اعمال ممنوعیت بر گوجه‌فرنگی وارداتی به شدت مورد علاقه صنف گوجه‌فرنگی کاران است اما برای صنف مصرف‌کنندگان صرفاً به معنای یک محدودیت خیلی ناچیز در قدرت انتخاب محسوب می‌شود. به همین منوال، اعطای یک کمک هزینه به یک سالن اُپرا ممکن است درآمد شرکت صاحب سالن را دو برابر کند در صورتی که فقط چند پنی به قبض مالیات مردم اضافه می‌کند.

اما همین خرده پول‌های ناچیز رفته رفته کلان می‌شوند. در حالی که تعداد بسیار زیادی از اقلیت‌های ذینفع هر یک برای کسب مزایای بیشتر، و البته به هزینه اکثریت گسترده مردم، فعالیت ستادی و تبلیغاتی می‌کنند، دیگر جای تعجبی نیست که چرا ما مدام با مقررات بیشتر، یارانه‌های بیشتر، مالیات‌های سنگین‌تر، و دولتی بزرگ‌تر از آن چه هر یک از ما واقعاً خواهانش بوده، مواجه می‌شویم. باز هم به نظر می‌رسد که برای بدبین بودن به فرایند سیاسی دلیل شایسته‌ای وجود دارد.

سیاست گروه‌های ذینفع

گروه‌های رایزنی می‌دانند که منافع خاص ایشان ممکن است برای رأی‌دهنده عمومی، یا برای سیاستمدارانی که رأی‌دهنده عمومی را نمایندگی می‌کنند، کشتش چندانی نداشته باشد و به همین دلیل نیز خواسته‌های خود را اغلب با زبان «منافع عمومی» بزرگ می‌کنند. مثلاً گوجه‌فرنگی کاران ممکن است در تبلیغاتشان استدلال کنند که ممنوعیت واردات گوجه‌فرنگی ما را از شر گوجه‌فرنگی بی‌کیفیت و بیماری‌زای خارجی نجات می‌دهد و به اشتغال بیشتر در مزارع وطنی و ارتقای سطح رفاه داخلی می‌انجامد. صاحبان سالن‌های آپرا نیز ممکن است استدلال کنند که شکوفایی فرهنگ آپرا به تعالی فرهنگی ما کمک کرده و کشورمان را به مقصدی جذاب‌تر برای توریست‌ها تبدیل می‌کند.

نزدیک به دو و نیم قرن پیش، در سال ۱۷۷۶، «آدام اسمیت»^۱ با خردمندی به ما اندرز داده بود که این قبیل استدلال‌ها باید "به دقت و طولانی مدت بررسی شوند، و نه تنها با سخت‌گیرانه‌ترین بلکه با بدگمان‌ترین توجه و مراقبت". اما این واقعیت که در عرصه گفتمان عمومی صدای گروه‌های کوچک رایزنی به طرز بی‌تناسب بلندتر از بقیه به گوش می‌رسد (و احتمالاً نسبت به اکثر مردم عادی به مراتب اطلاع و آگاهی بیشتری به موضوعات خاص دارند) به این معناست که سیاستمداران نیز به شکلی نامتناسب همه هوش و حواسشان متوجه این گروه‌ها می‌شود و برایشان آسان‌تر است که به خواسته‌های آن‌ها تن بدهند، حتی اگر این کار به ضرر اکثریتی باشد که در بیان خواسته‌های خود بی‌سر و صدا تر هستند. به

1. Adam Smith

واقع، نظر به این که گروه‌های ذینفع انگیزه نیرومندی برای رایزنی و جمع‌آوری پول برای فعالیت و تبلیغات دارند، چشم‌انداز و سوسه‌کننده دیگری نیز در مقابلشان گشوده می‌شود تا به طرفداری از سیاستمدارانی که از آن‌ها حمایت می‌کنند ستادهای اهدای کمک‌های مالی تشکیل دهند. همان گونه که رهیافت «انتخاب عمومی» به ما یادآور می‌شود، سیاستمداران نیز (مانند همه افراد) منافع خاص خودشان را دارند و این یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد چرا فعالیت‌های سازمان‌دهی شده گروه‌های ذینفع بسیار کوچک به این سادگی، و تا این اندازه فراگیر و مرسوم، در تمام سیستم‌های نمایندگی نفوذ و غلبه دارند.

البته علی‌رغم همه سر و صداهای ایجاد شده در ستادهای تبلیغاتی عمومی، رایزنی‌های اصلی معمولاً در سکوت و در پشت درهای بسته صورت می‌گیرد. همان گونه که مَنسَرُ اَلْسُن اشاره کرده بود، ماهیت غیر شفاف این فرایند هم به نفع رایزنان است و هم به نفع سیاستمداران که می‌توانند پنهانی به معامله حمایت متقابل بپردازند؛ و احتمالاً در این بین آن دسته از گروه‌های رایزنی که قدیمی و ریشه‌دار هستند و نیز سیاستمدارانی که مستقر در قدرت هستند، بیشترین منفعت را خواهند برد. اما فرایند مزبور بر علیه منافع اکثریت عظیم مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگانی عمل خواهد کرد که هیچ نماینده‌ای در این مذاکرات خصوصی ندارند.

مشکلات سازمانی

گروه‌های ذینفعی که خیلی کوچک هستند و اعضای آن‌ها منافع بسیار شبیه به هم دارند احتمال سازمان‌دهی کردنشان از همه آسان‌تر است. اما چون تعداد اعضای این گروه‌ها بسیار اندک است امکان دارد در جمع‌آوری پول کافی برای خرید حمایت دولتی و به خدمت گرفتن متخصصین روابط عمومی جهت رایزنی مؤثرتر و شنیده شدن صدایشان به زحمت بیافتند.

گروه‌های بزرگ‌تر اعضای بیشتری دارند که از طریق آن‌ها می‌توانند پول بیشتری فراهم کرده و فعالین حرفه‌ای را به خدمت بگیرند، اما هم‌زمان با بزرگ‌تر شدن تشکیلات، مشکلات «سواری گرفتن مجانی» نیز افزایش می‌یابد. اعضای این گروه‌ها ممکن است

فعالیت‌های حزبی برای جذب منابع مالی و انجام کارها را به دیگران بسپرنند چون به خوبی آگاهند که اگر تلاش‌های رایزنی گروه به ثمر بنشیند مزایای حاصله نصیب آنان نیز خواهد شد و تفاوتی نمی‌کند که سهمی در این موفقیت ایفا کرده باشند یا نکرده باشند. به عبارت دیگر، گروه‌های بزرگ (مانند جوامع پرجمعیت) با مشکل سواری گرفتن مجانی مواجهند.

گروه‌های ذینفع ممکن است با محدود ساختن مزایای رایزنی‌هایشان به اعضای خود بتوانند به نوعی از این مشکل سواری گرفتن مجانی اجتناب کنند. انجمن‌های حرفه‌ای، اتحادیه‌های کارگری، مجامع تولیدی، و نظایر آن‌ها ممکن است سیاستمداران را وادار کنند تا اعضای متبوعشان را (که پرداخت‌کننده هزینه این انجمن‌ها و اتحادیه‌ها هستند) به شکلی ویژه به رسمیت بشناسند. بدین ترتیب، مزایایی که در آینده از فرایند سیاسی نصیب آن‌ها خواهد شد (مثلاً انحصارات ویژه یا امتیازات مالیاتی) می‌تواند به گروه به رسمیت شناخته شده محدود گردد. به طور مثال، پزشکان و وکلا همگی از مزیت شروط مربوط به مجوز فعالیت حرفه‌ای بهره می‌برند زیرا قیدهای اعمال شده در این مجوزها به ایشان امکان می‌دهد تا تعداد افراد شاغل در این حرفه‌ها محدود بماند، دستمزدهایشان بالا برود و از ورود رقیبان «فاقد صلاحیت» به این حرفه‌ها جلوگیری شود.

ائتلاف‌سازی

حتی اگر سازمان‌دهی گروه‌های کوچک آسان‌تر باشد باز (برای حفظ ظاهر هم که شده) بهتر است یک توده انتقادی هم در گفتمان سیاسی حضور داشته باشد. اما در دموکراسی‌های نمایندگی چندان توده عظیمی برای این منظور لازم نیست: طبق محاسبات «بیوکین» و «تالاک»، گروهی که قادر باشد قدری بیش از یک چهارم رأی‌دهندگان را به انگیزش وادار می‌تواند بر اکثریت عظیم سازمان‌نیافته و بی‌اعتنا غلبه کند. به طور مثال، کشوری را با یک صد حوزه انتخابیه در نظر بگیرید که در هر یک از حوزه‌ها ده هزار رأی‌دهنده وجود دارد. یک حزب یا گروه ذینفع برای به دست آوردن اکثریت حاکم در مجلس قانون‌گذاری در هر حوزه انتخابیه و کسب کرسی‌های اکثریتی ساده در مجلس (یعنی تعداد ۵۱ کرسی) فقط نیاز به کسب اکثریتی ساده از کل آرای آن حوزه دارد (یعنی تعداد ۵۰۱

رأی). بنابراین، گرچه تعداد کل رأی‌دهندگان در انتخابات مجلس یک میلیون نفر است، تنها تعداد ۲۵۵,۰۵۱ رأی برای پیروز شدن در انتخابات کفایت می‌کند.

البته اکثر گروه‌های ذینفع این تعداد عضو ندارند و با این دقت نیز نمی‌توانند شروط لازمه رأی را محاسبه کنند. اما اگر اکثر رأی‌دهندگان خود را به زحمت رأی دادن نیاندازند و در انتخابات شرکت نکنند و یا اگر آرای آن‌ها به تساوی بین نامزدها تقسیم شود، آن گاه حتی اقلیت‌های کوچک‌تر نیز می‌توانند نتیجه رأی‌گیری را به این سو یا آن سو متمایل کنند.

یکی از راه‌هایی که اقلیت‌ها می‌توانند قدرت آرای خود را (و در نتیجه غلبه خود را در سیستم‌های نمایندگی) افزایش دهند این است که با اقلیت‌های دیگر ائتلاف کنند - یا با آن اقلیت‌ها که مواضعی بسیط دارند و یا با آن‌ها که حاضرند به تلافی حمایت از اهداف و طرح‌هایشان، در آینده از اهداف مورد نظر آن‌ها حمایت کنند.

این که این ائتلاف‌سازی دقیقاً به چه نحوی کار می‌کند بستگی به نوع سیستم انتخاباتی دارد - و این خود مورد دیگری است که اهمیت نهادهای تصمیم‌گیری در آن نمود می‌یابد. سیستم‌های مبتنی بر اکثریت ساده (که هر کس زودتر به حد نصاب نصف به علاوه یک برسد پیروز می‌شود) عموماً ائتلاف‌های «پیش‌انتخاباتی» ایجاد می‌کنند که در آن‌ها افراد یا گروه‌های ذینفع اختلافاتشان را کنار گذاشته و به یکی از احزاب غالب می‌پیوندند، یا احزاب اقلیت به طور مقطعی از اختلاف نظرانشان چشم‌پوشی می‌کنند و اتحادهایی را به وجود می‌آورند که بالقوه به قدری بزرگ هست که احزاب مستقر در قدرت را به چالش بکشد. یکی دیگر از شگردهای احزاب کوچک این است که صرفاً نوعی پیمان انتخاباتی با هم می‌بندند یا بتوانند از فرصت‌های رأی تاکتیکی بهره‌برداری کنند - مثلاً از معرفی نامزد در مناطقی که شانس پیروزی شرکای هم‌پیمان بیشتر است خودداری می‌کنند.

اما در اروپای مرکزی و دیگر نظام‌های تقنینی که نظام‌های سیاسی چند-حزبی و سیستم‌های تناسبی در آن‌ها رواج دارد، ائتلاف‌ها معمولاً «پس از» انتخابات و در درون مجلس قانون‌گذاری شکل می‌گیرند. در این کشورها پس از اعلام نتایج انتخابات و مشخص شدن آرای که هر یک از احزاب کسب کرده‌اند، رهبران احزاب می‌دانند که چه تعداد کرسی

برای تشکیل اکثریت در مجلس نیاز دارند و می‌توانند با اطلاع و آگاهی تصمیم بگیرند که اتحاد با کدام یک از شرکا ممکن است بهترین نتیجه را برایشان در بر داشته باشد.

«ویلیام اچ ریکر»^۱ بسیاری از این موضوعات را مورد بررسی قرار داد و بسیاری از ویژگی‌های ائتلاف‌ها را تشریح کرد و به طور مثال نشان داد که چرا «ائتلاف‌های بزرگ» که دربرگیرنده طیف وسیع و متفاوتی از احزاب یا گروه‌های ذینفع هستند اغلب عمر کوتاهی دارند. اقتصاددانان نیز متعاقباً با به کار بستن اشکال متعدد و پیچیده‌تری از «نظریه بازی» در این قبیل پرسش‌ها، به نتایج جالب توجهی رسیدند.

رفتار ائتلاف‌ها

البته پرسش‌های کلیدی این‌ها هستند: کدام احزاب بیشتر مستعد تشکیل ائتلاف هستند و یک ائتلاف چه مدت ممکن است دوام بیاورد؟ نتیجه‌گیری ویلیام ریکر این بود که به جای تشکیل ائتلاف‌های گسترده (که گروه‌های مختلف ذینفع ممکن است درست در لحظاتی نابهنگام از آن خارج شوند) مطلوب‌ترین استراتژی می‌بایست تشکیل «ائتلاف حداقلی پیروزشونده»^۲ باشد، ائتلافی که صرفاً به اندازه‌ای وسعت دارد که در دستور کار (یا در موضوع سیاسی یا طرح مورد بحث) به برتری و چیرگی می‌رسد، ولی آن قدر فراگیر و بزرگ نیست که دچار ناپایداری شود و از هم بپاشد.

گرچه این تئوری به اندازه بقیه تئوری‌های مطرح شده در این زمینه پذیرفتنی به نظر می‌رسد، اما واقعیت آن است که این تئوری فقط در مورد کم‌تر از نیمی از دولت‌هایی صدق می‌کند که پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای چند-حزبی اروپایی بر سر کار آمدند. به علاوه، تئوری مزبور توضیحی در مورد موجودیت دولت‌های اقلیت (که اغلب در اروپا و دیگر کشورها تشکیل می‌شوند) ارائه نمی‌کند. برای این گونه دولت‌ها احتمالاً دانشمند هلندی علوم اجتماعی و متخصص در مبحث ائتلاف «پیتر ون روزندال»^۳ توضیح بهتری دارد. از نظر او برای احزاب کوچک‌تر آسان‌تر است که به جای ائتلاف با دیگر احزاب کوچکی که در

1. William H. Riker

2. *minimum winning coalition*

3. Peter van Roozendaal

دو سوی طیف سیاسی قرار دارند، با احزاب جناح میانه ائتلاف کنند. به این ترتیب، یک حزب میانه بزرگ موقعیتی محوری در هر ائتلاف خواهد داشت. چنین حزبی، با توجه به غلبه‌ای که پیدا می‌کند، ممکن است ترجیح دهد که به تنهایی وارد عمل شده و دولت اقلیت تشکیل دهد و چنانچه اصولاً نیازی به حمایت دیگر احزاب پیدا کند، به اتحادهای متغیر و موسمی با احزابی که در دو سوی طیف سیاسی قرار دارند متکی خواهد بود.

البته دولت‌های اقلیت معمولاً دیرپا نیستند و عمری کوتاه دارند. دلیل این امر نیز شاید این باشد که سیاست در عالم واقعیت فقط در موضوعات تک-بعدی و تک-اوجی (یعنی جایی که نظرات عمومی در میزانی واحد روی یک نقطه مشخص انباشته شده باشند) خلاصه نمی‌شود. موضوعات سیاسی اغلب چند-بعدی و چند-اوجی هستند و مقولات پیچیده، پرشمار، و متغیری را در برمی‌گیرند که نظرات عمومی به شیوه‌های گوناگون در آنها تقسیم شده‌اند. همین امر باعث می‌شود که حفظ یک ائتلاف پایدار بسیار مشکل گردد.

از ائتلاف تا تجارت رأی

«انتخاب عمومی» و نظریه بازی بیش‌های جالب توجه دیگری نیز در باب موضوع ائتلاف‌ها مطرح کرده‌اند، از جمله بینشی که به رابطه پویایی اجتماعی و ائتلاف می‌پردازد و اشاره می‌کند که هر گاه میزان پویایی اجتماعی بالا باشد از پایداری ائتلاف‌ها و دائمی بودنشان کاسته می‌شود. اگر شکاف و چند دستگی اجتماعی همیشگی باشد می‌توان ائتلاف را بر مبنای وسعت و کثرت این چند دستگی‌ها سامان داد و حفظ کرد، اما در عین حال وقتی شن‌های اجتماعی در حرکت و دگرگونی باشند، طبعاً بنیان بنا شده بر آن‌ها از پایداری کم‌تری برخوردار خواهد بود.

به علاوه، تئوری نشان می‌دهد که با افزایش تعداد رأی‌دهندگان، تشکیل و نگهداری ائتلاف‌ها سخت‌تر می‌گردد و تئوری و مشاهده هر دو نشان می‌دهند در جایی که ترکیب جمعیتی یک پارچه‌تر باشد تشکیل ائتلاف‌های پایدار به مراتب آسان‌تر خواهد بود. بر اساس این بینش‌ها احتمالاً می‌توان توضیح داد که چرا کشورهای کوچک و به لحاظ اجتماعی

محافظه‌کار و هم‌سنخ (نظیر کشورهای اسکاندیناوی) عموماً نسبت به کشورهای بزرگ، پویا، و با قومیت‌های متنوع، از نظام‌های سیاسی پایدارتری برخوردارند.

اما باید پرسید که اکثریت خاموش در مواجهه با استبداد اقلیت‌ها در سیستم‌های نمایندگی تا کی به سکوت خود ادامه خواهد داد؟ به هر حال این اکثریت خاموش در معرض و تحت فشار بارهای بالقوه سنگینی است که ائتلاف‌های سازمان‌یافته می‌توانند در شکل مقررات و مالیات‌های گزاف بر آن‌ها تحمیل کنند- و این تازه جدای از هزینه‌هایی است که این رایزنی‌ها بر گرده اقتصاد در کلیتش تحمیل می‌کند. متأسفانه واقعیاتی نظیر رشد بی‌وقفه برنامه‌های دولتی، تکثیر گروه‌های فشار فعال سیاسی، و توسعه صنعت رایزنی، در کنار این واقعیت که مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان به ندرت چونان یک نیروی اثرگذار سیاسی سازمان‌دهی می‌شوند، همگی دلالت بر این دارند که سکوت اکثریت خاموش احتمالاً تا مدت‌های مدید ادامه خواهد داشت.

۶- بازاری برای آرا: همیاری در رأی دادن (یا تجارت رأی)

سیاست گروه‌های ذینفع فقط به تشکیل ائتلاف‌های یکباره برای کسب اکثریت در یک موضوع واحد خلاصه نمی‌شود. سیاست فرایندی پیوسته و همیشگی است که در طول زمان موضوعات متنوعی در آن مطرح می‌گردد- به واقع سیاست یک وضعیت است که برای افراد و گروه‌ها مجال و محدوده‌ای گسترده فراهم می‌آورد تا از مبادله حمایت بین همدیگر منفعت ببرند.

همان طور که پیشتر اشاره شد، فرایند مزبور با یک گروه آغاز می‌شود، گروهی که نسبت به موضوعی خاص (مثلاً نیاز به احداث جاده‌های بهتر در محله‌شان) به شدت دارای انگیزه هستند. چنین گروهی برای ورود به معامله با یک گروه مشابه خود فقط نیاز به یک چانه‌زنی یا مذاکره ساده دارد: شما امروز به طرح بهبود جاده‌های ما رأی بدهید، ما هم در آینده‌ای نزدیک به طرح بهبود جاده‌های شما رأی می‌دهیم.

در ایالات متحده آمریکا به یک چنین معامله‌ای اصطلاحاً «همیاری در رأی دادن»^۱ می‌گویند. تاریخچه این اصطلاح احتمالاً به یک رسم قدیمی در آمریکا برمی‌گردد که همسایگان در مواقعی که یکی از آن‌ها قصد ساختن خانه‌ای نو داشت، در کار «غلطاندن»^۲ «الوارهای سنگین»^۳، که انجامش به تنهایی خیلی سخت بوده، به او کمک می‌کردند، و او نیز در مقابل هر وقت که همسایه‌ای قصد ساختن خانه داشت به او کمک می‌کرد.

1. logrolling

2. rolling

3. logs

همیاری ضمنی و همیاری آشکار در رأی دادن

توافق بر سر مبادله آرا در موازین قانون‌گذاری جداگانه (مثلاً در مورد احداث جاده‌های جدید) «همیاری آشکار»^۱ نامیده می‌شود. این نوع همیاری، در مجموعه‌های دموکراتیک نظیر کمیته‌ها و مجالس قانون‌گذاری که در آن‌ها آرا به سادگی معامله می‌شوند، امری کاملاً مرسوم است و نظر به این که طرفین توافق باید آشکارا بدانند و ببینند که طرف مقابل دارد به تعهد خود در معامله عمل می‌کند، به سادگی می‌شود اصول معامله را رعایت کرد. اما همیاری آشکار در مواقعی که رأی مخفی گرفته می‌شود، یا در بین گروه‌های بزرگ که قادر به نظارت بر اعضا و حفظ انضباط آن‌ها نیستند، خوب عمل نمی‌کند.

مکانیسم دیگری از همیاری در رأی دادن که به آن «همیاری ضمنی»^۲ می‌گویند، در مواقعی روی می‌دهد که گروه‌های مختلف طرح‌های گوناگون خود را پیش از آغاز رأی‌گیری در قالب یک بسته پیشنهادی می‌گنجانند. یک کاسه کردن طرح‌های متفاوت (و گاه حتی متضاد) در درون یک بسته واحد سبب می‌شود که رأی‌دهندگان یا قانون‌گذارانی که نسبت به یکی از موازین مطرح شده در بسته فوق‌العاده شدید دارند و به آن رأی می‌دهند، هم‌زمان به دیگر موازین گنجانده شده در بسته نیز رأی بدهند (حتی اگر به آن موازین علاقه‌ای نداشته باشند). این نوع تجارت آرا در مواقعی که بیانیه‌های انتخاباتی احزاب یا پیشنهادات مختلف قانون‌گذاری با هم و در هم ارائه شده باشند امری مرسوم است. به طور مثال، در دهه ۱۹۵۰، رییس جمهور وقت آمریکا، «دوایت آیزنهاور»^۳، طرح‌های خود مربوط به شاهره‌های بین ایالتی را به گونه‌ای بسته‌بندی کرده بود که نفع اکثریتی از ایالت‌ها در آن گنجانده شده باشد. در نتیجه، آن دسته از اعضای کنگره که صرفاً علاقه‌مند به احداث جاده‌های بهتر در ایالت متبوع خود بودند با رأی مثبت به بسته پیشنهادی رییس جمهور به واقع به طرحی رأی می‌دادند که سرتاسر شبکه راه‌سازی را در بر می‌گرفت.

همیاری ضمنی در رأی دادن مزایای بسیاری برای قانون‌گذاران دارد. نمایندگان در مجالس قانون‌گذاری می‌توانند با گنجاندن موازینی که برایشان منافع خاص دارد در یک بسته واحد که

1. explicit logrolling
2. implicit logrolling
3. Dwight Eisenhower

حاوی منافع خاص طرف مقابل نیز هست، حمایت گسترده‌تری را نسبت به طرح‌های خود جلب کنند، بدون آن که مسئولیت کل بسته را پذیرفته باشند. آن‌ها می‌توانند به سادگی توضیح بدهند که (بنا به مصلحت) به سازش تن داده‌اند و وانمود کنند که مثلاً برای بهبود وضعیت جاده‌ها در مناطق مربوط به حوزه انتخابیه خود مجبور شده‌اند که با طرح‌ها و موازین طرف‌های مقابل نیز همراهی کنند. ادغام «برنامه کالا برگ»^۱ و «لایحه یارانه کشاورزی»^۲ در آمریکا (که پیشتر اشاره شد) یک نمونه تمام عیار از این نوع همیاری ضمنی در رأی دادن است.

بنابراین، جای هیچ تعجبی نیست که همیاری در رأی بخش مهمی از فرایند دموکراتیک است. اما برخلاف همیاری ضمنی (که در آن ساز و کار بسته پیشنهادی به رأی گذاشته شده احتمالاً طی توافقاتی در پشت درهای بسته تعیین می‌گردد) تجارت رأی در همیاری آشکار لاقبل به صورت شفاف صورت می‌گیرد: همه می‌توانند ببینند که آرا چگونه معامله می‌شوند.

اما حتی با وجود این شفافیت، برخی تجارت‌های «آشکار» در رأی دادن به واقع آن قدر هم که به نظر می‌رسد آشکار نیست. وقتی موضوعات متعددی مطرح باشند (که در روند قانون‌گذاری همواره این وضعیت وجود دارد) مسئله تجارت رأی و حمایت متقابل احزاب و گروه‌ها از یکدیگر در بیشتر موارد فقط در حد یک انگاشت ناگفته است (و کسی صراحتاً از آن حرف نمی‌زند). قانون‌گذاران به این امید و با این چشم‌داشت به طرح‌های همکاران خود رأی می‌دهند که همکاران این لطف را به خاطر داشته باشند و در مواقع مقتضی به طرح‌های مورد نظرشان رأی دهند. در حقیقت، این فرایند به قدری ظریف است که نمایندگان اغلب خودشان متوجه نمی‌شوند که دارند چنین معامله‌ای انجام می‌دهند. در این زمینه گوردون تالاک به موردی اشاره می‌کند که یکی از اعضای پارلمان بریتانیا از شنیدن این موضوع که آرا در پارلمان معامله می‌شوند بهت‌زده می‌گردد و رخداد چنین امری را انکار می‌کند، اما در ادامه توضیح می‌دهد که خود او چگونه دیگر اعضای پارلمان را تحت فشار قرار داده تا از موازین مورد نظرش حمایت کنند و کاملاً انتظار داشته که آن‌ها نیز در آینده او را تحت فشار قرار دهند تا به حمایت از طرح‌ها و موازین مورد علاقه آن‌ها پردازد.

1. Food Stamps

2. Farm Bill

استیلاي همیاری در رأی

در نظام‌های سیاسی نمایندگی، همیاری آشکار در رأی امری بسیار رایج است. این مورد به طور اخص در ایالات متحده آمریکا به شکل علنی صورت می‌پذیرد. سیستم فدرال در آمریکا به گونه‌ای است که از اعضای کنگره «انتظار می‌رود» تا برای منافع ایالت یا محدوده خود مبارزه کنند و سیاست حزبی در وجه ملی‌اش در مرحله دوم اهمیت قرار دارد. گرچه این نوع همیاری در کشورهای اروپایی که انضباط حزب ملی نیرومندتری دارند به اندازه آمریکا مشهود نیست، اما در سطح اتحادیه اروپا که چانه‌زنی‌ها باید بین کشورهای مختلف صورت پذیرد از اهمیت بسزایی برخوردار است.

به طور مثال، نهادهای جدید اتحادیه اروپا یکی پس از دیگری به کشورهای اروپایی اختصاص داده شده‌اند (بانک سرمایه‌گذاری در لوکزامبورگ، بانک مرکزی در فرانکفورت، پارلمان در بروکسل و استراسبورگ) و ریاست عالی نهادها نیز به صورت دوره‌ای در میان کشورهای عضو دست به دست می‌چرخد.

در تصمیمات روزمره اتحادیه اروپا نیز در یک دوره‌ای وجود شرط رأی متفق‌القول در برخی موضوعات سیاسی خاص به این معنا بود که هر کدام از کشورها به سادگی می‌توانست تهدید کند که مانع از حصول توافق خواهد شد. مشکل تصمیم‌گیری با شیوه رأی متفق‌القول باعث شد که اتحادیه اروپا این شیوه رأی‌گیری را تا حد زیادی و برای اکثر موضوعات کنار بگذارد و به شیوه رأی اکثریت مشروط روی بیاورد (هر چند همین شیوه نیز هم‌چنان امکان گسترده‌ای برای همیاری در رأی فراهم می‌آورد).

در دورانی که قاعده رأی متفق‌القول در اتحادیه اروپا مرسوم بود، توانایی هر یک از اعضا در وتو کردن هر طرح پیشنهادی، عامل بازدارنده مفیدی بود که اجازه نمی‌داد منافع حیاتی یک کشور توسط دیگر اعضای اتحادیه پایمال گردد. اما تهدید و وتو خود فرصت‌های عظیمی برای تجارت آرا در اختیار هر یک از اعضای اتحادیه اروپا می‌گذاشت؛ فرصت‌هایی که می‌توانست در جهت گرفتن امتیازات پر هزینه از اکثریت استفاده گردد. اشتیاق تقریباً تمام اعضا برای گرفتن چنین امتیازاتی در نهایت منجر به تصویب سیاست‌های بسیار نامتعادل و یکجانبه و تحمیل فشار دائم بر بودجه اتحادیه اروپا گردید. در مجموع،

فرایندهای تصمیم‌گیری در اتحادیه اروپا به واقع برای دانشوران مدرن نظریه «انتخاب عمومی» منبعی بسیار سرشار از مواد و مصالح مطالعاتی فراهم آورده است.

همیاری ضمنی در سطوح بسیاری رواج دارد، به ویژه در سطح شکل‌گیری احزاب و برنامه‌های انتخاباتی آن‌ها. احزاب ماهیتاً انجمن‌هایی از منافع مختلف هستند که توافق می‌کنند تا برای تشکیل یک گروه فعال با توانایی و اندازه‌ای معتبر، از یکدیگر حمایت کنند. این واقعیت که احزاب اغلب از اختلافات داخلی و انشعابات رنج می‌برند خود گواهی بر همین شراکت تجاری است و هنگامی که احزاب به تدوین برنامه‌های انتخاباتی‌شان می‌پردازند نیز به واقع وارد تجارت آرا با رأی‌دهندگان می‌شوند. آن‌ها بسته‌های سیاستی خود را به گونه‌ای طراحی کرده و شکل می‌دهند که از گروه‌های قدرتمند در انتخابات دلبری کنند. اگر سیاست‌هایی که عمیقاً هوادارش هستند نزد عموم محبوبیت نداشته باشند، آن‌ها را با سیاست‌های محبوب تعدیل می‌کنند تا به مذاق رأی‌دهندگان خوش بیاید (حتی اگر اعضای احزاب خودشان از آن سیاست‌ها چندان به وجد نیایند). در نتیجه، چنانچه رأی‌دهندگان خواهان سیاست‌های محبوب باشند مجبورند که سیاست‌های نامحبوب را نیز در کنار آن‌ها و به مثابه بخشی از بسته ارائه شده بپذیرند.

همین موضوع در «رأی‌گیری‌های ابتکاری»^۱ نیز رخ می‌دهد که نوعی رفتارندم محلی هستند که طی آن گروه‌های رأی‌دهنده در آمریکا می‌توانند ابتکارات سیاستی خود را (نظیر تهیه وام یا بالا بردن مالیات‌ها برای ساخت جاده یا مدرسه) مطرح کرده و به پیش ببرند. در این جور مواقع معمولاً با هدف ترغیب اقلیت‌ها به رأی دادن به کل بسته پیشنهادی، سیاست‌های مختلفی در یک طرح ابتکاری گنجانده می‌شوند. به این ترتیب، آن موارد خاص که در طرح گنجانده شده و شدیداً مورد علاقه طراحان بوده‌اند همراه با بقیه موارد موجود در طرح رأی می‌آورند و به تصویب می‌رسند، حتی اگر طراحان نسبت به خیلی از آن بقیه موارد سرد و بی‌اعتنا باشند.

همیاری در رأی در حوزه قانون‌گذاری

پس از کسب قدرت، رهبران سیاسی نیز به هنگام تصمیم‌گیری در مورد آن دسته از موازین سیاستی که قرار است به مجلس قانون‌گذاری برود، به همیاری در رأی می‌پردازند. وزیران

1. *ballot initiatives*

کابینه ممکن است به توافق برسند که از طرح‌های پیشنهادی تقنینی که به نفع یکی از همکارانشان باشد حمایت کنند، حتی اگر خودشان علاقه‌ای به آن طرح‌ها نداشته باشند. این نوع همیاری با یک پیش فرض (معمولاً ناگفته) صورت می‌گیرد مبنی بر این که آن همکار نیز در آینده چنانچه شرایط تغییر کند و خودش به وزارت برسد از آن‌ها حمایت خواهد کرد. تقریباً هر یک از موازینی که در قالب طرح به مجلس قانون‌گذاری می‌رود احتمال دارد که خودش موضوعی برای همیاری ضمنی شود زیرا طراحان و ترویج‌کنندگان آن طرح برای جلب حمایت دیگران و اطمینان از تصویب راحت و بی دردسر طرحشان تن به تسلیم و سازش می‌دهند و جزئیات نامربوطی به آن می‌افزایند.

این فرایند گاه می‌تواند ابعاد مضحک و احمقانه‌ای به خود بگیرد که یکی از نمونه‌هایش را در لایحه فوریتی کمک مالی برای نجات بانک‌های مشکل‌دار در سال ۲۰۰۸ شاهد بودیم. این لایحه در ابتدا وقتی به کنگره ارائه شد شامل چند صفحه بیشتر نبود. اما قانون‌گذاران در کنگره به خوبی می‌دانستند که نظر به بحرانی بودن اوضاع و اهمیت موضوع، لایحه مزبور ناگزیر از تصویب خواهد گذشت و همین آگاهی به ایشان امکان می‌داد تا در ازای حمایتشان، انواع و اقسام خواسته‌های نامربوط خود را نیز در لایحه بگنجانند. پس از چندین نوبت مذاکره بر سر معامله رأی، سرانجام حجم لایحه مزبور به ۴۵۱ صفحه رسید و شامل انبوهی از امتیازات گوناگون شد که هیچ ارتباطی با موضوع اصلی لایحه نداشتند، اما منافع گروه‌های ذینفع پرشماری را در بر می‌گرفتند. از جمله این امتیازات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: تخفیف‌های مالیاتی برای مجتمع‌های مسابقات اتومبیل‌رانی و موتورسیکلت‌رانی و برای آن دسته از ماهیگرانی که ۲۰ سال پیش بر اثر نشت خط لوله نفت شرکت «اگزون والدز»^۱ متحمل خسارت شده بودند؛ پرداخت یارانه به افرادی که صبح‌ها با دوچرخه سر کار می‌رفتند؛ مساعدت مالیاتی معادل ۱۴۸ میلیون دلار برای تولیدکنندگان مصنوعات پشمی؛ ۱۹۲ میلیون دلار معافیت مالیاتی به صنایع تولید عصاره نیشکر؛ و ۲ میلیون دلار مزایای مالیاتی برای سازندگان تیر و کمان‌های چوبی برای کودکان.

1. Exxon Valdez

۶- بازاری برای آرا: همیاری در رأی دادن (یا تجارت رأی)

در بریتانیا، برخلاف این روش، لایحه فوریتی برای نجات بانک‌ها ظرف ۳ روز از تصویب پارلمان گذشت. دلیل این امر وجود سیستم «مُبصر یا ناظر پارلمانی»^۱ (که بر نحوه فعالیت اعضای پارلمان نظارت می‌کند) و انضباط مستحکم پارلمانی است و این که نخست وزیر و وزرای کابینه از میان اعضای پارلمان انتخاب می‌شوند. نظام پارلمانی بریتانیا ایجاب می‌کند که آرای اعضای پارلمان مطابق با خط حزب متبوعشان باشد و در تصویب کلیه قوانین از خط مشی سیاسی حزبشان حمایت کنند. بنابراین، همیاری در رأی در بریتانیا مشکل‌تر است - ولی البته ناممکن نیست.

تأثیرات همیاری در رأی

گرچه همیاری در رأی به نظر فعالیتی ناخوشایند می‌آید اما بنا به اظهار دانشوران «انتخاب عمومی» این فعالیت گاه می‌تواند هم مفید باشد هم کارآمد. کارآمدی این فعالیت در این است که شدت‌های متفاوت احساس نسبت به یک موضوع خاص را آشکار می‌سازد (کاری که از سیستم سادهٔ رفراندوم مبتنی بر هر نفر یک رأی، ساخته نیست). گروه‌های اقلیت که نسبت به موضوعی خاص شور و حرارت فراوان دارند می‌توانند از طریق معاملهٔ آرا (یا حتی با خرید آشکار رأی در مقابل پول) اطمینان حاصل کنند که احساسات نیرومندان در مورد آن موضوع به درستی دیده و شناخته می‌شود.

در یک مثال ساده و روزمره، سه دانشجوی هم‌اتاقی را تصور کنید که می‌خواهند با مشارکت هم یک تلویزیونی را بخرند که هیچ کدام به تنهایی قدرت خرید آن را ندارد. یکی از دانشجویان به شدت مشتاق خرید تلویزیون است، اما دو نفر دیگر هر کدام به میزان بسیار اندکی با این خرید مخالفند. اگر رأی‌گیری میان آنان انجام شود طرح خرید تلویزیون رد خواهد شد؛ اما مردود شدن طرح بازتاب‌دهندهٔ شدت احساسات افراد این گروه نسبت به طرح خرید تلویزیون نیست. اگر دانشجویی که خواهان خرید تلویزیون است برای جلب حمایت یکی از هم‌اتاقی‌هایش مبلغی پول به او بدهد، یا وعده حمایت از خواستهٔ او در یک رأی‌گیری دیگر در آینده را بدهد، شدت احساسات در میان این سه نفر به درستی نمود یافته و تلویزیون خریداری خواهد شد.

1. whipping system

همیاری در رأی هم‌چنین ممکن است در مواردی وجه مثبت داشته باشد، مثلاً در مواردی که مزیت‌های منطقه‌ای یک طرح (مانند احداث جاده جدید) از هزینه‌های آن فزون‌تر باشد (که همیاری در رأی موجب تصویب و اجرای طرح خواهد شد) و یا در مواردی که از اجرای طرحی جلوگیری می‌شود چون بقیه رأی‌دهندگان تمایلی ندارند که برای چیزی که هرگز از آن استفاده نمی‌کنند مالیات بیشتری پردازند. گر چه تصویب و اجرای چنین طرح‌هایی ممکن است ارزشمند و مفید باشد، اما بدون همیاری در رأی نمی‌توان در یک سیستم دموکراتیک چنین طرح‌هایی را به پیش برد و عملی کرد.

برای روشن شدن موضوع، گوردون تالاک از مثالی استفاده می‌کند که در آن ۹ نفر رأی‌دهنده با طرحی مواجه هستند که برای هر کدامشان ۱ پوند هزینه مالیاتی در بر خواهد داشت، اما برای یک نفر از آن‌ها ۱۵ پوند منفعت خواهد داشت. طبعاً با هشت بازنده و یک برنده، و علی‌رغم این که نفع ۱۵ پوندی از کل هزینه ۹ پوندی بیشتر است، اکثریت قاطع به طرح رأی منفی خواهند داد و آن را رد می‌کنند. اما چنانچه هر یک از افراد این جمع امکان رسیدن به چنین منفعتی در ابتکارات و طرح‌های مشابه را داشته باشد، در آن صورت منطقی است که افراد از همدیگر حمایت کنند و در نهایت همه آن‌ها منتفع خواهند شد.

اما همیاری می‌تواند تأثیرات منفی نیز به بار بیاورد. فرض کنید در مثال فوق مقدار منفعت ۷ پوند باشد، در حالی که هزینه هم‌چنان ۱ پوند برای هر نفر است. در این حالت، هر یک از رأی‌دهندگان ممکن است با توسل به همیاری در رأی، برای ۴ طرح مشابه اکثریتی تشکیل دهد و بدین ترتیب برای منفعت شخصی ۷ پوندی هزینه‌ای معادل ۵ پوند برای هر رأی‌دهنده ایجاد کند. در این صورت، یکایک طرح‌ها علی‌رغم این که در کل هزینه هر کدامشان ۹ پوند بوده است و فقط ۷ پوند منفعت داشته، به تصویب می‌رسند و اجرا می‌شوند.

دیگر مشکلات همیاری در رأی

تأثیر منفی پیش‌گفته در عمل بسیار رایج است: در یک نظام دموکراسی بزرگ، همیاری در رأی مالیات‌دهندگان را در معرض تعداد کثیری از معاملات آرا قرار می‌دهد که صرف خرید حمایت سیاسی می‌شوند، بدون آن که توجیهی برای هزینه‌های مالی آن داشته باشند.

در آمریکا حتی اصطلاح خاصی برای این نوع همیاری‌ها وجود دارد که به آن «سیاست بشکهٔ خوک»^۱ می‌گویند، سیاستی که طی آن طرح‌های بیهوده و شدیداً تلف‌کننده مورد موافقت قرار می‌گیرند. همین امر که نمایندگان سخت‌مشتاقد که اقلیت‌های پریاهو را بخرند یا مانع از شنیدن صدایشان شوند خود هزینه‌ها و اتلاف را افزایش می‌دهد. همیاری در رأی از یک طرف شدت احساسات یک اقلیت نسبت به یک موضوع خاص را به گونه‌ای بازتاب می‌دهد که در رأی‌گیری ساده امکان‌پذیر نیست. اما از طرف دیگر، همین موضوع خود برای اقلیت‌ها فرصت‌های بیشتری برای سازمان‌دهی و استفاده مؤثر از حمایتشان از طرح‌ها فراهم می‌آورد؛ طرح‌هایی که گرچه ممکن است متضمن منافع برای خودشان باشد، اما در عین حال هزینه‌های گسترده‌ای بر جامعه تحمیل می‌کند.

هر گاه اقلیت‌های پرشماری باشند که باید خریداری یا راضی شوند، پیشنهادات تقنینی می‌توانند تا سر حد ملغمهٔ حجیمی از موازین مختلف و نامربوط رشد کنند، همان‌طور که لایحهٔ مربوط به کمک مالی به بانک‌های ورشکسته در سال ۲۰۰۸ چنین شد. به واقع این لوایح به حدی می‌توانند حجیم شوند که قانون‌گذاران حتی وقت روخوانی آن‌ها را نیز نداشته باشند، چه رسد به این که مفاد آن‌ها را بفهمند. و هر وقت که لایحه‌ای با این خصوصیات به تصویب می‌رسد به خودی خود طرح‌های جدیدی ایجاد می‌کند که به گسترش (یا به واقع به گسترش بیش از اندازه) دولت دامن می‌زنند.

همیاری، در بهترین حالت، بخشی از یک فرایند مشارکتی، مشاورتی، و دموکراتیک است که به اقلیت‌ها امکان ابراز وجود در نظام‌های دموکراسی می‌دهد. اما همیاری اغلب اوقات نیز فرایندی است با ماهیتی مبهم و غیرشفاف که منافع سیاسی بر آن چیرگی دارند و مستعد تحمیل هزینه بر عموم مردم است. در بدترین حالت، همیاری می‌تواند تا حد فساد آشکار به انحطاط بگراید، جایی که آرا به ازای دریافت وجه نقد یا الطاف ویژه خرید و فروش می‌شوند. گاه به سختی می‌توان دانست که حد فاصل بین این دو حالت کدام است.

1. *pork barrel politics*

محدودسازی همیاری در رأی

همیاری گر چه بسیار رواج دارد، اما می‌شود آن را محدود کرد. برگزاری رفتارندم در موضوعات واحد (از آن جهت که به جای آرای سریالی فقط یک رأی واحد به موضوع داده می‌شود) همیاری در رأی را نسبتاً مشکل می‌کند. نظام دو پارلمانی نیز (به ویژه در حالتی که مبنای انتخاب نمایندگان هر یک از مجالس متفاوت باشد) تا حدی از امکان بروز همیاری در رأی می‌کاهد زیرا چنین نظامی دشواری تجارت آرا را افزایش می‌دهد و در همان حال پیش‌بینی نتایج حاصل از همیاری را با تردید مواجه می‌سازد. حق وتوی رییس جمهور نیز بر شدت این دشواری و تردید می‌افزاید.

اما علی‌رغم این که همه این تمهیدات در قانون اساسی ایالات متحده اندیشیده و گنجانده شده‌اند، همیاری در رأی کماکان بخش عمده‌ای از سیاست در آمریکا است. این مسئله به ویژه در مجلس نمایندگان شدت بیشتری دارد؛ مجلسی که اعضای آن هر ۲ سال یک بار با انتخابات مواجهند و حوزه‌های نسبتاً کوچکی را نمایندگی می‌کنند. همین موضوع باعث می‌گردد که نمایندگان دائماً تحت فشار رأی‌دهندگان باشند و لذا تجارت رأی و تشکیل ائتلاف برای انتخاب مجددشان اهمیتی حیاتی می‌یابد. رؤسای جمهور نیز که هر ۴ سال یک بار با چالش انتخابات مواجه هستند چاره‌ای ندارند جز آن که به صورت مؤثر به همیاری در رأی متوسل شوند. اما در مجلس سنا که نمایندگان هر ۶ سال یک بار انتخاب می‌شوند، و در نتیجه فشار رأی‌دهندگان روی آن‌ها کم‌تر است، همیاری در رأی کم‌تر اتفاق می‌افتد.

احتمالاً تنها پادزهر بادوام برای مشکل همیاری، تعیین مجموعه‌ای از محدودیت‌ها است که از حجم دولت بکاهد و در نتیجه منافع بالقوه همیاری در رأی را کاهش دهد.

۷- سودهای سیاسی: رانت جویی

رئوس کلی ایده رانت جویی نیز، مانند بسیاری از دیگر بینش‌های مطرح در نظریه انتخاب عمومی^۱، نخستین بار توسط «گوردون تالاک»^۱ (در سال ۱۹۶۷) مطرح گردید؛ هر چند که اصطلاح «رانت جویی» چند سال بعد توسط اقتصاددان آمریکایی «آن کروگر»^۲ ابداع شد.

تصور بسیاری از مردم از واژه «رانت»^۳ (که معنای اصلی آن «اجاره» است) مبلغی است که باید به صورت اجاره به مالک خانه، زمین یا دیگر منابع پرداخت گردد؛ بدون آن که مالک مزبور برای اخذ این اجاره الزاماً مجبور به کار و تلاش چندانی باشد. اقتصاددانان تعریفی تخصصی‌تر از این واژه دارند که «رانت اقتصادی» را چونان بازده مازاد بر سطوح عادی رقابتی تعریف می‌کند؛ اما همان تصور معمولی و روزمره از این واژه نیز به نوعی یک تعریف خلاصه شده از ذات رانت جویی به دست می‌دهد.

در وضعیت‌های حاکم بر محیط بازار، یک عرضه‌کننده مواد یا کالا که با هیچ رقابتی مواجه نیست (مثلاً تنها خواربار فروشی موجود در یک روستا) نسبت به عرضه‌کننده دیگری که چندین رقیب دارد، می‌تواند ضمن ارائه خدمات بدتر قیمت‌های بیشتری از مشتریان طلب کند. اما این سودهای بالاتر توجه خواربار فروشان بالقوه دیگری را جلب خواهد کرد که آزادانه می‌توانند برای خودشان مغازه باز کنند و با مغازه‌دار اولی به رقابت پردازند. نتیجه چنین رقابتی این می‌شود که آن مغازه انحصاری برای تداوم کسب و کارش ناچار به کاهش قیمت‌ها و بهبود خدمات می‌گردد.

1. Gordon Tullock

2. Anne Krueger

3. rent

اما در وضعیت‌های حاکم بر محیط سیاسی، امور به کلی متفاوت از بازار هستند. فرصت‌های کسب سودهای مازاد فقط در صورتی پدید می‌آیند که مقامات سیاسی آن‌ها را خلق کنند؛ به این ترتیب که ورود افراد جدید به بازار برای رقابت را دشوار یا به کلی ناممکن سازند. یک مثال خوب در این زمینه، مقررات مربوط به تاکسی‌رانی شهر نیویورک است که به هیچ عنوان اجازه نمی‌دهد تعداد تاکسی‌های نیویورک از ۱۳۰۰۰ تجاوز کند - رقمی که حتی کم‌تر از نصف تعداد تاکسی‌هایی است که در دوران «رکود بزرگ»^۱ طی سال‌های دهه ۱۹۳۰ در این شهر کار می‌کردند. و چون رقابت در این حرفه به کلی غیرقانونی اعلام شده، تاکسی‌داران پول بیشتری در می‌آورند و اهالی شهر نیویورک کرایه‌های بالاتری می‌پردازند و مدت زمان طولانی‌تری معطل تاکسی می‌شوند. اخیراً یک جواز تاکسی در نیویورک به مبلغ یک میلیون دلار خرید و فروش شده است که خود به روشنی نمایانگر حجم منافع و رانت‌هایی است که گروه‌های ذینفع در این حرفه از آن حراست می‌کنند.

دولت‌ها عموماً انحصار عرضه خدماتی نظیر آموزش و پرورش و سیستم پستی را به خودشان اعطا می‌کنند. در زمان‌های گذشته، خانواده‌های سلطنتی نیز به شکلی آشکار انحصارات کالاها را (از نمک و صابون و شمع و نشاسته گرفته تا کاغذ و نوشابه) به دوستان خودشان یا به درباریان اعطا می‌کردند. امروزه این گونه امور با ظرافت بیشتری صورت می‌پذیرند، اما نقش دولت در صدور پروانه کار برای حرفه‌های گوناگون (مانند حسابداران، دندان‌پزشکان و حتی آرایشگران و مانیکوریست‌ها) به همراه سهمیه‌ها و تعرفه‌های کالاهای وارداتی و قواعد طراحی و نقشه‌کشی در مورد استفاده از زمین و غیره موجب کاهش و خفه کردن رقابت می‌گردد و سودهای انحصاری (یا همان رانت) را نصیب انواع گروه‌های نورچشمی می‌کند.

وسوسه رانت‌جویی

رانت‌جویی تلاش گروه‌های خاص است که دولت‌ها را تشویق می‌کنند تا این‌گونه انحصارات ارزشمند یا امتیازات قانونی را به آن‌ها اعطا کنند. چنانچه رانت‌جویی گروه‌های

1. Great Depression

مزبور موفقیت‌آمیز باشد، مزایای حاصل از رانت‌جویی ممکن است تا حد انتقال بخش انبوهی از ثروت عمومی به جیب گروه‌های صاحب امتیاز افزایش یابد. در نتیجه قیمت‌های انحصاری، مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان به لحاظ مالی بازنده خواهند بود. اما جدای از ضرر مالی، این اقبال به جهت محدود شدن حق انتخابشان و به این دلیل که ناچارند کیفیت پایین‌تر کالا و خدمات را تحمل کنند نیز بازنده خواهند بود.

گوردون تالاک نشان داد که مزایای بالقوه حاصل از رانت‌جویی موفقیت‌آمیز به واقع به قدری چشمگیر و زیاد است که برای گروه‌ها کاملاً منطقی و به صرفه است که برای کسب آن‌ها وقت و تلاش بسیار و پول کلان صرف کنند. به طور مثال، برای اتومبیل‌سازان داخلی میلیاردها دلار می‌ارزد که به نحوی قانون‌گذاران را به تحمیل سهمیه و تعرفه‌های گمرکی بر واردات اتومبیل‌های خارجی ترغیب کنند. بنابراین، اصلاً نباید جای تعجبی داشته باشد که صاحبان صنایع اتومبیل‌سازی حاضرند میلیون‌ها دلار خرج رایزنی کنند تا دقیقاً به کسب چنین نتیجه‌ای نائل شوند.

اما همان‌گونه که گوردون تالاک اشاره داشت، این فعالیت رایزنی سراسر ناموگد بوده و برای اقتصاد کشور زیان محض است. وقت و تلاش و پول و مهارت و تکاپوی کارآفرینانه بسیاری از افراد با استعداد بر سر این فعالیت به هدر می‌رود. رانت‌جویی فعالیت است که هیچ چیز با ارزشی برای جامعه تولید نمی‌کند. تنها کاری که رانت‌جویی انجام می‌دهد این است که تعیین کند کدام یک از امتیازات انحصاری به کدام یک از گروه‌های ذینفع اعطا خواهد شد.

ملاحظه گوردون تالاک مبنی بر این که گروه‌های رانت‌جو در تلاش برای متمایل کردن فرایند قانون‌گذاری به نفع خودشان منابع عظیمی را صرف می‌کنند (یا از نظر اجتماع در کلیت، این منابع را تلف می‌کنند) ضربه تکان‌دهنده‌ای بود به انگاره‌های «اقتصاد رفاه‌گرا»^۱ در حرفه مرسوم و غالب اقتصاد. رفاه‌گرایان معتقد بودند که انتخاب‌های جمعی به اصلاح ناکامی بازار و گسترش رفاه عمومی خواهد انجامید؛ اما آن‌ها به مکانیسم فرایندهای

1. welfare economics

تصمیم‌گیری جمعی در دنیای واقعی توجه چندانی نداشتند و فرضشان بر این بود که امور سیاست‌گذاری‌ها توسط مقامات دولتی روشن‌اندیش به شیوه‌ای عقلانی و در جهت تأمین منافع عموم انجام می‌پذیرند. اما بینش گوردون تالاک مشخص ساخت که فرایند سیاست عمومی نه فقط به هیچ عنوان بر فرایند بازار برتری ندارد، بلکه رانت‌جویی تصمیمات عمومی را به شدت تحریف می‌کند و در نتیجه موجب تحریف بازارها می‌شود و رقابت را به گونه‌ای کاهش می‌دهد که به نفع برخی گروه‌های خاص باشد، اما به جامعه در کلیتش آسیب‌های اساسی وارد سازد.

هزینه‌ها و تحریف‌ها

شیوه‌هایی که رانت‌جویی بر دیگران تحمیل هزینه می‌کند پرشمارند. به طور مثال، فرض کنید یک گروه صنایع تکنولوژی پیشرفته با موفقیت برای برخورداری از امتیازات مالیاتی در امر تحقیق و توسعه رایزنی می‌کند. این گروه ممکن است ایده خود را به عنوان راهی برای حفظ موقعیت علمی کشور در خط مقدم تکنولوژی و ایجاد انگیزش برای توسعه محصولات پیشرفته تکنولوژیکی معرفی کند که مردم در کشورهای دیگر خواهان خریدشان هستند. البته احتمال دارد که ایده مزبور واقعاً برخی از این تأثیرات مثبت را هم داشته باشد.

اما در عین حال این امکان هم وجود دارد که رایزنی این گروه و برخورداری آن از امتیازات مالیاتی صرفاً موجب شود که کار تحقیق و توسعه (که این گروه خواهی نخواهی انجامش می‌دادند) برایشان ارزان‌تر تمام شود. به علاوه، امتیاز مالیاتی به واسطه جذب منابع به سمت تحقیق و توسعه و محروم کردن دیگر زمینه‌ها از این منابع، باعث تحریف نظام مالیاتی می‌گردد - زمینه‌هایی که ممکن بود آن منابع را به شکلی پربارتر به مصرف برساند. چشم‌انداز و سوسه‌انگیز مالیات‌های پایین‌تر هم چنین ممکن است شرکت‌ها را ترغیب کند تا صرفاً به طمع برخورداری از مزایای مالیاتی، فعالیت‌های مختلفی را که هیچ ربطی به تحقیق و توسعه ندارند در ذیل مقوله «تحقیق و توسعه» تعریف و طبقه‌بندی کنند.

در ضمن، این واقعیت که خزانه‌داری کشور هیچ درآمدی از این گونه فعالیت‌ها به دست نمی‌آورد سبب می‌شود که دولت برای ابقای سطح هزینه‌هایش به تأمین منابع مالی از جای دیگر روی بیاورد. بنابراین، برای جبران این کمبود، مالیات‌هایی که عده دیگری از مردم می‌پردازند به ناچار باید افزایش بیابند، که این نه تنها به ضرر مالیات‌دهندگان است، بلکه افزایش نرخ‌های مالیاتی، تعداد بیشتری از مردم را ترغیب می‌کند تا یا به روش‌های قانونی از پرداخت مالیات خودداری کنند و یا به دنبال راه‌های گریز غیرقانونی از پرداخت مالیات باشند. و هرچه نرخ‌های مالیاتی بالاتر باشند تعداد بیشتری از مردم ترغیب خواهند شد که برای برخورداری از گریزگاه‌ها و امتیازات ویژه به فعالیت‌های ستادی و تبلیغاتی روی بیاورند تا به این ترتیب از فشار مالیات‌های فزاینده بکاهند. موفقیت در این گونه تلاش‌ها خود به تحریف بیشتر فعالیت اقتصادی دامن می‌زند و منابع را از حوزه خدمات مشتری بیرون می‌کشد و به سمت حوزه فعالیت‌های اجتناب از مالیات سوق می‌دهد و در نتیجه باعث تکرار و تشدید همان چرخه معیوب می‌گردد.

موفقیت در فعالیت ستادی گروه‌ها برای برخورداری از یارانه نیز (مثلاً کمک هزینه‌های دولتی به سوخت‌های زیستی) به ایجاد مشکلاتی مشابه امتیازات مالیاتی می‌انجامد، زیرا تلاش برای برخورداری از یارانه نیز فعالیت‌های اقتصادی را به میزانی فزاینده به سمت تولید سوخت زیستی سوق می‌دهد. تقاضای بیشتر برای آن دسته از دانه‌های گیاهی که برای تولید سوخت زیستی استفاده می‌شوند موجب افزایش قیمت آن دانه‌ها می‌گردد، در نتیجه قیمت مواد غذایی بالا می‌رود و بر هزینه زندگی می‌افزاید که طبعاً این گرانی فقیرترین بخش جامعه را به شدیدترین وجه متأثر خواهد کرد. در این جا نیز درست مانند امتیازات مالیاتی، هزینه‌های مترتب بر یارانه به شکلی گسترده و مبهم بین توده‌های مردم پخش می‌شود در حالی که منافع حاصل از یارانه به صورتی فشرده و متمرکز نصیب گروه‌های مشخص ذینفع با منافع مشخص و تعریف شده می‌گردد.

یا در مورد مشابهی، برخی گروه‌ها ممکن است از طریق سیستم رفاه دولتی در پی کسب منافع برای خودشان باشند. به طور مثال، چنانچه در یک سیستم رفاه دولتی مزایای نقدی

برای خانواده‌های کم درآمد در نظر گرفته شده باشد، آن دسته از افرادی که میزان درآمدشان قدری بالاتر از سطح حداقل درآمد قرار گرفته می‌توانند با توسل به فعالیت‌های ستادی و تبلیغاتی در جهت افزایش سطح تعیین شده حداقل درآمد، خودشان را نیز در شمول خانواده‌هایی قرار دهند که کمک هزینه دریافت می‌کنند. دیگران نیز ممکن است ترتیبی اتخاذ کنند که درآمدشان قدری پایین‌تر بیاید (یا وانمود کنند که درآمدشان پایین است) تا در نتیجه مشمول کمک هزینه‌های دولتی شوند.

بر آورد هزینه

همان گونه که اقتصاددان برنده جایزه نوبل، «میلتون فریدمن»^۱، اشاره کرده بود، ساختن یک کارخانه بالقوه بر ثروت عمومی می‌افزاید، اما خریدن پلاک و جواز یک تاکسی نیویورکی چیزی به ثروت عمومی نمی‌افزاید. و هرچه بدنه بخش عمومی (دولتی) بزرگ‌تر باشد یا ساختار مقرراتی و مالیاتی پیچیده‌تر باشد، فرصت‌های رانت‌جویی نیز گسترده‌تر خواهند شد و در نتیجه این ضرر بالقوه نیز بزرگ‌تر می‌شود.

شرکت‌ها، افراد و گروه‌ها، به احتمال زیاد این آمادگی را دارند که، در صورت موفقیت، تقریباً همه آن چه را که به واسطه برخورداری از «رانت» نصیب می‌برند دوباره در فعالیت رانت‌جویی سرمایه‌گذاری کنند. رانت‌جویی هزینه‌ای دارد؛ بدین ترتیب که منابع را از دیگر بخش‌های اقتصاد به سمت خود جذب می‌کند. این منابع اغلب شامل افراد بسیار سخnor، تحصیل کرده، و مولد است. در نتیجه این هزینه و همچنین در نتیجه ضرر رفاه اقتصادی از رانت‌جویی موفقیت‌آمیز، هزینه کل این فعالیت می‌تواند به حدی رشد کند که تبدیل به هزینه‌ای بسیار عظیم شود. مطالعه‌ای در اوایل دهه ۲۰۰۰ میزان پول صرف شده توسط گروه‌های ذینفع برای رانت‌جویی در آمریکا را صدها میلیون دلار تخمین زده بود. موضوع دیگری که باعث بالاتر رفتن رقم این صورت‌حساب کلان می‌شود این است که رانت‌جویی یک قمار است که معلوم نیست به ثمر برسد یا نرسد؛ و رانت‌جویان نیز مانند بسیاری از

1. Milton Friedman

قماران‌بازان به واقع در نهایت، حتی اگر موفق هم شوند، آن چه را که بر سر فعالیتشان هزینه می‌کنند بیش‌تر از چیزی است که به دست می‌آورند.

هزینه‌های مالی که رانت‌جویی بر بقیه مردم تحمیل می‌کند یک تأثیر فرساینده دیگر نیز دارد. اگر مردم دریابند که دسترنجشان، پس‌اندازهایشان، و سرمایه‌ای که با کار و زحمت فراوان کسب کرده‌اند ممکن است توسط رانت‌جویان (در قالب مالیات‌ها و قیمت‌های انحصاری) از آنان گرفته شود، دیگر شور و اشتیاقی به سخت‌کوشی و پس‌انداز نخواهند داشت؛ بنابراین، در روند ایجاد ثروت کم‌تر سرمایه‌گذاری می‌کنند، بنگاه‌های اقتصادی از سرمایه مالی تهی می‌شوند، بازده کاهش می‌یابد، و عموم مردم باز هم تهی‌دست‌تر می‌شوند.

هزینه‌های سیاسی

رانت‌جویی فرایند سیاسی را نیز فاسد می‌کند. چشم‌انداز و سوسه‌انگیز کسب مزایای کلان از طریق رانت‌جویی، گروه‌ها را ترغیب می‌کند تا برای محقق کردن این مزایا به تجارت آرا و حمایت از یکدیگر پردازند.

منافع کلانی که رانت‌جویان از امتیازات واگذارشده می‌برند، و میزان انرژی و وقتی که حاضرند برای گرفتن این امتیازات سرمایه‌گذاری کنند، توضیح‌گر آن است که چرا رایزنی به یک چنین صنعت عظیمی مبدل شده است و چرا همه سیاستمداران در نهایت به اعطای انحصارات و امتیازات و تصویب مقررات می‌پردازند، و چرا این امتیازات ویژه و انحصاری حتی تا مدت‌ها پس از آن که ناکارآمدی و نامناسب بودنشان به روشنی مشخص شده (و نیاز به بازنگری در آنها محرز است) هم چنان برقرارند و اعمال می‌شوند.

هر اندازه قدرت دولت گسترده‌تر باشد تعداد فرصت‌ها برای رانت‌جویی بیشتر خواهد بود و در نتیجه قدرت دولتمردانی که گروه‌های ذینفع برای گرفتن الطاف ویژه با آن‌ها رایزنی می‌کنند نیز بیشتر خواهد شد. سیاستمداران فقط از موقعیت و مقام خود (که به آنان امکان اعطای امتیاز به رانت‌جویان می‌دهد) نفع نمی‌برند، بلکه از توانایی خود در تهدید به تصویب قوانین نامطلوب به ضرر دیگران نیز منتفع می‌شوند. در برخی موارد، این توانایی ممکن است

منجر به فساد محض گردد، یعنی در جایی که سیاستمداران، در ازای دریافت پول نقد و الطاف شخصی، امتیازات ویژه را به گروه‌های خاصی اعطا می‌کنند و موانع قانونی در سر راه کسانی قرار می‌دهند که از آنان حمایت نمی‌کنند.

سودهای کلان بالقوه‌ای که رانت‌جویی هم برای رانت‌جویان و هم برای سیاستمداران در بر دارد، و وجود عدم توازن بین منافع متمرکز نفع‌بران اقلیت و ناتوانی اکثریت عمومی، ممکن است شخص را به تعجب وادارد که چرا رانت‌جویی به یک بیماری همه‌گیر و بومی در نظام‌های دموکراتیک تبدیل نشده است. متأسفانه شواهد موجود حاکی از آن است که احتمالاً چنین اتفاقی رخ داده است.

۸- موعِد پرداخت برای سیاستمداران

اصلاً ما چه نیازی به قانون‌گذاران داریم؛ به تمام آن نمایندگان و مجالس قانون‌گذاری که عموماً مشتاق نفرت ورزیدن به ایشان هستیم؟ دلیل اصلی این نیاز خیلی سراسر است: کارآمدی نهاد قانون‌گذاری. کثرت تصمیمات جمعی که مردم در کشورهای پیشرفته هر روز با آن‌ها مواجه هستند به حدی زیاد است که بی‌اندازه سخت و طاقت‌فرسا می‌شود اگر بخواهیم از همه افراد جامعه انتظار داشته باشیم تا برای تعیین تکلیف تک تک موضوعات به پای صندوق رأی بروند و نظر بدهند. و عموم مردم نیز نه وقت آن را دارند و نه علاقه‌اش را که بخواهند پیرامون تمام موضوعات به تحقیق و شکل‌دهی نظرات بپردازند.

به همین دلیل ما وظیفه بررسی و فهم این موضوعات و قضاوت و تصمیم‌گیری در مورد آن‌ها را به گروهی کوچک‌تر و مدیریت‌پذیرتر واگذار می‌کنیم، یعنی قانون‌گذاران حرفه‌ای. ما با اعتماد و تکیه بر سخت‌کوشی و قضاوت این قانون‌گذاران به آنان و کالت می‌دهیم تا نظرات ما را نمایندگی کنند و به جای ما تصمیم بگیرند. و این به معنای آن است که تصمیمات می‌توانند با صرف وقت و تلاش و پول کم‌تری اتخاذ شوند.

قانون‌گذاران و ما

ولی آیا قانون‌گذاران کاملاً نظرات ما را نمایندگی می‌کنند؟ اقتصاددانان آکادمیک ممکن است که چنین پنداشتی داشته باشند، اما اکثر مردم عادی (و از جمله خود سیاستمداران) ساده‌لوحی‌شان خیلی کم‌تر از اقتصاددانان است. در واقع، همان‌گونه که دانشوران نظریه «انتخاب عمومی» می‌گویند، قانون‌گذاران هیچ فرقی با بقیه ما ندارند؛ آن‌ها نیز برای خود عقاید و منافع دارند که ناگزیر بر تصمیم‌گیری‌هایشان تأثیر می‌گذارند.

اصول نظریه «انتخاب عمومی» در مورد قانون‌گذاری نیز به همان اندازه صدق می‌کنند که در مورد انتخابات. حزب‌های مختلف، به ویژه در نظام‌های چندحزبی، ممکن است ناچار به چانه‌زنی و تشکیل ائتلاف‌های مختلف در مجلس شوند. گروه‌های ذینفع از طریق رایزنی (و گاه با کمک‌های مالی حیاتی) مستقیماً نمایندگان مجلس را تحت فشار قرار می‌دهند. و همیاری در رأی تقریباً در تمام مجالس قانون‌گذاری دنیا یک فاکتور بزرگ محسوب می‌شود.

بنابراین، ما به هیچ عنوان نباید انتظار داشته باشیم که منافع نمایندگان مجالس کاملاً با منافع کسانی که به آن‌ها رأی داده‌اند همسو و منطبق باشد. به واقع مشتاق‌ترین افراد برای ورود به قدرت معمولاً کسانی هستند که بیش از آن که در فکر پیشبرد بیشتر منافع عموم مردم باشند، می‌خواهند از قدرت در جهت منافع خودشان، یا منافع دوستان و گروه‌های خودی، بهره ببرند.

البته درست است که مردم می‌توانند با رأی منفی به سیاستمداران منتخب خود در دور بعدی انتخابات آن‌ها را مهار کنند، اما این ابزار نظارتی به دلایل گوناگون ابزاری بسیار ضعیف است، از جمله این که انتخابات خیلی دیر به دیر برگزار می‌شوند و مردم به بسته‌ای از سیاست‌های مختلف رأی می‌دهند، و آن‌ها که قادرند موضوعات کلیدی در انتخابات را دیکته کنند یا تاریخ برگزاری انتخابات را تعیین کنند تأثیر نیرومندی بر نتیجه انتخابات خواهند داشت. در عین حال، مردمی که نمایندگان را انتخاب می‌کنند خود به خوبی آگاهند که تک رأی آن‌ها تأثیر چندانی در سرنوشت انتخابات ندارد، و بررسی‌ها نشان می‌دهند که مردم هزینه‌های فعالیت‌های دولتی را به شدت دست کم گرفته و در نتیجه اهمیت این فعالیت‌ها را نیز دست کم می‌گیرند و همین امر باعث می‌شود که در اغلب اوقات میزان مشارکت مردم در انتخابات پایین باشد. این موضوع یکی از دلایلی است که بسیاری از دانشوران نظریه «انتخاب عمومی» (به ویژه اعضای «مکتب ویرجینیا»^۱) تا این اندازه به این پرسش می‌پردازند که چگونه می‌توان دولت‌ها را توسط اصلاحات ساختاری و قوانین اساسی مهار کرد.

1. Virginia School

درآمد سیاسی سیاستمداران

همان گونه که مشاهده کردیم، یکی از بیش‌های کلیدی «انتخاب عمومی» (که پیشنهادش به دوران «دانکن بلک»^۱ و «آنتونی داونز»^۲ می‌رسد) این است که در موضوعات سیاسی، «انگیزه رأی» نقشی اساسی در اتخاذ مواضع توسط سیاستمداران و احزاب سیاسی دارد. سیاستمداران اپوزیسیون ممکن است مقداری تأثیر در رویدادها داشته باشند، اما اپوزیسیون برای تأثیرگذاری واقعی و مؤثر ابتدا باید در قدرت قرار بگیرد. البته آن‌ها برای به قدرت رسیدن نیاز دارند که برگزیده شوند. به عبارت دیگر، جناح اپوزیسیون نیز (مانند دولت مستقر) منافع حیاتی در کسب آرا دارد. ممکن است اپوزیسیون نه به خاطر پول و رشوه بلکه برای نفع‌رسانی به بشریت در پی کسب قدرت باشد، اما حتی در آن صورت نیز باز هم هدف اصلی آن‌ها می‌بایست جمع‌آوری رأی باشد.

برای جمع کردن رأی، سیاستمداران ناگزیرند که، به تعبیر دانشوران «مکتب شیکاگو»^۳، در بین منافع رقابت‌کننده همچون «دلالتان» عمل کنند- به طور مثال، دلالتی بین گروه‌های رایزنی که دائماً مقررات قانونی جدید طلب می‌کنند و مالیات‌دهندگان و مصرف‌کنندگانی که باید هزینه آن مقررات را بپردازند. اجرتی که بابت دلالتی نصیب سیاستمداران می‌گردد آرای مردم است، اما اگر ایشان در این دلالتی موفق باشند از انواع «درآمدهای سیاسی» دیگر نیز بهره‌مند خواهند شد: مثلاً دریافت کمک‌های سخاوتمندانه مالی برای تشکیل ستاد تبلیغاتی، مقام و مزایای شغل دولتی، مورد عزت و احترام واقع شدن از سوی کارکنان دولتی و عموم مردم، جلب توجه همگانی به هنگام حمایت از موضوعات پرطرفدار، و برخورداری از قدرت هدایت بودجه‌های مصرفی و فرصت‌های استخدامی به سمت حوزه انتخابیه خودشان.

درآمدهای سیاسی ممکن است شامل پول نقد هم باشد. مقام و موقعیت سیاسی چشم‌انداز مشاغل پرمفعت پس از خاتمه دوران مسئولیت سیاسی را نیز با خود به همراه دارد. حتی این احتمال هست که رایزنان یا پیمان‌کارانی که با دولت کار می‌کنند به صورت وجوه نقدی یا

1. Duncan Black
2. Anthony Downs
3. Chicago School

الطاف ویژه به سیاستمداران دستخوش بدهند، اما این نکته خود جای بحث و تأمل دارد که فروختن یک سیاست در ازای پول نقد در معامله‌ای فاسد چه تفاوتی دارد با، یا چه اندازه نکوهیده‌تر است از، فروختن آن سیاست در ازای آرا در یک وضعیت همیاری در رأی.

خطرات انگیزه رأی

افراد ممکن است فکر کنند که انگیزه رأی سیاستمداران تفاوت چندانی با انگیزه سود کارآفرینان در بازار ندارد. یکی هدفش این است که با ارائه کالا و خدماتی که مردم خواهانش هستند پول جمع کند، و دیگری هدفش جمع کردن رأی است. اما باید به خاطر داشت که انتخاب‌های ما در بازار ماهیتی داوطلبانه دارند، در حالی که انتخاب‌های سیاسی مستلزم عنصر زور و اجبارند. به علاوه، آرایی که سیاستمداران در پی کسبشان هستند ممکن است بازتاب‌دهنده نظرات و ترجیحات گستره عموم مردم نباشد.

به طور مثال، میزان «دستمزدهایی» که به سیاستمداران پرداخت می‌شود تا حدودی بستگی به این دارد که، از نظر «مشتریان» آن‌ها، دوام تصمیماتی که می‌گیرند و مدت زمانی که در قدرت باقی می‌مانند تا چه اندازه است. اما در بازار سیاست، مشتریانی که وضعشان از همه بهتر است و حاضرند بیشترین دستمزد را به سیاستمداران پرداخت کنند، گروه‌های کوچکی هستند که منافع متمرکز دارند و نه توده‌های پراکنده و ناآگاه مردم. به همین دلیل، سیاستمداران توجه‌شان بر مطالبات گروه‌های ذینفع سازمان‌یافته و پرهیاهو مطعوف می‌شود و اغلب اوقات به خواسته‌های آنان تن می‌دهند - شاید با این برآورد که گروه‌های ذینفع می‌توانند توده‌های بی‌اعتنا و ناآگاه را به همراهی با تصمیمات آن‌ها ترغیب کنند.

انگیزه رأی مشکلات دیگری نیز به بار می‌آورد. مثلاً سیاستمداران برای حمایت از صرف بودجه دولتی در حوزه‌های انتخابیه خودشان انگیزه نیرومندی دارند، حتی اگر بدانند که صرف این بودجه در آن مناطق نمایانگر ارزشی بد برای کل کشور است. همیاری در رأی، که در آن سیاستمداران از طرح‌های مشابه و نامطلوب در مناطق مربوط به همکارانشان حمایت می‌کنند، ممکن است حتی به گستره آن ارزش ضعیف و بد وسعتی بیشتر ببخشد. و

قانون‌گذاری فله‌ای نیز، که به منظور درو کردن آرای بسیاری از گروه‌های متفاوت طراحی می‌شود، ممکن است همین تأثیر تلف‌کننده را داشته باشد.

یکی دیگر از مشکلات، «رشوه انتخاباتی»^۱ است که پیش از انتخابات رخ می‌دهد و در طی آن سیاستمداران به منظور جلب آرای عمومی به حمایت از اهداف گوناگون و پرترفدار می‌پردازند- بدون آن که الزاماً توضیح دهند هزینه این اهداف از کجا قرار است تأمین شود. تنها پس از برگزاری انتخابات است که به مردم توضیح داده می‌شود که مالیات‌ها باید افزایش یابند. به نظر می‌رسد که احزاب سیاسی، در تلاش برای کسب آرای مردمی که در جناح میانه مجتمع شده‌اند، در هنگام انتخابات قدری میانه‌روتر شده و بدین ترتیب امکان انتخاب واقعی کم‌تری به مردم می‌دهند.

متمرکز کردن و صرف هزینه‌های عمومی برای گروه‌های خاص (به نسبت صرف این هزینه‌ها برای توده‌های مردم) کار ساده‌تری است که به نوبه خود جلب آرای این گروه‌های خاص در هنگام انتخابات را نیز ساده‌تر می‌کند و هر گاه که دولت بزرگ‌تر بوده و قدرت و پول بیشتری در اختیار داشته باشد لطف و توجه به این گروه‌های خاص نیز بسیار آسان‌تر خواهد شد. اما هر قدر که این شبکه‌ی الطاف بزرگ‌تر و وسیع‌تر می‌شود احتمال این که بازتاب‌دهنده‌ی منافع عموم مردم باشد کم‌تر خواهد بود و هر اندازه که دولت حجیم‌تر، پیچیده‌تر و قدرتمندتر می‌شود دامنه‌ی رشوه‌خواری‌ها و دستخوش‌گرفتن‌ها نیز وسیع‌تر خواهد شد.

مهار کردن رهبران

البته در این بین قید انتخابات هم‌چنان به جای خود پابرجا است که به واسطه‌ی آن مردم می‌توانند، لاقفل به شکلی ضعیف، سیاستمداران کشورشان را کنترل کنند. رسانه‌ها و جراید نیز می‌توانند فساد مسلم را افشا ساخته و رسوا کنند. به علاوه، ترس از دادن جایگاه حکومتی، دولت‌ها را از بی‌خیالی محض نسبت به قدرت و پولی که در اختیار دارند باز

1. electoral bribery

می‌دارد. به هر حال دولتمردان مستقر به خوبی می‌دانند که چنانچه اپوزیسیون به پیروزی برسد همین قدرت و پول می‌تواند علیه خودشان استفاده شود.

اما این بازدارندگی‌ها ضعیف هستند و بسیاری از دانشوران «انتخاب عمومی»، به ویژه دانشوران مکتب ویرجینیا، همچنان قواعد قانون اساسی را بهترین راه برای مهار قانون‌گذاران می‌دانند. به طور مثال، اگر قواعد نهادی به گونه‌ای باشند که از دولت مستقر جانبداری کنند، احتمال سوء استفاده سیاستمداران از قدرتی که در اختیار دارند بیشتر می‌شود، در حالی که اگر دولتمردان نتوانند به ماندن در حکومت به مدت طولانی امیدوار باشند احتمال سوء استفاده نیز کاهش خواهد یافت. محدودیت دوره حکومت و «انتخابات‌های مقدماتی باز»^۱ برای انتخاب نامزدهای مجالس قانون‌گذاری، ممکن است قدرت و قیومت احزاب سیاسی را کاهش دهد. نظام تفکیک قوا در ایالات متحده آمریکا همیاری در رأی را و نیز احتمال دوام معاملات با گروه‌های ذینفع خاص را قدری سخت‌تر و کم‌تر می‌کند زیرا شاخه دیگری از حکومت ممکن است این همیاری‌ها و معاملات را برهم بزند. اما به همان میزان نیز، نقش کمیته‌های قانون‌گذاری در آمریکا، به‌رغم توانایی‌شان در برهم زدن این همیاری‌ها، در جهت عکس عمل می‌کند.

در آمریکا رییس جمهور قدرت قابل توجهی دارد، از جمله قدرت و توی پیشنهادات کنگره. این موضوع هم به نوبه خود احتمال خنثی‌سازی همیاری‌ها و دیگر تدابیر مربوط به منافع ویژه را افزایش می‌دهد؛ زیرا پس از توی رییس جمهور، وقتی طرح دوباره به کنگره ارجاع می‌شود، تصویب آن نسبت به بار اول، نیاز به اکثریت بیشتری دارد که در نتیجه پیشبرد منافع بخشی و منطقه‌ای را برای اقلیت‌های کوچک دشوارتر می‌سازد. ریسک رایزنی در چنین شرایطی بالا رفته و کارایی‌اش کم‌تر می‌شود. به علاوه، حق و توی رییس جمهور به وی اجازه می‌دهد تا در مقابل قوانینی که ممکن است به جای دفاع از مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان عمومی از اقلیت‌های کوچک (مثلاً مردم یک منطقه جغرافیایی خاص)

۱. منظور از انتخابات‌های مقدماتی باز (*open primaries*) یا انتخابات مقدماتی همگانی، انتخاباتی است که در آن عموم مردم به نمایندگان احزاب رأی می‌دهند و رأی‌دهندگان ملزم به طرفداری از هیچ حزبی نیستند. نقطه مقابل این شیوه، «انتخاب مقدماتی بسته یا درون حزبی» (*closed primaries*) است - مترجم

جانبداری کنند، بر منافع ملی گسترده‌تری تأکید کند. البته به همان اندازه نیز این امکان وجود دارد که رؤسای جمهورِ فعال و قدرتمند از مهارت و قدرت خویش برای شکستن قیود قانون اساسی و عبور از آن‌ها استفاده کنند و ابتکاراتی خاص خودشان برای همیاری در رأی بنا نهند.

قوه قضاییه نیز به شکلی مشابه ممکن است سیاستمداران را مهار کند و مانع از عمل ایشان در خارج از حوزه قانون گردد، یا به واقع مانع از عمل ایشان در خارج از قواعد عموماً پذیرفته شده عدالت گردد، حتی اگر قانون به تصویب رسیده در مجلس ناقض آن مفاهیم عمیق‌تر باشد. انتصاب‌های مادام‌العمر قضات و شیوه‌های غیر سیاسی انتخاب آن‌ها، هر یک می‌توانند به قوه قضاییه استقلال بیشتری از قوه مقننه ببخشند و گرایش قضات به نقض قوانین مجلس را بیشتر کنند، که همین امر به نوبه خود از قدرت دلالی سیاستمداران دولتی خواهد کاست. اما در جایی که انتصابات قضایی در درون یک فرایند سیاسی صورت می‌پذیرد، احتمال سیاسی بودن قضات بیشتر می‌شود و یا آن نامزدهای «آب زیر کاه» (که تظاهر می‌کنند که مستقل هستند در حالی که چنین نیستند)، و یا آن نامزدهای جناح میانه که حمایت هر دو طرف را جلب می‌کنند، به جای افراد اصالتاً مستقلی که بیرون جناح بازی‌های سیاسی هستند به مشاغل قضایی منصوب می‌شوند.

در هر صورت، برای فسخ قوانین کشور توسط قضات محدودیت‌هایی وجود دارد. کارکرد و وظیفه اصلی قضات این است که قوانین کشور را تقویت کنند و پابرجا نگه دارند. و همین وظیفه ممکن است آنان را در شرایطی قرار دهد که صرفاً مجری چانه‌زنی‌ها و معاملات تقنینی باشند که به واسطه دلالی‌های سیاستمداران جوش خورده است؛ سیاستمدارانی که منافع شخصی‌شان شاید بازتاب‌دهنده منافع عموم مردم نباشد.

۹- برانگیختن دیوان سالاران

یکی دیگر از بخش‌های مهم فرایند سیاسی «دیوان‌سالاری»^۱ است - مستخدمین کشوری و دیگر مقامات دولتی که در وزارتخانه‌ها، ادارات، و مجموعه‌های عمومی و تشکیلات محلی دولتی کار می‌کنند. وجود همه این دیوان‌سالاران برای این منظور است که تصمیمات قانون‌گذاران را به اقدامات عملی واگردانند و سیاست‌های کلی و گسترده را به شکلی مناسب در موارد واحد و مشخص اعمال کنند. اما باز هم این پرسش پیش می‌آید که ما تا چه اندازه می‌توانیم متکی به عملکرد بی‌طرفانه این افراد بوده و امیدوار باشیم که منافع شخصی خودشان را در کارهایشان دخالت ندهند؟

بنا به نظر بسیاری از دانشوران «انتخاب عمومی» ما نمی‌توانیم چندان اتکایی به بی‌طرفی دیوان‌سالاران داشته باشیم. «گوردون تالاک»^۲، که خود زمانی از کارکنان سابق وزارت امور خارجه بود، بعدها مقاله‌ای در مورد تجربیاتش در دستگاه دیوان‌سالاری نوشت. مطالب این مقاله چنان «جیمز بیوکین»^۳ را تحت تأثیر قرار داد که بر اساس آن نظریه‌ای تدوین کرد مبنی بر این که دیوان‌سالاران دولتی برای گسترده کردن حجم و قلمرو بخش دولتی منافع بسیار نیرومندی دارند. یکی دیگر از نویسندگان مکتب ویرجینیا، «ویلیام ای. نیسکانن»^۴، با برگرفتن همین مضمون، اشاره‌ای داشت به این که یک محرک بزرگ برای مستخدمین کشوری میزان بودجه‌های آنان است، زیرا بودجه به همراه خود بسیاری منافع شخصی دیگر نیز خواهد داشت.

1. *bureaucracy*

2. Gordon Tullock

3. James Buchanan

4. William A. Niskanen

این نظرگاه در مغایرت صریح با رهیافت «اقتصاددانان سنتی رفاه»^۱ است که در آن فرض بر این است که مقامات دولتی صرفاً افرادی عینیت‌گرا هستند و روحیه‌ای مردمی دارند و به شیوه‌ای بی‌طرفانه پی‌گیر منظور و مفاد قوانینی هستند که مسئولیت اداره و اجرای آن‌ها بر عهده ایشان نهاده شده است. اما از دید نظریه «انتخاب عمومی»، انتخاب عقلانی در مورد دیوان‌سالاران نیز به اندازه هر آدم دیگری صدق می‌کند؛ آن‌ها نیز در محدوده اختیارات و ساختار نهادی‌شان سعی در بیشینه‌سازی جاه‌طلبی‌های شخصی دارند. این امکان هست که دیوان‌سالاران وظیفه خود را به خوبی انجام دهند و سخت‌کوشانه به عموم خدمت کنند، اما آن‌ها نیز مانند بقیه ما، به دنبال درآمد، ثروت، راحتی، تصدی، ارشذیت، تفریح، و آسایش هستند؛ و البته با توجه به مورد خاص دیوان‌سالاران، شاید که به دنبال اقتدار خودسرانه و طلب احترام از دیگران نیز باشند.

کنش خدمت به خویشتن حوزه و امکان وسیعی در دیوان‌سالاری دارد و دلیل این امر تا اندازه‌ای به ماهیت بازده کار مقامات دولتی برمی‌گردد که به سختی می‌شود آن را در چارچوب معینی تعریف کرد. برخلاف تولید بازار، که موفقیت در آن را می‌توان در مقیاس سود یا زیان مالی اندازه‌گیری کرد، کارایی مقامات دولتی را به سختی می‌توان رصد کرد زیرا کار این افراد بر بنیان اهدافی بنا شده که اغلب گنگ و مبهم هستند (مثلاً هدفی مانند «منفعت عمومی» که به درستی تعریف نشده است). بنابراین، جای تعجبی نیست اگر دیوان‌سالاران از فرصت استفاده کرده و در پی اهداف خودشان نیز باشند. به واقع، در کسب و کارهای بخش خصوصی موضوعی به نام «کارفرما-عامل»^۲ وجود دارد که بر سر آن بسیار بحث می‌شود. اما در بخش خصوصی نهایتاً مکانیسمی وجود دارد که کارفرمایان (یعنی سهامداران) از عاملان (یعنی مدیران و مجریان) حساب پس بکشند و آن‌ها را مسئولیت‌پذیر کنند - مثلاً از طریق فروختن سهام، خریدن سهام و به عهده گرفتن تصدی شرکت، برکناری هیئت مدیره پیشین و انتصاب هیئت مدیره جدید، ایجاد شکل‌های جدیدی در نحوه اداره شرکت، و نیز از طریق رقابت در بازار که خواه‌ناخواه از طرف شرکت‌های بهتر و موفق‌تر بر

1. traditional welfare economists

2. principal-agent

شرکتی که کارش را خوب انجام نمی‌دهد تحمیل خواهد شد. این مکانیسم‌ها همیشه هم در حد کمال عمل نمی‌کنند، اما کارایی‌شان بسیار بیشتر از مکانیسم‌های سیاسی است که در آن قرار است کارفرمایان (یعنی مردمی که رأی داده‌اند و دولت را انتخاب کرده‌اند) از طریق برگزاری انتخاباتی که هر ۵ سال یک بار صورت می‌گیرد و از طریق کنش‌های نمایندگان سیاسی، از عاملان (یعنی دیوان سالاران) حساب پس بکشند و آن‌ها را وادار به جواب‌گویی کنند.

مقامات و بودجه‌ها

بنا به اشارهٔ نيسكانن، برای سنجش این که دیوان سالاران واقعاً چه اهدافی را دنبال می‌کنند، می‌شود «بیشینه‌سازی بودجه»^۱ را به عنوان یک میزان و معیار منصفانه در نظر گرفت. این میزان را می‌توان معادل تقریبی هدف کسب سود در محیط بازار محسوب کرد. این میزان هم‌چنین معیار قابل اندازه‌گیری و ساده‌ای به دست می‌دهد برای همهٔ آن مزایایی که یک بودجهٔ کلان و رشدکننده با خود به همراه دارد- نظیر امنیت شغلی، چشم‌انداز ترقی، افزایش دستمزد و غیره.

دیوان سالاران در پی‌گیری این مزایا به اندازهٔ هر گروه ذینفع دیگری در فرایند سیاسی نقش‌آفرین هستند و در ضمن، برخلاف دیگر گروه‌ها، مشکل سواری گرفتن مجانی را نیز ندارند زیرا گروه آن‌ها به قدری معین و تعریف شده است که به سادگی می‌توانند تمام مزایای حاصل از رایزنی را برای خودشان نگه دارند و بین خود تقسیم کنند.

البته دیوان سالاران برای تأمین بودجه‌های خود متکی به حمایت سیاستمداران هستند. اما به گفتهٔ نيسكانن، بودجه به هر صورتی که تعیین و تخصیص شود باز هم دیوان سالاران قادرند منافع خودشان را در درون آن بودجه به حداکثر برسانند. اگر شرایط بودجه سهل‌گیرانه باشد، آن‌ها به راحتی می‌توانند وظایف و طرح‌های جدیدی برای خود تعریف کنند و به بهانهٔ پرداختن به برون‌داد افزودهٔ این وظایف جدید پول بیشتری طلب کنند؛ و چنانچه بودجه شرایطی سخت‌گیرانه داشته باشد، می‌توانند برون‌داد کارشان را

1. budget maximisation

محدود کرده و بدین ترتیب اطمینان حاصل کنند که به جای صرف بودجه در طرح‌ها، پول نزد خودشان باقی خواهد ماند.

به گفته نيسكانن، در هر يك از این دو حالت، دیوان‌سالاران اندازه و محدوده خود را به قدری گسترش می‌دهند که هرگز مورد نظر رأی‌دهنده یا سیاستمدار میانه نبوده است. دیوان‌سالاران هیچ نفع شخصی از صرفه‌جویی در بودجه نمی‌برند (و هیچ انگیزه‌ای برای صرفه‌جویی ندارند) ولی در عوض برای ابداع ملغمه‌ای از جریان‌های اشتغالی و برنامه‌های اجتماعی هزار جور انگیزه دارند. و در ضمن خوب می‌دانند که برای سیاستمداران عدول از سیاستی که خود را به آن متعهد کرده‌اند کار بسیار سختی است، حتی اگر هزینه‌های دیوان‌سالاری آن سیاست به مراتب از تخمین و انتظارات اولیه آن‌ها فراتر رفته باشد. همین موضوع به دیوان‌سالاران قدرت چانه‌زنی قابل ملاحظه‌ای در امور مربوط به قانون‌گذاری می‌دهد.

دیوان‌سالاران هم‌چنین قادرند با تهدید به قطع «خدمات مهمی که در خط مقدم نیاز عمومی هستند»^۱، در برابر کاهش بودجه مقاومت کنند. گوردون تالاک در این مورد به اقدام «خدمات گمرکات فدرال»^۲ استناد کرده بود که در واکنش به طرح کاهش بودجه، فعالیت تمامی بازرسی گمرکات در فرودگاه‌ها و مبادی ورودی کشور را در سرتاسر آمریکا به حالت تعلیق درآوردند، بدون آن که حتی یک نفر از کارکنان در دیگر بخش‌های گمرکات از کار دست بکشد.

منابع قدرت دیوان‌سالاران

قوانین مصوب در مجالس قانون‌گذاری عموماً حالتی مبهم دارند و همین امر به دیوان‌سالاران قدرت صلاح‌دید قابل ملاحظه‌ای می‌بخشد. برخی دانشوران «انتخاب عمومی» اشاره می‌کنند که سیاستمداران خودشان این طور می‌پسندند که قوانین با ابهام همراه باشند و ترجیح می‌دهند به جای تصویب قوانین مشروح و دقیق (که به مخالفانشان امکان می‌دهد تا

۱. منظور از این نوع خدمات (front-line services)، یک سری خدمات اساسی و درجه اول نظیر آموزش، بهداشت، امنیت و غیره است که مستقیماً از طرف دولت به مردم ارائه می‌شوند - مترجم.

2. Federal Customs Service

در صورت کسب قدرت به سادگی آنها را ملغی کنند) ابتدا قوانین مبهمی را از تصویب گذرانده و سپس سازمان‌ها و عاملان «خود نگهدارنده‌ای»^۱ را بر اداره آن قوانین بگمارند. دلیل این امر هر چه که باشد، همین گستره وسیع تردید در قوانین به دیوان سالاران فضا و مجال بسیاری می‌دهد تا برون‌داد کارشان را هر طور که مایلند تعریف کنند و سپس برای تطبیق با آن برون‌داد، بودجه بیشتری طلب کنند.

بنا به نظر نيسكانن، كسب و كارها در محيط بازار دائماً در معرض بررسي موشكافانه تحليل گران و مشتريان آگاه هستند اما در مورد ديوان سالاران چنين چيزي وجود ندارد. اين واقعيت كه ديوان سالاران در مورد حوزه تخصصي خود آگاهي و اطلاعي به مراتب بيشتر از سياستمداران متوسط دارند به اين معناست كه سياستمداران قادر نيستند كنترل و نظارت مؤثري بر ديوان سالاران داشته باشند. همين انحصار اطلاعات و دانش داخلي نسبت به وظائف و كاركردها ديوان سالاران را قادر مي‌سازد تا با استفاده از استراتژي «يك كاسه كردن» (و در هم آميختن موضوعات متفاوت) از امپراطوري خود حراست كنند: ديوان سالاران با پرهيز از شفافيت، به طوري كه نشود فهميد کدام بخش از وظائفشان قابل كاستن و کدام بخش قابل حذف كردن است، بسته واحدي را به سياستمداران ارائه مي‌كنند و آنها را ناگزير مي‌سازند كه يا كل بسته را با همه محتوياتش بپذيرند يا به كلي از آن صرف نظر كنند.

ديوان سالاران هم چنين مستعد طراحي، ترويج، و حمايت از ابتكارات و طرح‌هاي پيچيده سياسي هستند كه هم گستره قدرت صلاحديد خودشان را فراخ تر مي‌سازد و هم اين كه به آنها در پنهان كردن چگونگي صرف بودجه‌شان كمك مي‌كند، و بدين ترتيب بر سردرگمي سياستمداراني كه قرار است بر فعاليت آنها نظارت و كنترل داشته باشند مي‌افزايند.

نظر به رابطه كاري تنگاتنگشان با سياستمداران، ديوان سالاران حتي از حربه اين تهديد ناگفته نيز برخوردارند كه با بروز دادن اطلاعاتي كه ممكن است وجهه سياستمداران را خراب كند

1. self-preserving

اربابان سیاستمدار خود را به تمکین وادارند؛ تهدیدی که به آن‌ها امکان می‌دهد تا در برابر هر تلاشی که در جهت کاهش بودجه آنان صورت می‌گیرد باز هم بیشتر مقاومت کنند. هر چه دولت بزرگ‌تر می‌شود، و هر اندازه که سیاستمداران ناگزیر به اخذ تصمیمات بیشتری می‌گردند، احتمال اشتباه کردن و گرفتن تصمیمات نادرست از سوی آنان نیز بیشتر می‌شود؛ تصمیمات نادرستی که ممکن است بعدها بهانه‌ای در دست دیوان‌سالاران برای سرافکننده کردن سیاستمداران گردد.

دیوان‌سالاران هم‌چنین متکی به حمایت سیاسی گروه‌های ذینفعی هستند که به نوبه خود چشم به کمک هزینه‌ها و وام‌ها و برنامه‌هایی دارند که مدیریت و اختیارشان در دست دیوان‌سالاران است؛ و تقریباً هیچ تردیدی نیست که این گروه‌های ذینفع مایلند بودجه مربوط به آن وام‌ها و برنامه‌ها افزایش بیابد. به علاوه، دیوان‌سالاران متکی به حمایت آن دسته از شرکت‌های بازرگانی‌اند که کالا و خدمات مورد نیاز طرح‌ها و برنامه‌های تحت تصدی‌شان را عرضه می‌کنند. یکی دیگر از منابع بالقوه قدرت دیوان‌سالاران قدرت رأی خودشان است. اگر دولت استخدام‌کننده یک چهارم یا یک سوم از نیروی کار باشد (کما این که اکنون در بسیاری از کشورها نیز همین گونه است) مستخدمین دولتی و وابستگانشان خود یک بلوک عظیم رأی را تشکیل می‌دهند که همه آن‌ها به احتمال زیاد طرفدار دیوان‌سالاری دولتی بیشتر و بودجه‌های دیوان‌سالاری کلان‌تر هستند.

مه‌ار کردن دیوان‌سالاری

چه شگردهایی ممکن است کمک کنند تا منافع دیوان‌سالاران با منافع مردم، یا حتی منافع سیاستمداران همسو گردد؟ یک راهکار شاید برقرار کردن میزانی از رقابت بین سازمان‌ها و ادارات مختلف باشد. به این ترتیب ممکن است این ادارات و ادار شوند تا در مقابله با بخش خصوصی برای عرضه خدماتشان پیشنهاد بدهند. این همان شگردی است که در وظایفی نظیر جمع‌آوری زباله و ترمیم و نگهداری شاهراه‌ها معمول است. یا می‌توان یک سازمان دولتی بزرگ را به سازمان‌های منطقه‌ای تقسیم کرد؛ روشی که امکان می‌دهد تا قابلیت‌های اجرایی آن‌ها را (همانند آن چه در تقسیم کار نیروی پلیس رخ می‌دهد) با هم مقایسه کرد.

شاید بشود به سازمان‌های دولتی به جای پرداخت کلی یک بودجه ثابت (که معمولاً به دلخواه خودشان مصرفش می‌کنند) بر اساس دستاوردهایی که کسب می‌کنند پرداخت نمود. اما این به معنای قیمت گذاشتن بر برون‌دادهایی است که حتی تعریف کردنشان هم دشوار است، چه برسد به اندازه گرفتن آن‌ها. حتی ایده واداشتن سازمان‌های دولتی به رقابت با عرضه‌کنندگان کالا و خدمات در بخش خصوصی یک ایده دردسرافرین است زیرا مستلزم ایجاد سازمان‌های دولتی دیگری است که قراردادها را مورد بازبینی و قضاوت قرار داده و بهترین آن‌ها را انتخاب کنند؛ و تجربه به ما می‌گوید که سازمان‌های دولتی برای انجام چنین اموری چندان مناسب نیستند.

پرسش‌های اخیر

البته دیدگاه مایوس‌کننده نیسکانن در مورد دیوان‌سالاری با تکنیک‌های جدید از جمله «نظریه بازی»^۱ مورد بررسی قرار گرفته و اخیراً پرسش‌هایی در مورد آن مطرح شده است.

برخی از دانشوران مدرن «انتخاب عمومی» استدلال می‌کنند که سیاستمداران به واقع از توان زیادی برای مهار دیوان‌سالاران برخوردارند و می‌توانند آن‌ها را از طریق کم کردن بودجه و تحریم‌های حرفه‌ای تنبیه کنند یا با تحقیق و بررسی‌های پی در پی آن‌ها را به ستوه بیاورند؛ می‌توانند تهدید کنند که اگر در کارشان بی‌کفایتی و ناشایستگی مشاهده شود، آن‌ها را به مردم معرفی نموده و رسوا و سرافکنده‌شان خواهند کرد: در واقع فقط کافی است تعداد کمی از آن‌ها را تنبیه کنند تا بقیه حساب کار دستشان بیاید. سیاستمداران قادرند تهدید کنند که برای مهار سازمان‌هایی که از حوزه مشروع خود تخطی کنند قوانینی به تصویب خواهند رساند. آن‌ها هم چنین می‌توانند با هدف بالا بردن سطح استانداردها و عملکردها و به منظور جلوگیری از زیاده‌روی‌های دیوان‌سالاران، مشوق‌هایی را در شکل قوانین جدید به تصویب برسانند.

بنابراین، شاید کنترل و مدیریت دستگاه دیوان‌سالاری نیاز به نظارت‌های مشروح و مطول نداشته باشد. اما حتی در صورت نیاز به چنین نظارت‌هایی، باز هم سیاستمداران ممکن است در اعمال کنترل بر دیوان‌سالاران بهتر از آن عمل کنند که نیسکانن و دیگران در ابتدا فکر

1. game theory

می کردند. مقررات مربوط به سازمان‌های دولتی اغلب نه توسط کل دستگاه قانون‌گذاری، بلکه توسط کمیته‌های تخصصی در قوه مقننه بررسی و تصویب می‌گردند. قانون‌گذارانی که در این کمیته‌های تخصصی حضور دارند و بر کارکردهای دولتی نظارت و مدیریت می‌کنند احتمالاً در مورد آن کارکردها به اندازه دیوان‌سالارانی که تصدی آن‌ها را برعهده دارند خبره و آگاه هستند. همین خبرگی و آگاهی خود ممکن است بتواند برای اعمال کنترل مناسب و دقیق کفایت کند.

با وجود این، تلاش‌های عملی برای افسار زدن به دیوان‌سالاری در حال رشد نتایج ناخوشایندی به بار آورده است. برای سیاستمداران بسیار ساده‌تر است که سازمان‌های جدید ایجاد کنند تا این که بخواهند آن‌ها را برچینند یا محدود سازند. به علاوه، در گسترده‌سازی نفع سیاسی بیشتری هست تا در محدودسازی. ممکن است کسی این‌گونه استدلال کند که رشد و نمو دیوان‌سالاری صرفاً عارضه‌ای بیمارگونه است که نشان از نادرستی بنیادین‌تر اموری دارد که در ذات نظام دموکراتیک ما و در نحوه کارکردش وجود دارند. دانشوران «انتخاب عمومی» اصرار دارند که آن چه ما برای درمان این بیماری‌ها نیاز داریم بازرسی‌های بسیار بهتر از طریق قوانین اساسی است.

۱۰- نقش قوانین اساسی

منطق نظریه «انتخاب عمومی» بنا ندارد که ما را محکوم سرنوشتی محتوم بداند که در آن راه‌گزینی از بهره‌کشی‌های گروه‌های ذینفع، قانون‌گذاران، و دستگاه دیوان‌سالاری برایمان متصور نباشد. رهیافت «مکتب ویرجینیا»^۱، که یکی از شاخه‌های «انتخاب عمومی» است، تأکید ویژه‌ای بر نقش قوانین اساسی می‌نهد که به واسطه‌اش مردم می‌توانند از خود در مقابل این قبیل سوء استفاده‌ها محافظت کنند. مکتب ویرجینیا هم‌چنین به کنکاش و بررسی آن نوعی از قانون اساسی می‌پردازد که افراد عقلانی با منافع شخصی (یعنی همه آدم‌های عادی) برای محافظت از خویش در مقابل بهره‌کشی‌ها ایجاد خواهند کرد.

«جیمز بیوگن»^۲ و «گوردون تالاک»^۳ در کتاب «محاسبه رضامندی»^۴ بحث را با توضیح این مطلب آغاز می‌کنند که در وهله نخست ما اصولاً چرا به دولت نیاز داریم. به گفته این دو، آنارشی وضعیتی خواستنی و خوشایند نیست. افراد ضعیف در چنین وضعیتی مورد سوء استفاده قوی‌ترها قرار می‌گیرند اما حتی قوی‌ترها نیز صلح و ثبات پربار را بر تهدید دائم و ویرانگر دشمنی از سوی دیگران ترجیح می‌دهند. در این گونه وضعیت‌ها، در همان حال که مردم در تلاش برای رهایی از هرج و مرج بین خود توافقات و قراردادهای یک به یک به وجود می‌آورند، نهاد دولت نیز رفته رفته شکل می‌گیرد و رشد می‌کند.

1. Viginia School
2. James Buchanan
3. Gordon Tullock
4. *Calculus of Consent*

با توافق بر سر خویشتن‌داریِ دوجانبه، افراد می‌توانند از میزان قرار گرفتن در معرض شکار و چپاول از سوی دیگران بکاهند؛ با توافق بر سر این که هر کس در این حفاظت متقابل به نوبه خود سهم و نقشی ایفا کند افراد می‌توانند در بخشی از هزینه سنگین محافظت از خویشتن صرفه‌جویی کنند؛ و با توافق بر سر کنش جمعی، افراد امکان پرداختن به طرح‌های سازنده بسیار عظیمی را خواهند یافت که انجامشان از عهده فرد فرد آنها بر نمی‌آید.

اما شکل دادن و ساختن یک چنین نظامی از توافق، مستلزم تشکیل یک انجمن فیزیکی از همه افراد نیست. یوکین و تالاک این نظام را چونان پیامدی از بی‌شمار توافقات یک-به-یکی میان افراد می‌نگرند. شبکه توافقات رفته رفته گسترده می‌شود و نظامی طراحی نشده را شکل می‌دهد؛ درست همان گونه که بی‌شمار داوری‌های دادگاه‌های مدنی رفته رفته نظامی از قوانین عام کشوری را شکل می‌دهند، یا بی‌شمار معاملات دوجانبه سرانجام نهاد بازار را شکل می‌دهند. در ابتدا ممکن است چنین به نظر بیاید که شکل‌گیری مزبور به واسطه یک طرح کلی آگاهانه صورت پذیرفته است، اما به واقع این نظم اجتماعی به گونه‌ای طبیعی و از بطن کنش‌های افرادی پدیدار می‌شود و رشد می‌کند که همگی آنها آدم‌هایی هستند عقلانی و دارای منافع شخصی.

هزینه‌های تصمیم‌گیری

باید توجه داشت که هیچ کس را به زور وادار به ورود به این شبکه توافقات نمی‌کنند. از نظر یوکین و تالاک، پذیرش و موافقت مردم برای ورود به این شبکه تماماً داوطلبانه است. مردم برای این که بخشی از این توافق یا قرارداد عام اجتماعی باشند و از مزایای آن سهمی ببرند ناگزیر می‌بایست برخی محدودیت‌ها در رفتار خودشان را بپذیرند، اما آنها این محدودیت‌ها را به بودن در وضعیت هرج و مرج ترجیح می‌دهند. بنابراین، توافق مزبور کاملاً متفق‌القول است: هیچ کس به زور مجبور به ورود به توافقی که به ضررش باشد نمی‌شود، همان گونه که در یک بازار آزاد نیز هیچ کس را نمی‌توان به زور وادار به پذیرش معامله‌ای نامطلوب کرد.

اما مشکلات از جایی آغاز می‌شوند که زمان تصمیم فرا می‌رسد، تصمیم در مورد این که دقیقاً کدام کنش‌های جمعی را قرار است بر عهده بگیریم. گرچه این گونه کنش‌ها به واقع

ممکن است موجب ارتقای حفاظت متقابل گردند، اما در عین حال امکان دارد جهت بهره‌کشی از اقلیت‌ها نیز استفاده شوند. اگر تصمیمات جمعی بر اساس اتفاق آرا گرفته شوند هیچ امکانی برای بروز این‌گونه بهره‌کشی‌ها متصور نخواهد بود، زیرا هر کس احساس کند که طرح یا سیاست به رأی گذاشته شده تهدیدی علیه او محسوب می‌شود به سادگی می‌تواند آن را وتو کند. اما اتفاق آرا به معنای بالا بودن «هزینه‌های تصمیم‌گیری» است. اگر قرار باشد هر یک نفر از رأی‌دهندگان قادر به جلوگیری از تصویب هر پیشنهادی باشد، حصول اجماع بسیار دشوار می‌شود و تقریباً بر سر هیچ موضوعی نمی‌توان به توافق رسید. در چنین وضعیتی، ممکن است از «هزینه‌های جانبی» بهره‌کشی بالقوه اجتناب گردد، اما قاعده اتفاق آرا در عین حال می‌تواند به معنای از کف رفتن بسیاری از دستاوردهای بالقوه کنش جمعی نیز باشد زیرا ما هیچ‌گاه برای انجام هیچ کنشی به توافق نخواهیم رسید. برعکس، قاعده‌ای که مستلزم حد نصابی کم‌تر از اتفاق آرا باشد شاید که گرفتن تصمیمات را ساده‌تر کند، اما به هر حال عده‌ای را با این خطر مواجه می‌سازد که مورد بهره‌کشی واقع شوند.

بنا به عقیده یوگین و تالاک، راه برون‌رفت از این معمای بغرنج این است که یک فرایند دو مرحله‌ای داشته باشیم. مرحله نخست، مرحله قانون اساسی است که در آن مردم بر سر حوزه‌هایی که نیازمند تصمیم‌گیری جمعی هستند به توافق می‌رسند و هم‌چنین قواعدی را که تصمیمات آینده باید بر مبنای آن گرفته شوند تعیین می‌کنند. تنها پس از اخذ تصمیم و حصول توافق در مورد دستور کار و قواعد تصمیم‌گیری است که می‌توانیم به مرحله دوم عزیمت کنیم، یعنی مرحله گرفتن تصمیم جمعی در مورد این که واقعاً چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم. مرحله قانون اساسی ناظر بر این است که چه چیز باید به تصمیم درآید و چگونه؛ و پس از این مرحله است که توجه ما به گزینش‌گری در عینیت و عمل معطوف می‌گردد. به طور مثال، بنا به اظهار یوگین و تالاک، حفاران نفتی در وهله نخست ممکن است توافق کنند که مدیریت یک حوزه نفتی می‌بایست جمعی باشد و این که تصمیمات در مورد حقوق حفاری چگونه باید اتخاذ شوند؛ اما در مرحله دوم، و وقتی آن تصمیمات در عینیت گرفته می‌شوند، احتمال دارد بر سر مقدار سهمیه مشخصی که به هر یک تخصیص داده می‌شود با هم موافق نباشند.

به گفته یوکنین و تالاک، توافق قانون اساسی الزاماً توافقی است به اتفاق آرا: هیچ شخص عاقلی که منافع شخصی اش را دوست داشته باشد هرگز حاضر نمی شود مجموعه ای از قواعد تصمیم گیری را بپذیرد که فکر می کند در آینده ممکن است تصمیماتی پدید بیاورد که موجب بهره کشی از او خواهند شد. رسیدن به چنین حدی از اتفاق آرا شاید به نظر کاری بسیار دشوار بیاید، اما مردم برای بهره مندی از حفاظت جامعه و گریز از هرج و مرج به طور کلی مشتاق رسیدن به توافق خواهند بود؛ و از آن جا که هیچ کس به درستی نمی داند که تصمیمات آینده دقیقاً به چه نحوی بر او و زندگی اش تأثیر خواهند گذاشت، احتمالاً همه افراد کما بیش بر انواع مشابهی از نظارت ها و حفاظت ها تأکید و اصرار خواهند داشت.

محتوای یک قانون اساسی

آن چه را که یک قانون اساسی می بایست از همان ابتدا تکلیفش را مشخص نماید میزان اکثریتی است که قرار است در گرفتن تصمیمات جمعی آتی معیار و حد نصاب باشد.

گرایش طبیعی در بین مردم هست که اکثریت ساده را قاعده درستی در گزینش های گروهی فرض کنند. به هر حال تمکین به رأی اکثریت همان چیزی است که ما در اغلب تصمیمات روزانه مان در جمع دوستان و همکاران مطابق آن عمل می کنیم. اما قواعد ممکن و پرشماری برای رأی گیری وجود دارند و قاعده اکثریت ساده هیچ چیز ممتاز و ویژه ای نسبت به دیگر قواعد ندارد. در واقع، یک شرکت، زمانی که می خواهد اساسنامه اش را تدوین کند، برای انواع تصمیمات مختلف قواعد رأی گیری مختلفی در نظر می گیرد. اعضای یک کلوب هم همین رویه را دارند. به نظر نمی رسد که یک گروه ۵۱ درصدی از یک جمعیت چندان اختیار مشروع بیشتری نسبت به یک گروه ۴۹ درصدی داشته باشد؛ با وجود این، در سیستم رأی اکثریت، گروه نخست بر گروه دوم چیرگی می یابد.

یوکنین و تالاک اشاره می کنند که برای برخی از رأی گیری ها شاید معقول تر باشد که بر اکثریت های بزرگ تر یا «مشروط» تأکید شود، به ویژه در جایی که خطر بهره کشی از گروه های اقلیت بالاست، و در جایی که میزان بالقوه این بهره کشی خیلی شدید است. به واقع این دو معتقدند که افراد عقلانی طبعاً خواهان این گونه تدابیر حفاظتی قانون اساسی

هستند و بر برقراری آن‌ها اصرار می‌ورزند. در مرحله قانون اساسی، افراد با موضوع «عدم اطمینان»^۱ در آینده مواجهند؛ آن‌ها نمی‌دانند که در آینده چه پیشنهادات راهبردی مطرح خواهد شد و این که آیا آنان بعد از طرح آن پیشنهادات (و در صورت تصویبشان) در طرف برندگان خواهند بود یا در طرف بازندگان. بنابراین، افراد مایلند از خودشان در مقابل احتمال زیان‌های کلانی که ممکن است به دست اکثریت بر آنان تحمیل گردد محافظت کنند. افراد ممکن است بپذیرند که الزام اتفاق آرا در همه رأی‌گیری‌ها بی‌اندازه دشوار و مایه زحمت خواهد بود، اما برای تعدادی از تصمیمات (به ویژه آن‌هایی که بالقوه می‌توانند تبعات بسیار زیان‌باری به دنبال داشته باشند) شاید پذیرش برخی از اکثریت‌های مشروط، مثلاً قاعده دو سوم آرا، راه حل معقول و مناسبی به نظر بیاید.

آن قانون اساسی که افراد علاقه‌مند به منافع شخصی تدوینش کرده باشند برای اختیار اعطا شده به قانون‌گذاران نیز محدودیت‌هایی در نظر خواهد گرفت. هر چند معقول‌تر است که مردم برای اخذ تصمیمات، نمایندگانی را تعیین کنند و به مجلس بفرستند تا این که خودشان رأساً درگیر جزئیات هر طرح و پیشنهادی شوند و برای فهم مفاد آن تقلا کنند، اما در عین حال اعطای اختیار کامل تصمیم‌گیری به مقامات و نمایندگان نیز امری بسیار خطرناک خواهد بود. اعطای چنین اختیار نامحدودی نه تنها به این معناست که افراد و اقلیت‌ها ممکن است در نتیجه تصمیمات قانون‌گذاران متحمل آسیب‌های جدی شوند، بلکه ما به تجربه دریافته‌ایم که قدرت فساد به بار می‌آورد و نمی‌توان به نمایندگانی که قدرت بی‌حد و حصر در اختیار دارند اعتماد کرد. بنابراین، قانون اساسی باید آن چه را که قانون‌گذاران، و البته دیوان‌سالاران، مجاز به تصمیم‌گیری در موردش هستند محدود نماید.

قانون اساسی مالیاتی جیمز بیوکین

بنا به نظر جیمز بیوکین، خط مشی مالیاتی حوزه‌ای است که نظارت‌های دقیق و ویژه‌ای می‌طلبد، زیرا در همین حوزه است که تصمیمات اکثریت می‌توانند برای گروه‌های اقلیت آسیب‌های مشخصاً شدیدی به بار بیاورند. بنابراین، قواعد مالیاتی می‌بایست از همان ابتدا به

1. uncertainty

روشنی تعریف و بیان شوند- و افراد عقلانی طبعاً نسبت به تعریف دقیق این قواعد (و درج آن در قوانین اساسی) اطمینان حاصل خواهند کرد. به طور مثال، می شود تصور کرد که آن‌ها که فقیرترند به احتمال زیاد به آن دسته از قواعد مالیاتی رأی خواهند داد که بار سنگین مالیات را بر دوش ثروتمندان قرار می دهد؛ اما قوانین اساسی نمی توانند یک بام و دو هوا باشند و قرار است تا مدت‌ها پایدار بمانند. از طرفی بازبینی مداوم آن‌ها نیز کاری بی اندازه طاقت فرساست؛ و با در نظر گرفتن میزان معقولی از تحرک اجتماعی، هیچ کس به درستی نمی داند که در طی چند سال آینده در چه وضعیتی خواهد بود. شما شاید امروز در گروه اکثریت باشید (و طرفدار اخذ مالیات‌های سنگین از اقلیت ثروتمند)، اما وضعیت شما لزوماً به همین صورت باقی نخواهد ماند (و شاید فردا خودتان جزو اقلیت ثروتمند باشید). گزینش عقلانی، برای فقیر و ثروتمند به یکسان، آن است که از یک نظام مالیاتی حمایت شود که با همه گروه‌ها به مساوات رفتار می کند.

همین مسئله در مورد هزینه‌ها نیز صادق است. بیوکنن معتقد است که در مرحله قانون اساسی فقط هزینه برای نفع عموم است که به اتفاق آرا مورد موافقت قرار می گیرد. وقتی معلوم نیست که شما طی چند سال آینده جزو کدام یک از گروه‌های اجتماعی خواهید بود طبعاً تلاش برای پیچاندن قواعد به گونه‌ای که به نفع گروه امروزین شما باشد تلاشی بیهوده و بی معناست. بیوکنن تصدیق می کند که وضعیت کنونی ما هیچ شباهتی به تحلیل عاقلانه‌ای که گفتیم ندارد چرا که حجم انبوهی از هزینه‌های دولتی از پیش توسط گروه‌های ذینفع و در جهت منافع خودشان قبضه شده است. عزیمت از این وضعیت کنونی به سمت آن نوع قانون اساسی غیر تبعیض آمیزی که، به اعتقاد او، افراد عقلانی خواهانش هستند کاری بس دشوار خواهد بود. احتمالاً ما پیش از آن که بتوانیم احکام یک قانون اساسی غیر تبعیض آمیز را مستقر نماییم، ناچار خواهیم بود که به نوعی رضایت برخی از این گروه‌ها را (مثلاً بهره‌مندان مزایای رفاهی را) جلب کنیم.

به اعتقاد بیوکنن، قواعد مالیاتی پایدار و منطقی مبتنی بر قانون اساسی، مجموع بار مالیاتی را محدود کرده و تضمین کننده آن است که پایه‌ای که مالیات بر مبنای آن وصول می شود در جهت تأمین منافع خاص دستکاری نشود. به واقع در مرحله قانون اساسی، قواعدی لازم است

تا تعیین نماید که بار مالیاتی و مزایای هزینه‌های دولتی را تا چه حد می‌توان در بین گروه‌های مختلف جابه‌جا کرد. هم‌چنین نیاز مبرمی به یک بودجه متوازن است تا اکثریت به سادگی قادر نباشند «جابه‌جایی زمانی»^۱ انجام دهند، یعنی نتوانند با قدرت رأی خود امروز مزایایی را به نفع خودشان خریداری کنند و پرداخت هزینه‌اش را به نسل‌های فردا انتقال دهند. تخصیص مالیات‌ها به اهداف باید نشان‌دار و معلوم باشد تا در آینده مشخص گردد که هر مالیاتی دقیقاً برای چه منظور و هدفی وصول شده بود. هم‌چنین می‌بایست قواعد استواری در باب مالکیت اموال وجود داشته باشد و مشخص باشد که دولت تا کجا مجاز به دست‌اندازی به اموال خصوصی و فرسایش حق مالکیت است. و تولید پول (یا چاپ اسکناس) توسط دولت نیز نیازمند قواعدی روشن است تا نتوان به سادگی از ارزش پول ملی کاست، زیرا چاپ اسکناس خود به نوعی یک جور مالیات پنهان و دزدکی است که بر عموم مردم تحمیل می‌شود؛ نوعی مالیات که برای برخی گروه‌ها (مانند پس‌اندازکنندگان) زبانی به مراتب بیشتر از برخی دیگر (مانند بدهکاران) دارد.

بیوکنن استدلال می‌کند که بدون قواعدی از این دست که مستلزم اتفاق آرا هستند، همواره این خطر هست که دولت مدام بزرگ‌تر شود، از برخی گروه‌های خاص جانبداری کند، بار مشکلات را بر دوش دیگران بگذارد، و به طور کلی انگیزه‌ها را تضعیف کند.

فدرالیسم

راه دیگر محدودسازی قدرت، تقسیم کردن آن است، و مکتب ویرجینیا بسیار مشتاق این‌گونه «منطقه‌گرایی و فدرالیسم»^۲ است. در تصمیم‌گیری‌های مرکزی و منطقه‌ای (یا محلی) بین هزینه‌ها و منافع نوعی حالت بده بستان وجود دارد (برای به دست آوردن چیزی باید چیزی را از دست داد). رسیدن به تصمیم در گروه‌های کوچک، در مقایسه با گروه‌های بزرگ، آسان‌تر است و بنابراین، عاقلانه‌تر است که تصمیمات تا حد امکان به صورت محلی گرفته شوند. دولت‌های ملی ممکن است خیلی با ابهت به نظر برسند، اما حجم و گستردگی رأی‌دهندگان رسیدن به توافق را سخت‌تر می‌کند.

1. time-shift (and time-shifting)

2. localism and federalism

در این میان عامل دیگری نیز دخیل است: «تجانس جمعیتی»^۱. رسیدن به توافق در میان جمعیتی که رأی دهندگان اهداف و ارزش‌ها و رهیافت‌های مشترکی با هم داشته باشند بسیار آسان‌تر از جمعیتی است که افرادش تنوع بیشتری در نظرات و عقاید دارند.

اگر جمعیتی به شدت بزرگ و به شدت نامتجانس باشد چه بسا رسیدن به تصمیمات جمعی در بسیاری از امور به هیچ عنوان امکان‌پذیر نباشد. در چنین مواردی، بهترین حالت آن است که گزینش‌ها به کنش خصوصی محول شوند تا کنش عمومی - و احتمالاً نیز همین وضعیت پیش خواهد آمد. ایالات متحده آمریکا شاید نمونه‌ای از یک چنین جامعه بزرگ و متنوعی باشد. اما اگر جمعیتی کوچک و متجانس باشد توافقات ساده‌تر صورت می‌پذیرند و می‌شود انتظار داشت که تصمیمات بیشتری به شکل جمعی اتخاذ شوند؛ همان گونه که به طور مثال این موضوع عموماً در مورد جوامع کوچک و متجانس در کشورهای اسکاندیناوی صدق می‌کند. بدون تردید تصمیماتی نیز هستند که فقط باید در سطح ملی اتخاذ شوند؛ مثلاً سیاست اقتصادی ملی، یا تمهیدات مربوط به شبکه دفاع ملی. هم‌چنین سیاست‌هایی هم هستند که ممکن است برای یک منطقه جغرافیایی سودمند باشند، اما برای منطقه‌ای دیگر مشکلاتی به بار بیاورند؛ مانند زمانی که یک مجتمع جدید صنعتی باعث آلودگی آب در مسیر پایین‌دست رودخانه در شهرهای دیگر می‌شود.

به طور کلی، گزینش‌های سیاسی بهتر است تا سر حد امکان به صورت محلی اتخاذ شوند. به هر حال، برخی تصمیمات (مثلاً تصمیم در مورد دادن جواز به یک کلپ شبانه) تأثیری کاملاً محلی دارند و تلاش برای رسیدن به توافق عام بر سر آن‌ها در سطح ملی بیهوده و غیرمنطقی است. نظام فدرال هم چنین امکان می‌دهد تا ساختارها، خدمات، قوانین و مقررات دولتی متناسب با نیازهای مشخص هر منطقه طراحی شده و شکل بگیرند.

از دیگر امتیازات منطقه‌گرایی این است که برای شما راه‌گزینه‌ی فراهم می‌آورد تا بتوانید در صورت نارضایتی از آن چه مورد تصمیم قرار گرفته از آن منطقه یا ایالت خارج شوید. اگر گروه اکثریت در منطقه تهدیدی برای بهره‌کشی از شما محسوب شود، به سادگی می‌توانید

1. the homogeneity of the population

به منطقه‌ای دیگر نقل مکان کنید. البته این نقل مکان شاید آن قدرها هم آسان و خوشایند نباشد، خصوصاً اگر شما در زادگاه یا شهر محل زندگی‌تان ریشه‌ها و وابستگی‌های عمیقی داشته باشید؛ اما همین که امکان رفتن برای شما (و دیگران) هست خود به نوعی توانایی مقامات محلی در بهره‌کشی از اقلیت‌ها را محدود و مقید می‌سازد.

مشکلات و مبانی

نظرگاه قانون اساسی مکتب ویرجینیا همهٔ افراد را متقاعد نمی‌کند. بسیاری از منتقدین استدلال می‌کنند که مردم آن گونه هم که بیوکنن و تالاک آن‌ها را به تصویر می‌کشند ریسک‌گریز نیستند و این که شاید از نظر مردم مزایای بالقوه عظیم تصمیمات جمعی واقعاً ارزش آن را دارد که به خاطرش مجبور به پرداخت مالیات‌های سنگین باشند.

و نکتهٔ دیگر آن که ما به واقع قوانین اساسی و معاهداتی داریم که به اتفاق آرا و با رضایت مطلق همگانی انتخاب نشده‌اند. مردم امروزه خود را در بند و مقید به احکام قوانین اساسی قدیمی می‌یابند که نیاکانشان تدوین کرده‌اند و آن‌ها خود هیچ نقش و نظری در وضع آن قوانین نداشته‌اند. بسیاری از قوانین اساسی دنیا توسط اکثریتی حداقلی تدوین شده‌اند و یا توسط گروه‌های ذینفع به گروگان گرفته شده‌اند و یا بندهای آن توسط اکثریتی ساده در مجالس قانون‌گذاری قابل تغییر و تجدید نظر هستند. به طور مثال، تصمیمات اکثریت در پارلمان بریتانیا ترکیب اعضا و دامنهٔ اختیارات «مجلس اعیان»^۱ آن کشور را تغییر داده‌اند و بسیاری از وظایف آن را به نهادهای اتحادیه اروپا واگذار کرده‌اند، بدون آن که در هیچ یک از این موارد از عموم مردم بریتانیا (چه به صورت اتفاق آرا و چه به روش‌های دیگر) اجازه گرفته باشند. درضمن، حاکمیت در بریتانیا با پارلمان است: هیچ گونه محدودیت قانون اساسی بر اختیارات پارلمان در وصول مالیات یا مصادرهٔ اموال وجود ندارد. اما این واقعیت که اکثر مردم بریتانیا در کشورشان مانده‌اند و مهاجرت را برنگزیده‌اند نمی‌تواند شاهی باشد بر این که با «قانون اساسی» بریتانیا تلویحاً موافقت دارند.

1. The House of Lords

با وجود این، تئوری قانون اساسی مکتب ویرجینیا دگرگونی تعیین کننده‌ای در تئوری اقتصادی و سیاسی پدید آورد. اقتصاددانان زمانی تصور می‌کردند که می‌دانند چگونه ابتکارات راهبردی شجاعانه‌ای طراحی کنند که سطح کلی رفاه جامعه را بالا ببرد. اما مکتب ویرجینیا روشن ساخت که اقتصاددانان نمی‌توانند ببینند که در ذهن و قلب افراد چه می‌گذرد و آن تغییرات راهبردی را چگونه ارزیابی می‌کنند. تنها راه برای آگاهی یافتن از ضمیر مردم آن است که از ایشان پرسیده شود آیا حس می‌کنند وضعیتشان بهتر شده است یا نه؛ اما حتی در آن صورت نیز ما نمی‌توانیم ضرر یک فرد را با سود فرد دیگری مقایسه کنیم. ما فقط در یک صورت می‌توانیم با اطمینان اظهار کنیم که راهبرد جدید به واقع راهبردی سودمند بوده است، و آن هم زمانی است که در بین همه افراد موافقت کامل وجود داشته باشد؛ و وقتی می‌خواهیم یک قانون اساسی پایدار تدوین کنیم (قانونی که قرار است تعیین کننده چگونگی تصمیم‌گیری‌های آینده باشد) این موافقت کامل بین همه افراد موضوعی است که درست بنیان نهادنش از اهمیتی ویژه برخوردار است.

۱۱- دستاوردها و مشکلات

نظریه «انتخاب عمومی» تحول بزرگی در طرز نگاه دانشمندان علوم اقتصادی و سیاسی، و حتی عامه مردم، نسبت به چگونگی کارکردهای فرایند سیاسی به وجود آورد. نهادهای سیاسی ما، و منافع شخصی افرادِ دخیل در آنها، شکل دهنده تصمیماتی هستند که به نام مردم گرفته می‌شوند، و نظریه «انتخاب عمومی» چگونگی این روند و مکانیسم آن را توضیح می‌کند. پرسش این جاست که برخی از بخش‌های این رهیافت تا کجا با دنیای واقعی تطبیق دارند، به ویژه وقتی نظام‌های مختلف سیاسی در جهان تا این اندازه فراوانند. اما شاید این امر خود حاکی از آن باشد که «انتخاب عمومی» یک رشته علمی نوپاست با امکانات بالقوه فراوانی در پیش رو.

برخی دستاوردها

نظریه «انتخاب عمومی» بدون تردید در به چالش کشیدن این فرض نسنجیده و فکرناشده اقتصاددانان که مداخله دولتی را بهترین راه حل برای «ناکامی بازار» می‌پندارند موفق بوده است. این نظریه به ما یادآور می‌گردد که «ناکامی دولتی» نیز واقعیتی است انکارناپذیر، و این که برخی کاستی‌ها (از جمله انحصارات، اطلاعات ناقص، و تأثیر مخرب برخی کنش‌ها بر ناظران بی‌طرف) در امور سیاسی شایع‌ترند تا در بازارها. فرایند تصمیم‌گیری دولتی در ذات خود یک فرایند ناقص است چرا که عوامل متعددی در تحریف آن دخیل هستند؛ عواملی نظیر آشفتگی‌ها و غرایب نظام‌های رأی‌گیری، قدرت ائتلافات گروه‌های ذینفع، رأی تاکتیکی، و منافع شخصی قانون‌گذاران و مقامات حکومتی. شاید در بسیاری موارد برای همه ما سودمندتر باشد که صرفاً پذیرای واقعیات بازار باشیم و به هیچ عنوان از ابزار حکومتی برای مداخله در امور استفاده نکنیم.

«انتخاب عمومی» پایه‌های یکی دیگر از پیش فرض‌های اقتصاددانان را نیز متزلزل کرده است؛ پیش فرضی که «منفعت عمومی» را امر مشخصی می‌پندارد که نخبگان قادرند شناسایی‌اش کنند و می‌شود از طریق یک سیاست آگاهانه به آن نائل گردید. برخلاف این پندار نادرست، به تعداد تک‌تک آدم‌ها در دنیا عقیده و نظر در مورد «منفعت عمومی» وجود دارد، و این نظرات و ارزش‌های این فردهای انسانی نظراتی شخصی و مربوط به خودشان هستند و نمی‌توان از طریق فرمول‌های حساب ریاضی آن‌ها را با هم جمع و تفریق کرده یا از آن‌ها میانگین گرفت.

یکی دیگر از دستاوردهای «انتخاب عمومی»، متمرکز کردن توجهات به نحوه کارکردهای دولت بوده است و نیز واداشتن ما به پرسش‌گری از خودمان نسبت به این که نهادهای سیاسی فعلی تا چه میزان در خدمت به ما خوب و درست عمل می‌کنند. نظریه «انتخاب عمومی» ماهیت، خاستگاه‌ها، و تأثیرات سیاسی پیرامونی پدیده‌هایی را توضیح می‌کند که تشکیل دهنده فرایند سیاسی‌اند؛ پدیده‌هایی نظیر گروه‌های ذینفع، ائتلاف‌ها، همیاری در رأی، رانت‌جویی، رشد دولت، رأی تاکتیکی، و ناآگاهی عقلانی رأی‌دهندگان. تمرکز این نظریه بر منافع شخصی رأی‌دهندگان، قانون‌گذاران، و مقامات دولتی به ما کمک می‌کند تا بهتر دریابیم که چرا عموم مردم تا این اندازه نسبت به سیاست بدگمان هستند. این نظریه هم‌چنین به ما نشان می‌دهد که ماهیت نهادهای سیاسی حاکم بر ما تا چه حد تعیین‌کننده‌ای تأثیر و تفاوت ایجاد می‌کند در این که کدام انتخاب‌ها و تصمیمات جمعی در یک جامعه گرفته شوند. نظریه «انتخاب عمومی» نشان می‌دهد که چرا و چگونه نهادهای دولتی به دفعات ناکام می‌مانند؛ و به ما یادآور می‌شود که در فرایند سیاسی شقوق دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند چاره‌ساز باشند - شقوقی نظیر رأی اکثریت مشروط و رأی‌گیری بر اساس امتیازدهی به نامزدها (رأی ترجیحی) یا سیستم‌های رأی انتقال‌پذیر، و نیز بهسازی قانون اساسی، که همگی می‌توانند در کاهش میزان ناکامی دولتی کمک کنند.

موضوع نفع شخصی

با وجود تمام این دستاوردها، بخش‌هایی از رهیافت «انتخاب عمومی» هم‌چنان بحث‌برانگیز باقی می‌ماند. به طور مثال، عده‌ای می‌پرسند که آیا فردگرایی عقلانی (که این نظریه بر بنیان

آن قرار گرفته) واقعاً تعریف مناسبی از شخصیت انسانی به دست می‌دهد؟ به هر حال ما همگی حیواناتی اجتماعی هستیم و زمینه حیوانی و اجتماعی ما شکل‌دهنده افکار و اعمال ما هستند. شخصیت ما به میزان زیادی تحت تأثیر عنصر ژنتیک است که شاید کنترل عقلانی چندانی بر آن نداشته باشیم. ما اصولاً به صورت گروهی کار می‌کنیم. در حقیقت، بسیاری از افراد به بخش مالی و «ذهنیت گله‌ای» آن در پیروی از گرایشات سرمایه‌گذاری انتقاد دارند. خیلی از گزینش‌هایی که ما انجام می‌دهیم (و شاید قسمت عمده آن‌ها) بیش از آن که محصول محاسبات عقلی ما باشند غریزی هستند و یا نتیجه طبیعی سال‌ها فشار اجتماعی‌اند. آیا ما واقعاً به همان اندازه که دانشوران «انتخاب عمومی» می‌پندارند عقلانی و فردگرا هستیم؟

یا بهتر است بپرسیم: آیا اصلاً دنیای سیاست در باره افراد عقلانی است که با هدف منفعت رساندن به خودشان با هم مبادله می‌کنند؟ یا این که سیاست در اصل معطوف به قدرت است که در آن افراد و گروه‌های مختلف می‌کوشند تا دیگران را مجبور به پیروی از خواسته‌های خودشان بکنند؟ دانشوران «انتخاب عمومی» می‌گویند که سیاست آن مورد اول است (یا حداقل مورد دوم پیامد اولی است) اما با تحقیق و تفحص در قدرت گروه‌های اکثریت و گروه‌هایی که منافع متمرکز دارند، بیشتر توجه‌شان را به مورد دوم معطوف می‌کنند.

البته پرسش بجایی در این میان هم‌چنان به قوت خود باقی می‌ماند و آن این که افراد به اصطلاح عقلانی اصلاً چرا باید به خود زحمت شرکت در انتخابات بدهند چون بسیار بعید است که تک رأی یک فرد تأثیری در سرنوشت انتخابات داشته باشد؛ و حتی در صورت تأثیرگذاری، پیامدهای آن تک رأی برای فرد رأی‌دهنده بی‌اندازه نامشخص خواهند بود. نکند ما به توضیحی عمیق‌تر از آن چه این رهیافت اقتصادی ارائه می‌کند نیازمند باشیم، مثلاً توضیحی مبتنی بر روان‌شناسی اجتماعی؟

در پاسخ به این شبهات، دانشوران «انتخاب عمومی» استدلال می‌کنند که اهمیتی ندارد که انگیزه‌های مردم دقیقاً چگونه و از کجا نشأت می‌گیرند. موضوع مهم این است که ما آدم‌ها دارای انگیزه‌ها، ارزش‌ها، و خواسته‌هایی هستیم و فارغ از این که این انگیزه‌ها و خواسته‌ها

چه باشند، مدام در پی بیشینه‌سازی آن‌ها هستیم. ما ممکن است بخواهیم جزئی از یک جمع باشیم، سودای کمک به هموعانمان را داشته باشیم، با شرافت زندگی کنیم، یا بی‌شمار بلندهمتی‌های دیگر داشته باشیم. با پی‌گیری این اهداف ما در واقع داریم به خواسته‌های خودمان (و در اصل به منافع خودمان) خدمت می‌کنیم. شاید ما بر اثر سخاوتمندی و بخشش پول به نیازمندان باعث فقیرتر شدن خودمان شویم، اما حتی در آن صورت نیز هم‌چنان خودمان را به واسطه آن سخاوتمندی تواناتر و داراتر محسوب می‌کنیم. دانشوران «انتخاب عمومی» هم‌چنین استدلال می‌کنند که بهتر است به حکم احتیاط عقلی فرض را بر این بگذاریم که منفعت شخصی یک عامل برانگیزاننده در نظام سیاسی خواهد بود، نه این که همه آدم‌ها را همیشه و در تمام شرایط بر خواهد انگیخت.

مشکلات مربوط به قانون اساسی

پرسش‌های دیگری نیز هم‌چنان مطرح هستند. اگر سیاستمداران (و به نوعی رأی‌دهندگان نیز) واقعاً به دنبال منافع شخصی خود باشند، آیا هیچ مجموعه‌ای از قواعد قانون اساسی خواهد توانست آن‌ها را مهار کرده و منافع آن‌ها را با منافع عموم مردم همسو گرداند؟ «جیمز بیوکن» استدلال می‌کند که قانون اساسی آمریکا دربردارندهٔ درستی‌های فراوان است - از جمله مؤلفهٔ تفکیک قوا بین دو مجلس قانون‌گذاری، یک رییس‌جمهور و یک قوهٔ قضائیه، رأی اکثریت مشروط قوای قانون‌گذار در مقابل قدرت وتوی رییس‌جمهور، و متمم‌های قانون اساسی. اما به‌رغم تمام این‌ها، حوزهٔ سیاست در آمریکا باز هم مشحون از همیاری در رأی و رانت‌جویی است، و گسترش نقش و قدرت قانون‌گذاران و مقامات دولتی هم‌چنان ادامه دارد. این موضوع، به تعبیر بیوکن، بیش از آن که جلوه‌ای از یک دولت محدود باشد نمادی از یک «آناارشی مبتنی بر قانون اساسی»^۱ است.

برخی منتقدان نگرانی‌های کلی‌تری در بارهٔ تأکید و تمرکز «مکتب ویرجینیا» بر قانون اساسی دارند. حتی قانون اساسی آمریکا نیز موضوعی نیست که بر سر آن موافقتی به اتفاق آرا وجود داشته باشد. آیا ما واقعاً می‌توانیم اظهار کنیم که مردمی که هرگز به این قانون اساسی

1. constitutional anarchy

رأی نداده‌اند به گونه‌ای خاموش و تلویحاً از آن رضایت دارند؟ متأسفانه این حقیقتی غم‌انگیز است که جمعیت‌ها گاه برای مدتی بس طولانی و شگفت‌انگیز انواع بی‌عدالتی‌های سیاسی را تحمل می‌کنند و دم بر نمی‌آورند. فشار اجتماعی برای هم‌رنگی با جماعت، و احتمالاً زور قدرت مافوق، از جمله عوامل نیرومندی هستند که به این سکوت و رضا دامن می‌زنند. شاید برای رهایی از آنا‌رشی مبتنی بر قانون اساسی به یک انقلاب نیاز باشد، اما نخبگان فعلی قطعاً هیچ علاقه‌ای به پیشبرد چنین انقلابی ندارند؛ و منافع پراکندهٔ عموم مردم احتمالاً به این معناست که برای اصلاحات نیز هیچ جرعه و نقطهٔ آغازی در کار نخواهد بود.

و آیا می‌شود تصور کرد که مردم (آن گونه که نظریه‌پردازان قانون اساسی در مکتب ویرجینیا اشاره می‌کنند) در تلاش برای گریز از وضعیت هرج و مرج، واقعاً نگرانی چندانی به خود راه دهند از این که به دولت‌ها قدرت و اختیار بدهند؟ آیا نمی‌شود گفت که مردم در واقع به شکلی خودخواسته ریسک استثمار شدن در آینده را به جان می‌خرند تا شاید بدین وسیله خود را از مزایای کلان و آشکار کنش جمعی برخوردار کنند؟

این‌ها از جمله پرسش‌هایی هستند که «اقتصاد تجربی»^۱ هم اکنون دارد به ما کمک می‌کند تا پاسخ‌هایی درخور برایشان بیابیم. به طور مثال، «جان رالز»^۲ نظریهٔ معروفی دارد که می‌گوید اگر مردم ناچار به گزینش یکی از ترتیبات اجتماعی می‌شدند بی آن که از پیش نسبت به جایگاهشان در آن‌ها خبر داشته باشند، به جای ریسک کردن و پذیرفتن خطر زندگی در فقری فرومایه، آن نظم و ترتیبی را برمی‌گزینند که درآمد حداقلی در آن بالا باشد. اما آزمایشات تجربی که دکتر «نورمن فرولیش»^۳ و دیگران در سال ۱۹۸۷ در کلاس‌های درسی خود انجام دادند نشان داد که دانشجویان هرگز چنین ترتیبی را بر نمی‌گزینند و به احتمال بسیار زیاد جامعه‌ای را ترجیح می‌دهند که در آن میانگین درآمد به حداکثر می‌رسد؛ هر چند با میزانی از کف درآمد، اما کفی بسیار پایین. به عبارت دیگر، آن‌ها حتی وقتی پای آیندهٔ خودشان در میان باشد باز هم ریسک‌پذیر هستند و مایلند که

1. *experimental economics*

2. John Rawls

3. Norman Frohlich

لااقل میزانی از خطر را بپذیرند (و به درآمد حداقلی بسنده نکنند). پس آیا، برخلاف نظر بیوکنن و تالاک، این امکان وجود ندارد که مردم در مورد توافقات مربوط به قانون اساسی نیز مایل به پذیرفتن خطرات باشند؟

آیا نظریه «انتخاب عمومی» هم منفعت شخصی خودش را دارد؟

یکی دیگر از انتقاداتی که به طرفداران نظریه «انتخاب عمومی» وارد می‌شود این است که آن‌ها نیز نفع شخصی خودشان را در این نظریه و رشته علمی ملحوظ می‌کنند. بسیاری از دانشوران «انتخاب عمومی»، نظیر جیمز بیوکنن، ویلیام نیسکانن، و گوردون تالاک از مکتب ویرجینیا، و «گری بکر»^۱، و «جرج استیگلر»^۲ از مکتب شیکاگو و دیگران، خودشان را لیبرال (بیشتر در معنای اروپایی آن تا در معنای آمریکایی‌اش) محسوب می‌کنند. با این حساب آیا می‌شود گفت محدودیت‌هایی که این دانشمندان برای دولت پیشنهاد می‌کنند صرفاً علامتی نشانگر بیزاری ایشان از قدرت دولتی است؟

پاسخ این افراد ساده است. دانشوران «انتخاب عمومی» به خوبی آگاهند که بازارها در حد کمال نیستند، اما نظریه «انتخاب عمومی» در عین حال آشکار می‌سازد که کنش دولتی نیز از کاستی‌های بنیادین رنج می‌برد. بسیار ساده می‌توان نشان داد که تأثیر نهایی رأی اکثریت، و حضور گروه‌های ذینفع، رانت‌جویی و دیگر عارضه‌هایی که پیشتر اشاره شد، همگی منجر به ایجاد یک بخش دولتی می‌شوند که به طرزی ناکارآمد عریض و طویل است. این یک ادعا و بیانیه سیاسی نیست بلکه موضوعی است مبتنی بر واقعیات عملی و اقتصادی. دانشوران «انتخاب عمومی» می‌گویند که هدفشان صرفاً این است که معضل فوق را توضیح کنند و در برخی موارد نیز تغییراتی نهادی پیشنهاد کنند که ممکن است بتواند در حل و اصلاح این معضل راهگشا باشد.

مکتب شیکاگو، به طور اخص، بیشتر بر جنبه محض اقتصادی دولت تمرکز دارد. این مکتب موضوعات «انتخاب عمومی» را از جنبه تئوری «اقتصاد خرد محض»^۳ تحلیل می‌کند و

1. Gary S. Becker

2. George J. Stigler

3. pure microeconomic theory

بازاری‌هایی مانند تئوری قیمت نئوکلاسیک، «آنالیز تعادل»^۱، و گزینش عقلانی را در این تحلیل به کار می‌بندد. این مکتب از قضاوت‌های ارزشی پیرامون ماهیت فرایندهای تصمیم‌گیری عمومی اجتناب می‌کند، و در عوض به دولت چونان یک «بازار سیاسی» می‌نگرد، بازاری که در آن عاملان نفع‌جو، عقلانی، و اقتصادی در پی منافع خود و خواهان بازتوزیع ثروت در گستره جامعه هستند. به طور مثال، مکتب شیکاگو در حوزه سیاسی به تصمیمات راهبردی چونان «نرخ» می‌نگرد که میان «عرضه» قوانین و مقررات دولتی با «تقاضای» موجود برای این قوانین از سوی عموم، تعادل برقرار می‌کند. پرسش مکتب شیکاگو آن است که این بازارهای سیاسی چه قدر خوب کار می‌کنند و به لحاظ فنی تا چه اندازه کارآمد هستند. به طور مثال، اگر مردم خواهان حفاظت و حمایت از مشاغل کشاورزی باشند، آیا یارانه‌های کشاورزی روشی کارآمد برای رسیدن به خواسته‌شان محسوب می‌شوند؟ گروه‌های ذینفع تا چه اندازه در هدایت منابع اجتماعی به سمت خودشان با موفقیت عمل خواهند کرد؟

همین شیوه به کار بستن اقتصاد خرد محض در موضوعات «انتخاب عمومی»، دانشوران مکتب شیکاگو، از جمله «گری بکر» را بر آن داشت تا آنالیزهای مشابه را در موضوعات راهبردی مرتبط (نظیر اقتصاد جرایم، آموزش و پرورش، خانواده، مهاجرت و نوع‌دوستی) به کار برده و به نتایج جالب و گاه شگفت‌انگیزی نیز برسند.

به طور کلی، نتیجه‌گیری‌های مکتب شیکاگو معمولاً چندان متفاوت از نتیجه‌گیری‌های مکتب ویرجینیا نیست، هر چند که شاید نسبت دادن اتهام نفع‌جویی شخصی به رهبران مکتب شیکاگو (که به کلی از ایدئولوژی مبرا هستند و رهیافتی سرد و کاملاً علمی به امور دارند) کاری دشوارتر باشد. با وجود این، اگر انتقادی هم به مکتب شیکاگو وارد باشد این است که بسیاری از مفروضات این مکتب (مفروضاتی نظیر این که تشکیل ائتلاف بسیار ساده است، یا این که سواری مجانی گرفتن را می‌شود مهار کرد، یا گروه‌های ذینفع به شکلی مؤثر کار می‌کنند) بی‌اندازه رقیق و پالایش‌یافته هستند. این مفروضات (به صورتی

1. *equilibrium analysis*

عامدانه) شبیه مفروضات «رقابت بی عیب و نقص»^۱ در علم اقتصاد هستند: همه ما می‌دانیم که این دنیای بی عیب و نقص هرگز در عالم واقعیت نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما به هر حال سر در آوردن از اصول و مبانی آن بینش‌های جالب و مفیدی به ما ارائه خواهد کرد. مشکل از آن جا آغاز می‌شود که مردم تئوری انتزاعی را با واقعیت اشتباه می‌گیرند. به طور مثال، در حالی که از نظر دانشمندان علوم اقتصادی ممکن است بین خرید رأی در حوزه سیاسی و خریدن یا تطمیع مردم در محیط بازار تفاوت چندانی نباشد و حتی به لحاظ اقتصادی، خرید رأی نیز مانند خرید و فروش کالا در بازار کار مؤثری محسوب گردد، اما از نگاه عموم مردم اشاره به موضوع رشوه علنی برای کسب رأی امری عمیقاً تکان‌دهنده و هولناک است.

1. *perfect competition*

۱۲- افق‌های کنونی و آینده

«نسل دوم» دانشوران نظریه «انتخاب عمومی» ایده‌های «نسل اولی» «دانکن بلک، آنتونی داونز، منسر آلشن جیمز بیوکنن، گوردون تالاک، و ویلیام ریکر» را مورد بررسی عمیق و موشکافانه قرار داده و آن‌ها را با طیف گسترده‌تری از مفروضات و نظام‌های سیاسی آزمودند. یک رشته از تحقیقات نسل دومی‌ها این بود که با دقت بیشتری به بررسی این موضوع بپردازند که نظرات فردی رأی‌دهندگان را چگونه می‌توان به بهترین وجه در گونه‌ای از تصمیم جمعی متراکم کرد که حقیقتاً بازتاب دهنده نظرات افراد باشد.

توجه محققین به طور اخص مطعوف به این بود که چگونه می‌توان فرایندی «پاد استراتژی»^۱ (یا مصون از نفوذ استراتژی) به وجود آورد؛ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان گروه‌های رأی‌دهنده را از دستکاری کردن نتیجه رأی‌گیری (از طریق دروغ گفتن در باره ترجیحات واقعی‌شان و دادن رأی تاکتیکی به جای رأی صادقانه) بازداشت. این مسئله هم برای دموکرات‌ها اهمیت دارد (که حتی تصور چنین دستکاری‌هایی توسط گروه‌های ذینفع برایشان ناخوشایند است) و هم برای سیاستمداران و دانشمندان علوم سیاسی، که از هیچ راهی نمی‌توانند بفهمند که آیا یک گزینش جمعی به واقع بازتاب دهنده نظرات رأی‌دهندگان هست یا خیر، مگر آن که رأی‌دهندگان واقعاً نظرات خود را صادقانه بروز دهند.

اما فیلسوف آمریکایی «آلن گیبارد»^۲ به همراه اقتصاددان «مارک ساترویت»^۳ در قضیه منطقی معروف خود اشاره کردند که انتخابات دموکراتیک همیشه در معرض رأی استراتژیک قرار

1. *strategy-proof*

2. Allan Gibbard

3. Mark Satterthwaite

دارند. و البته این مشکل نیز هم‌چنان به قوت خود باقی است که سیستم‌های مبتنی بر «هر یک نفر یک رأی» (درست مانند مورد دو گرگ و یک گوسفند) هیچ‌گاه آشکارکننده شدت احساسات فرد رأی‌دهنده نیستند. لذا به جای تمرکز بر سیستم‌های موجود رأی‌گیری، توجه دانشمندان به این معطوف شد که چه نوع سیستمی ممکن است ترجیحات واقعی مردم را آشکار سازد؛ چیزی که دانشوران «انتخاب عمومی» از آن به «مکاشفه تقاضا»^۱ یاد می‌کنند.

بنا به استدلال «ادوارد اچ کلارک»^۲ و «تئودور گروز»^۳، یک راه برای فاش ساختن شدت واقعی خواسته‌های مردم این است که از آن‌ها نوعی «مالیات انگیزشی»^۴ گرفته شود که مقدار آن برابر با هزینه‌هایی باشد که تصمیمات آن‌ها بر دیگران تحمیل می‌کند. چنین مالیاتی گرگ‌ها را مجبور می‌کند تا تأثیر تصمیمات خود بر گوسفند را در نظر بگیرند. از طرفی، «دنيس سی مولر»^۵ نیز برای آشکارسازی ترجیحات واقعی مردم یک رویه سه مرحله‌ای ابداع کرد. انواع دیگری از پیشنهادات ریاضی و عملی نیز ارائه و آزمایش شده‌اند؛ از جمله پیشنهاد انتخابات با چندین مرحله گزینش نظیر شیوه‌ای که در انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا و فرانسه مرسوم است. تحقیقات مزبور ما را با پرسش‌های جالب توجه دیگری نیز مواجه می‌کنند: مثلاً این که رأی‌دهندگان تا چه حد عقلانی هستند؟ آیا مردم خودشان را با تجربه رأی‌گیری‌های قبلی وفق می‌دهند (و از تجارب پیشین عبرت می‌گیرند) یا این که اکثرشان به واقع ناآگاه و کوتاه‌نظر هستند؟

از سوی دیگر، کارهای تحقیقاتی دانشوران «انتخاب عمومی» در طی دهه ۱۹۸۰ اشاره داشت به این که تصمیمات جمعی تولید شده در نظام دو حزبی (که دانشوران نسل اولی بر آن تمرکز داشتند) به واقع بهتر از آن چه پیشتر تصور می‌شد بازتاب دهنده ترجیحات رأی‌دهندگان هستند. دلیل این امر آن است که رقابت بین احزاب، مانند رقابت در محیط بازار، موجب می‌گردد که احزاب مواضع خود را تعدیل کرده و مرانامه‌های حزبی و خط‌مشی‌هایی ارائه دهند که واقعاً برای بخش‌های بزرگی از عموم مردم جذاب هستند.

1. demand revelation
 2. Edward H. Clarke
 3. Theodore Groves
 4. incentive tax
 5. Dennis C. Mueller

با وجود این، بسیاری از نظام‌های سیاسی دنیا نظام‌های چند حزبی هستند که تشکیل دولت در آن‌ها مستلزم تشکیل ائتلافی از احزاب مختلف است. بنابراین، توجه دانشوران نسل دومی، به رهبری «مکتب روچستر»^۱، معطوف به این گردید که احزاب چگونه تشکیل ائتلاف می‌دهند و این ائتلاف‌ها تا چه مدت ممکن است دوام داشته باشند. این موضوع به طرح ایده «ائتلاف برنده حادقلی»^۲ از سوی ویلیام اچ ریکر و متعاقباً به طرح این قضیه منطقی انجامید که احزاب بزرگ مرکزی، که لازمه ضروری هر ائتلافی هستند، می‌توانند با اتکا به معاهدات مورد به مورد در رأی‌گیری، به جای ورود به مشارکت‌های رسمی، دولت‌های اقلیت تشکیل دهند (که اغلب نیز چنین می‌کنند).

و در اخیرترین این بررسی‌ها «راجر کانگلتن»^۳، استاد اقتصاد «دانشگاه جرج میسون»^۴، در کتابی به نام «به کمال رساندن پارلمان»^۵ تاریخچه قانون‌گذاری در ۶ کشور مهم را دنبال کرده و به توضیح اهمیت نفع شخصی، ایده‌های اجتماعی، مذهب، وضعیت موجود نهادها، حکومت، و روابطی که در توسعه قواعد رأی‌گیری و قانون‌گذاری تعیین‌کننده هستند می‌پردازد. در این بررسی به وضوح می‌توان دید که اکثر کشورها از آن نوع ترتیبات عقلانی مبتنی بر قانون اساسی (که بیوکنن و تالاک مطرح کرده‌اند) کاملاً دور هستند.

بازنگری در ایده‌های قدیمی

گذشته از بسط نظریه «انتخاب عمومی» به حوزه‌های جدیدی نظیر نظام‌های چند حزبی، دانشوران نسل دومی شروع کرده‌اند به آزمودن درستی برخی از مفاهیم بنیادین این نظریه، و گاه حتی تا مرز ابطال این مفاهیم هم پیش رفته‌اند.

به طور مثال، تحقیقات کاربردی تردیدهایی در مورد درستی اصل «رأی‌دهنده میانه»^۶ به وجود آورده است. گر چه به نظر می‌رسد که احزاب، درست پیش از برگزاری انتخابات،

1. Rochester School
2. *minimum winning coalition*
3. Roger Congleton
4. George Mason University
5. *Perfecting Parliament*
6. *median voter principle*

میل به میانه‌روتر شدن در مواضع خود دارند، اما چندان با عجله هم به پیشواز حمایت از هر آن چه که به نظرشان ممکن است برای رأی‌دهندگان میانه‌رو جذاب باشد نمی‌روند. به هر حال هر حزبی، جدای از یک مجموعه تثبیت شده راهبردی (که موظف به حفظ آن است)، در پشت سرش ایدئولوژی و تاریخچه‌ای از فعالیت سیاسی دارد. کنش‌گران فعال در هر حزبی، که خود در ایجاد آن مجموعه راهبردی و دستورکار سیاسی زحمت کشیده‌اند، در مقابل هر گونه مصالحه و کم‌رنگ شدن مبانی ایدئولوژیک حزب مقاومت خواهند کرد. در ضمن، رأی‌دهندگان نیز ممکن است چرخش ناگهانی مواضع حزب به سمت جناح میانه را نوعی فرصت‌طلبی ناشی از بی‌اصولی و دمدمی مزاجی تلقی کنند و آن را نپذیرند.

هم‌چنین تئوری ساده‌رای‌دهنده میانه بخشی از ارزش و اعتبارش را در زمینه‌های دیگر نیز از دست می‌دهد: مثلاً زمینه‌هایی نظیر نظام سیاسی چند حزبی، موضوعات پیچیده و به هم مرتبط، نظام‌های دارای دو مجلس قانون‌گذاری، و جمعیت‌های رأی‌دهنده بسیار بزرگ و متنوع. به میزانی که رهیافت «انتخاب عمومی» مبانی‌اش را در گستره وسیع‌تری از نظام‌های سیاسی به کار می‌بندد، از ربط موضوعی و محوری این تئوری ساده باز هم بیشتر کاسته می‌شود.

ایده دیگری که مورد بازبینی قرار گرفته، ایده «سواری گرفتن مجانی»^۱ است که برای توجیه تدارک اجباری کالاهای عمومی به کار می‌رود. تحقیقات اخیر در نظریه «انتخاب عمومی» اشاره دارند که گرچه سواری گرفتن مجانی یک واقعیت است، اما مردم ممکن است بسیار کم‌تر از آن چه قبلاً تصور می‌شد به این کار مبادرت ورزند. انسان‌ها احتمالاً موجوداتی هستند بسیار اجتماعی‌تر و دارای روحیه عمومی و همکاری بیشتر از آن چه که ما به آن‌ها نسبت می‌دهیم. اما چنین نگرشی به انسان به همان میزان هم می‌تواند چالش دیگری برای ایده فردگرایی اکید و منفعت‌جویی شخصی باشد، که بنیان تفکر نظریه «انتخاب عمومی» را تشکیل داده‌اند.

1. free-riding

مباحث نسل دومی

نسل دوم متفکران «انتخاب عمومی» شامل چهره‌هایی است نظیر ویلیام نیسکانن و جرج استیگلر. یکی دیگر از متفکران دنیس سی مولر است که در مورد سیاستمداران و مقامات عالی‌رتبه و چگونگی استفاده این افراد از اطلاعات داخلی برای پیشبرد دستور کار و توسعه امپراطوری خودشان به هزینه عموم مردم، به تحقیق و بررسی پرداخت و نشان داد که مدیران شرکت‌های بزرگ نیز کمابیش به همین شیوه، و البته به هزینه سهام‌داران شرکت، عمل می‌کنند. با وجود این، اشتراک نگاه بدبینانه این متفکران با نسل اولی‌ها توسط برخی دیگر از دانشوران جدید «انتخاب عمومی» به پرسش کشیده شده است.

به طور مثال، نظر نیسکانن مبنی بر امکان‌ناپذیری کنترل و نظارت قانون‌گذاران بر دیوان‌سالاران مورد سوال قرار گرفته است: کمیته‌های تخصصی در مجالس قانون‌گذاری گاه ثابت کرده‌اند که نسبت به امور جاری در ادارات دولتی به خوبی مطلع و آگاه هستند، و لذا این احتمال هست که برای مهار دیوان‌سالاران، نظارت‌های گسترده از کارآمدی کافی برخوردار باشند.

نظر بدبینانه استیگلر نیز (که معتقد است ادارات تنظیم مقررات فقط به تسخیر گروه‌های ذینفع ویژه و سازمان‌یافته در نمی‌آیند، بلکه اصولاً به منظور نفع رساندن به این گروه‌ها تأسیس می‌گردند) در سال‌های اخیر مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. به طور مثال، «گری اس بکر» که یکی از همکاران نسل سومی استیگلر در مکتب شیکاگو است، استدلال می‌کند که در واقع قدرت رأی گروه‌های پراکنده به مراتب بیشتر است از آن چه استیگلر (و شاید اُلسن منسر) می‌پنداشت. در همین حال، اقتصاددان دانش آموخته مکتب شیکاگو، «جیمز ویلسون»^۱ اشاره به مورد دیگری دارد. به نظر او ترکیب مزایای متمرکز و هزینه‌های پراکنده که نهادهای نظارتی را همچون میوه رسیده‌ای آماده چیدن و صید توسط سیاستمداران و گروه‌های ذینفع می‌کند، در واقع فقط یک مورد خاص است زیرا ترکیبات متعدد دیگری نیز به لحاظ نظری امکان‌پذیرند. البته گر چه دیدگاه ویلسون از نظر تئوریک صحیح است، اما صید نهادهای نظارتی هم چنان بیشتر از هر چیز دیگری افراد دموکرات را آزار می‌دهد.

1. James Q. Wilson

یکی دیگر از متفکران نسل دومی، «وینسنت اُستروم»^۱، به دنبال یافتن راهی برای برون‌رفت از بدبینی غالب در نظریهٔ «انتخاب عمومی»، موضوع را از این دید بررسی کرد که چگونه می‌شود تصمیم‌گیری جمعی را با تقسیم فرایند تصمیم‌گیری بین مراکز متفاوت بهبود بخشید. این رهیافت در ذات خود مشابه رقابت در بخش بازار است؛ رقابتی که عموماً فرض می‌شود نسبت به انحصار، نتایج بهتری به بار می‌آورد. بنا به استدلال وینسنت اُستروم، «تصمیم‌گیری چند مرکزی»^۲ کیفیت و پایداریِ گزینش‌های جمعی را بهبود می‌بخشد و با تنوع ذاتی جمعیت سازواری بهتری دارد.

مرزهای نسل سوم

«گری اس بکر» و همکارانش در مکتب شیکاگو تلاش کرده‌اند تا در تئوری محض اقتصاد سیاست پیشتر رفته و ژرف‌تر بیان‌نمایند. آن‌ها سیاست را چونان یک «بازار» می‌نگرند که در آن تقاضاهای مختلف سیاسی به تعادل می‌رسند، درست همان‌گونه که تقاضاها برای کالاها و خدمات در بازارهای تجاری به تعادل می‌رسند.

اما برخی از دانشوران مکتب ویرجینیا نظیر «چارلز کی راولی»^۳ (که به خاطر کارهایش در زمینهٔ اهمیت دولت محدود از مقام برجسته‌ای برخوردار است) نگرشِ گری بکر و همکارانش را مورد انتقاد قرار داده و آن را نگرشی انتزاعی می‌دانند که از بسیاری از نهادها (از جمله نهاد «قانون شبه-جرم»^۴ و موانع طولانی مدت تجاری در آمریکا) به عنوان نهادهایی «به لحاظ اقتصادی کارآمد» دفاع می‌کند در حالی که این نهادها به واقع از نظر سیاسی غیر قابل دفاع هستند.

برخی دیگر از صاحب‌نظران نظیر «برونو اس. فری»^۵ استدلال می‌کنند که زندگی سیاسی را نمی‌توان به عوامل محض اقتصادی محدود کرد و این که انگیزه‌های غیر مالی مانند عزت نفس از اهمیتی تعیین‌کننده در زندگی سیاسی برخوردارند. در واقع، دانشورانی نظیر «بری

1. Vincent Ostrom

2. *polycentric decision-making*

3. Charles K. Rowley

4. US Tort Law

5. Bruno S. Frey

وینگست^۱ رهیافت مکتب شیکاگو را تقریباً معکوس کرده‌اند و به جای بررسی تأثیر اقتصاد در سیاست، در حال تحقیق و تفحص در این زمینه هستند که چگونه ملاحظات سیاسی ماهیت بازارهای تجاری را شکل می‌دهند.

در همین حال، برخی دیگر از دانشوران نسل سومی نظریه «انتخاب عمومی» را به مسیرهای تازه‌جالبی کشانده‌اند. به طور مثال، «رابرت دی تالیسون»^۲ نشان داده است که چگونه ظهور پارلمان در اواخر دوره قرون وسطا موجب زوال انحصارات گردید، زیرا ایجاد انحصارات (برخلاف گذشته که صرفاً با رضایت پادشاه صورت می‌گرفت) از آن پس مستلزم تصویب اکثریت در مجلس قانون‌گذاری بود. و در این نکته شاید که درس‌هایی برای نهادهای امروزمین ما نهفته باشد.

نظریه بازی

نظریه بازی (و به طور اخص آن چه به «نظریه بازی فرگشتی»^۳ معروف شده) یکی از جنبه‌های عملی و ثمربخش در رهیافت «انتخاب عمومی» مدرن است. نظریه بازی به کاوش در کنش آدم‌ها پرداخته و بررسی می‌کند که مردم وقتی گزینش‌هایشان به شدت وابسته به کنش‌های دیگران است چه می‌کنند. نمونه کلاسیک در این زمینه «معمای زندانی»^۴ است که در آن دو زندانی از ترس این که در صورت سکوت کردن شاید دیگری بر علیه او چیزی بگوید (و بدین ترتیب مجازات شدیدتری در انتظارش باشد) هر دو به جرم اعتراف می‌کنند.

این نوع استدلال بسیار به وضعیت‌های رأی‌گیری ربط پیدا می‌کند، به ویژه در وضعیت‌هایی که مردم ممکن است سعی کنند حدس بزنند که دیگران چگونه رأی خواهند داد و سپس خودشان به صورت استراتژیک رأی بدهند تا بدین ترتیب بخت پیروزی نامزدها یا نتایج مورد علاقه خود را بالا ببرند یا دیگران را از موفقیت در انتخابات بازدارند. از طریق محاسبه

1. Barry Weingast

2. Robert D. Tollison

3. *evolutionary game theory*

4. *prisoner's dilemma*

و سر در آوردن از این که مردم با گزینش‌های پیش‌روی خود چگونه «بازی» می‌کنند، ما ممکن است قادر به طراحی سیستم‌هایی باشیم که ترجیحات واقعی مردم را آشکار می‌سازند و نتیجه‌ای تولید کنیم که با خواسته‌ها و آرزوهای واقعی مردم هماهنگی بیشتری داشته باشد؛ نتیجه‌ای که گروه‌های ذینفع سازمان‌یافته قادر نباشند آن را به آسانی در جهت منویات خود دستکاری کنند.

هم‌چنین استفاده شگفت‌انگیز دیگری نیز برای این نظریه بازی وجود دارد. «پتر اُردرشوک»^۱، که تربیت‌یافته مکتب روچستر، و به همراه ویلیام اچ ریکر، نویسنده کتاب «محاسبه رأی‌گیری» است، با تمرکز ویژه بر دموکراسی‌های نوپا در بلوک اتحاد جماهیر شوروی سابق، از نظریه بازی برای شناسایی تقلب انتخاباتی استفاده می‌کند.

اقتصاددانان، با دور شدن از تئوری محض بازی‌های انتخاباتی، نظریه بازی را در انجام آزمایشات تجربی عملی ابزاری مفید و ثمربخش یافته‌اند، به ویژه آزمایشات تجربی بر روی این موضوع که مردم واقعی به هنگام مواجهه با گزینش‌هایی نظیر آن چه در انتخابات و سیاست با آن‌ها روبرو هستند در عمل چگونه رفتار می‌کنند. به طور مثال، برنده نوبل اقتصادی، «ورن اسمیت»^۲، آزمایشاتی انجام داد تا ببیند ترجیحات واقعی مردم چگونه ممکن است بروز نمایند وقتی که نه با «انتخابات تک‌موردی»^۳ بلکه با «گزینش‌های تکرار شونده»^۴ مواجه می‌شوند، زیرا برخلاف انتخابات تک‌موردی، در گزینش‌های تکرار شونده مردم این امکان را دارند تا ببینند که دیگران در هنگام رای دادن چه رفتاری از خود نشان دادند. در این آزمایشات، ورن اسمیت متوجه شد که دانشجویان داوطلب عموماً گرایش داشتند که با دیگران به سازش‌هایی برسند که وضع همه را بهتر می‌کرد، بدون آن که وضع برخی را خراب‌تر کند؛ یعنی همان ایده‌ال مطلوب یا «بهینه پارتو»^۵ که همه اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی رؤیایش را در سر می‌پروراندند. این موضوع نشان می‌دهد که احتمالاً در آن دسته از نظام‌های انتخاباتی که متکی بر رأی‌گیری‌های تکرار شونده هستند فضیلتی

1. Peter Ordershook
 2. Vernon Smith
 3. one-off elections
 4. iterated choices
 5. Pareto optimality

هست. آزمایشات و ررن اسمیت هم‌چنین نشانگر این نکته است که رسیدن به رأی متفق‌القول در چنین وضعیت‌هایی به واقع امکان‌پذیر است؛ یافته‌ای که می‌بایست برای تئوریسین‌های قانون اساسی در مکتب ویرجینیا موجب امیدواری و قوت قلب باشد.

پتانسیل آینده

پیدایش و رشد دموکراسی‌های نوپا به نظریه «انتخاب عمومی» اهمیت تازه‌ای بخشیده است زیرا ملت‌های جدید با رجوع به یافته‌های این نظریه درس‌های فراوانی گرفته و می‌آموزند که قانون اساسی و نظام‌های قانون‌گذاری و انتخاباتی خودشان را چگونه باید بنا کنند. نظریه «انتخاب عمومی» در روند تحول خود ناگزیر بوده تا از مدل‌های سنتی رأی اکثریت دو حزبی آمریکا و بریتانیا (که برای بنیان‌گذاران این نظریه مدل‌هایی آشنا بوده‌اند) فراتر برود و به طیف بسیار وسیع‌تری از نظام‌های مختلف بپردازد.

دموکراسی‌های دیرپا و قدیمی نیز از نظریه «انتخاب عمومی» درس‌هایی آموخته‌اند. اینک به یمن آموزه‌های «انتخاب عمومی»، مشکل منافع خصوصی قانون‌گذاران و دیوان‌سالاران (و نیاز به مهار آنان) بیشتر به رسمیت شناخته شده است. تحت تأثیر این نظریه، سیاست‌های ذیل به تدریج رواج بیشتری می‌یابند: قوانینی که با لحاظ شرط پایان‌پذیری، عمر ادارات و برنامه‌های دولتی را محدود می‌کنند؛ خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی؛ ساده‌سازی مالیات؛ رقابت مابین ادارات دولتی و در درون این ادارات؛ «بازار آزمایشی برای تدارک دولتی»؛^۲ تعیین سقف در قانون اساسی برای قرض دولتی؛ و موازین دیگر.

در همان حال که توجهات رفته رفته به حوزه‌هایی ورای نظام‌های سنتی آمریکا و بریتانیا معطوف می‌گردد، دانشوران «انتخاب عمومی» در کارکرد برخی موضوعات بسیار عمیق‌تر شده‌اند، به ویژه در کارکرد مکانیسم‌هایی نظیر نمایندگی تناسبی و سیستم‌های تعدد فهرست‌های حزبی و کرسی‌های نمایندگی برای یک حوزه انتخابیه. هم‌چنین در زمینه

۲. امروزه در اکثر نظام‌های لیبرال دموکراسی در اروپا و آمریکای شمالی بخش دولتی برای تهیه و تدارک خدمات عمومی موظف است تا پیش از واگذاری ارائه این خدمات به مستخدمین دولت ابتدا بازار را بیازماید و از نرخ ارائه آن خدمات توسط بخش خصوصی مطلع گردد و در صورت لزوم ارائه خدمات را به بخش خصوصی واگذار کند. به این کار بازار آزمایشی برای تدارک دولتی (market testing for public provision) می‌گویند- مترجم

تأثیرات ساختارهای متفاوت قانون‌گذاری، قواعد مختلف پارلمانی، نقش حزب یا رهبری ملی در تعیین دستور کار، و در بسیاری زمینه‌های دیگر، تحقیقات و بررسی‌های بیشتری صورت گرفته است. اثبات قطعی این نتیجه‌گیری عام که طراحی نهادهای سیاسی اهمیتی تعیین‌کننده در تصمیمات جمعی گرفته شده در هر جامعه‌ای دارند هم‌چنان به قوت خود باقی است؛ اما حداقل درستی جهان شمول آن اینک بر ما روشن شده است.

فرهنگ واژگان و اصطلاحات

agenda setter

تعیین کننده دستور کار: کسی که قاعده بازی را تعیین می کند؛ شخص تصمیم گیرنده (مثلاً رئیس هیئت مدیره یک کمیته) که با بهره برداری از تسلسل پارادوکس سنگ، کاغذ، قیچی تعیین می کند که رأی گیری به چه ترتیبی برگزار شود.

Chicago School

مکتب شیکاگو: شاخه ای از نظریه انتخاب عمومی» که جرج استیگلر و گری بکر از پیشگامان آن هستند و تمرکز بر کاربرد تئوری اقتصادی محض در «محیط بازار» سیاسی است.

cycling

دور یا تسلسل: پدیده ای که توسط فیلسوف و ریاضی دان قرن هیجدهم فرانسه، ماری دو گندورسه مورد توجه قرار گرفت و در آن (مانند بازی سنگ، کاغذ، قیچی) هیچ برنده مشخصی وجود ندارد که قادر باشد دیگران را شکست دهد.

demand revelation problem

مشکل مکاشفه تقاضا (یا آشکارسازی تقاضا): اشاره این موضوع به این مشکل است که اکثر نظام های رأی گیری مکانیسمی برای سنجش میزان شدت احساسات رأی دهندگان در باره گزینه های به رأی گذاشته شده را ندارند و این که برخی از رأی دهندگان ممکن است به جای رأی صادقانه به صورت تاکتیکی رأی بدهند. لذا همواره این احتمال هست که نتیجه نهایی فرایند رأی گیری بازتاب دهنده باورها و ترجیحات واقعی رأی دهندگان نباشد.

free-rider problem

مشکل سواری گرفتن مجانی: وضعیتی که در آن نمی توان مردم را از دایره بهره مند شدن از مزایای کالاهای «عمومی» (نظیر پارک ها یا دفاع ملی) بیرون نگه داشت، و به همین خاطر عده بسیاری ضمن بهره مندی از این مزایا، در تأمین هزینه آنها مشارکت نمی کنند. این مشکل ممکن است به کاستی در تدارک یا حتی عدم تدارک چنین کالاهایی بیانجامد.

game theory

نظریه بازی: مدل‌سازی ریاضی از وضعیت‌هایی که انتخاب‌های فرد متکی بر کنش‌های دیگران است. محققین از این مدل‌سازی‌های ریاضی برای پیش‌بینی محتمل‌ترین نتایج استفاده می‌کنند.

government failure

ناکامی دولتی: وضعیتی که در آن مداخله دولتی (در مقایسه با عدم مداخله دولتی) ممکن است منجر به تخصیص ناکارآمدتر منابع گردد.

impossibility theorem

قضیه امکان‌ناپذیری (با قاعده محال بودن): نتیجه‌گیری اقتصاددان آمریکایی و برنده نوبل اقتصادی، «کینت جی. آرو»، مبنی بر این که هر گاه رأی‌دهندگان بیش از دو گزینه برای انتخاب داشته باشند، هیچ سیستم رأی‌گیری دموکراتیکی نمی‌تواند انتخاب‌های جمعی‌ای تولید کند که حقیقتاً بازتاب‌دهنده ماهیت، برتری، و شدت ترجیحات فرد رأی‌دهنده باشند.

logrolling

همیاری در رأی: معامله آرا به قصد نفع متقابل که بر دو گونه است: «همیاری آشکار» (مانند این که: «تو به موازین پیشنهادی من رأی بده و من نیز به موازین پیشنهادی تو رأی می‌دهم») و «همیاری ضمنی» که در آن رأی‌دهندگان با بسته‌ای از موازین مواجهند که از پیش به قصد صید آرای گروه‌های مختلف طراحی شده است و شامل ملغمه نامربوطی از طرح‌های گوناگون است.

median voter theorem

قضیه رأی‌دهنده میانه: فرضیه «دانکن بلک» مبنی بر این که در موضوعات ساده، احزاب سیاسی عقبه پیشنهادات راهبردی خود را به سمت جناح میانه نظرات تنظیم می‌کنند (یعنی جایی که احتمالاً بیشترین تعداد آرا در آن متمرکز شده است) و بدین ترتیب برای رأی‌دهندگان امکان‌پذیرش واقعی‌چندانی باقی نمی‌گذارند. البته تحقیقات اخیر قدرت تأثیر این قضیه را زیر سؤال برده است.

minimum winning coalition

ائتلاف برنده حداقلی: ایده «ویلیام اچ ریگر» که معتقد است نظر به این که حفظ ائتلاف‌های بزرگ کاری دشوار خواهد بود، گروه‌های ذینفع در پی آن هستند که ائتلافی تشکیل دهند که فقط تا آن اندازه بزرگ و فراگیر باشد که برای تحصیل اهداف مشترکشان کفایت کند.

prisoners' dilemma

معمای زندانیان: یکی از موارد فرضی نظریه بازی که در آن دو زندانی وجود دارند. در صورتی که هر دو زندانی هم به جرم خود اعتراف کرده و هم دیگری را شریک در جرم بدانند مجازاتی سبک‌تر خواهند داشت و چنانچه یکی‌شان اعتراف نکند و دیگری او را به عنوان متهم معرفی کند، شدت مجازات مجرم سنگین‌تر خواهد بود. گرچه در این وضعیت هر دو زندانی می‌توانند با سکوت خود و اعتراف نکردن به هیچ جرمی از مجازات‌های یابند، اما محتمل‌ترین نتیجه این است که هر دوی آن‌ها هم به جرم خود اعتراف کنند و هم دیگری را شریک در جرم بدانند.

public good

کالای عمومی: کالایی نظیر پارک ملی یا دفاع ملی که بسیاری از افراد می‌توانند یکسره از مزایای آن بهره‌مند شوند و مستثنی کردن مردم از آن‌ها دشوار است. این قبیل کالاها به دلیل مشکل سواری گرفتن مجانی ممکن است دچار کاستی در تدارک شوند (یعنی ارائه‌کننده کالا - که طبیعتاً بخش دولتی است - در تهیه و عرضه کالا با مشکل مواجه خواهد بود).

rational ignorance

ناآگاهی عقلانی: بنا به عقیده «آنتونی داونز»، نظر به این که احتمال تأثیر رأی یک نفر در سرنوشت انتخابات بسیار اندک است، و حتی به فرض مؤثر بودن آن تک رأی، معلوم نیست که تأثیرات سیاست یا راهبرد پیروز و اتخاذ شده در انتخابات چه خواهد بود، برای رأی‌دهندگان مقرون به صرفه نیست که بخواهند وقت و تلاش خود را جهت مطالعه و آگاهی یافتن از مواضع احزاب و سیاست‌های آن‌ها صرف کنند.

rational maximizing

بیشینه‌سازی عقلانی: یکی از فرضیات کانونی در علم اقتصاد مبنی بر این که افراد عموماً سعی در بیشینه‌سازی رضایت شخصی خود دارند و در جهت نیل به این بیشینه‌سازی به شکلی هدفمند عمل می‌کنند. این فرض دلالت بر خودمحمور یا حریص بودن مردم ندارد؛ بخشی از رضایت شخصی افراد ممکن است از تلاش آن‌ها در جهت بهبود وضع زندگی دیگران (مثلاً دوستان، خانواده یا عموم مردم) نشأت بگیرد.

rent seeking

رانت‌جویی: ایده «گوردون تالاک» مبنی بر این که تصمیمات جانبدارانه دولت می‌تواند چنان پاداش‌ها و مزایای کلانی برای برخی گروه‌ها در بر داشته باشد که برای گروه‌های ذینفع مقرون به صرفه است که پول و وقت و تلاش عظیمی صرف ریزنی و جلب نظر دولت کنند.

Rochester School

مکتب روچستر: شاخه‌ای از نظریه «انتخاب عمومی» به پیشگامی «ویلیام اچ ریکر». مکتب روچستر تکنیک‌های تحلیل آماری، نظریه بازی، و اقتصاد تجربی را وارد عرصه مطالعه تصمیم‌گیری سیاسی کرد.

strategic voting

رای‌دهی استراتژیک: پدیده‌ای که در آن رأی‌دهندگان به قصد جلوگیری از بروز نتیجه‌ای نامطلوب‌تر، به نامزد یا گزینه‌ای رأی می‌دهند که معرف ترجیحات واقعی آن‌ها نیست.

time shifting

جابه‌جایی زمانی: رأی دادن به مزایایی که امروز از آن بهره‌مند می‌شویم (نظیر مستمری‌های دولتی بالاتر یا ساخت جاده با استقراض دولتی) اما هزینه‌اش را مالیات‌دهندگان آینده می‌پردازند.

Virginia School

مکتب ویرجینیا: شاخه‌ای از نظریه «انتخاب عمومی» به پیشگامی «جیمز ام. بیوکن» و «گوردون تالاک»، که تئوری سیاسی را در تحلیل نهادهای سیاسی در دنیای عینی به کار برده و بر مبنای یافته‌های خود توصیه‌هایی ارائه می‌کند. یکی از مضامین قدرتمند این مکتب اهمیت ترتیبات قانون اساسی برای ایجاد مانع در مقابل بهره‌کشی از اقلیت‌ها است.

vote motive

انگیزه رأی: این عبارت در قیاس با «انگیزه سود» در بازار تجاری، و برگرفته از عنوان مقاله‌ای است که گوردون تالاک در سال ۱۹۷۶ برای «مؤسسه امور اقتصادی» نوشته بود. انگیزه رأی معرف نیروی برانگیزاننده و محرک در بازار سیاسی است.

جدول زمانی «انتخاب عمومی»

- ۱۷۸۱ نجیب‌زاده فرانسوی، «گنت شارل بوردا»^۱، کارایی رأی اکثریت ساده را به پرسش می‌کشد و سیستمی پیشنهاد می‌کند که در آن مردم با رتبه‌بندی نامزدها یا گزینه‌ها به آن‌ها امتیاز می‌دهند.
- ۱۷۸۵ فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی، «مارکی دو کندورسه»^۲، پیشنهاد شارل بوردا را به دلیل آسیب‌پذیری آن از ناحیه گروه‌های ذینفع، مورد انتقاد قرار می‌دهد. مارکی در انتقاد خود به توضیح پارادوکسی می‌پردازد که در آن رأی اکثریت می‌تواند نتایج نامنسجم به بار بیاورد. او در «قضیه ژوری»^۳ نیز به توضیح دانایی توده‌ها می‌پردازد.
- ۱۸۷۶ ریاضی‌دان انگلیسی، «چارلز داجسون»^۴ (که مردم او را بیشتر به نام «لوئیس کارول»^۵ خالق داستان‌های «آلیس در سرزمین عجایب» می‌شناسند) ایده‌های فیلسوفان فرانسوی را کشف می‌کند و برای حل پارادوکس «مارکی دو کندورسه» سیستم رأی‌گیری پیچیده‌ای طرح می‌کند که به شکلی منسجم و ترجیحی برندگان داشته باشد.
- ۱۸۹۶ مقاله «کنوت ویکسل»^۶ با عنوان «قاعده جدید مالیات عادلانه»^۷ ضمن تصدیق کنش جمعی، استدلال می‌کند که فقط با رأی متفق‌القول می‌توان نسبت به توزیع عادلانه مالیات اطمینان حاصل کرد و از بهره‌کشی اقلیت‌ها اجتناب نمود.
- ۱۹۴۸ «دانکن بلک»^۸ ایده‌های بوردا و کندورسه را مجدداً کشف می‌کند، آن‌ها را توسعه داده و به طور گسترده در اختیار عموم قرار می‌دهد. او خطوط کلی «قضیه رأی‌دهنده میانه» را طرح می‌کند. قضیه مزبور دلالت بر این دارد که احزاب

1. Count Charles de Borda

2. Marquis de Condorcet

3. *jury theorem*

4. Charles Dodgson

5. Lewis Carroll

6. Knut Wicksell

7. A new principle for just taxation

8. Duncan Black

سیاسی با جلب نظر رأی‌دهندگان جناح میانه سیاسی امکان پیروزی بیشتری در انتخابات دارند. دانکن بلک را به عنوان بنیان‌گذار «اقتصاد مدرن انتخاب عمومی»^۱ می‌شناسند.

«کیت آرو»^۲ نشان می‌دهد که هیچ رویه عملی و مطلوب رأی‌گیری قادر به غلبه بر پارادوکس کندورسه نخواهد بود.

۱۹۵۰

«آنتونی داوونز»^۳ ایده‌های اقتصادی را در رأی‌گیری به کار می‌بندد؛ نظر دانکن بلک را تأیید می‌کند که احزاب سیاسی به سمت میانه همگرایی دارند؛ قدرت و مزایایی را که در دسترس ائتلاف‌های گروه‌های ذینفع هستند برجسته می‌سازد؛ و نشان می‌دهد که چرا رأی‌دهندگان نسبت به موضوعات سیاسی «عاقلاً نه جاهل»^۴ می‌مانند.

۱۹۵۷

«جیمز بیوکنن» و «گوردون تالاک» در کتاب «محاسبه رضامندی»^۵ ایده نفع شخصی را در سراسر گستره علوم سیاسی به کار می‌بندند. این دو نشان می‌دهند که چگونه دشواری حصول موافقت به شیوه اتفاق آرا، به استفاده از سیستم‌های دیگری (نظیر قاعده اکثریت) می‌انجامد و چگونه این سیستم‌ها به اکثریت امکان می‌دهند تا از اقلیت بهره‌کشی کنند. به منظور اجتناب از چنین نقیصه‌ای، بیوکنن و تالاک چاره کار را در توافق متفق‌القول بر سر قواعد قانون اساسی می‌دانند، قواعدی که بر تمام دیگر ترتیبات رأی‌گیری حاکم باشند. آن‌ها هم‌چنین به بررسی پدیده همیاری در رأی می‌پردازند که در آن گروه‌های ذینفع به موازین پیشنهادی یکدیگر رأی می‌دهند و در نتیجه باعث بزرگ شدن بدنه دولت می‌شوند.

۱۹۶۲

«ویلیام اچ ریکر»^۶ با تشریح اهمیت ائتلاف‌ها در انتخابات توضیح می‌دهد که چرا برخی ائتلاف‌ها از برخی دیگر موفق‌تر عمل می‌کنند. مطالعات ویلیام اچ ریکر از نخستین نمونه‌های کاربرد «نظریه بازی» در تحلیل فرایندهای سیاسی است.

۱۹۶۲

«منسِر اُلسن»^۷ قاعده گزینه عقلانی اقتصاددانان را در امور سیاسی به کار می‌بندد و نشان می‌دهد که چگونه گروه‌های نسبتاً کوچک قادرند انتخابات را به نفع خویش

۱۹۶۵

1. *modern Public Choice economics*

2. Kenneth Arrow

3. Anthony Downs

4. *rationality ignorant*5. *The Calculus of Consent*

6. William H. Riker

7. Mancur Olson

جدول زمانی «انتخاب عمومی»

تحت تأثیر قرار دهند، در حالی که گروه‌های بزرگ‌تر معمولاً این گونه تأثیرگذاری را دشوار می‌یابند.

جیمز بیوکنن و گوردون تالاک برای ترویج مباحث مربوط به نظریه انتخاب عمومی «انجمن انتخاب عمومی» را ایجاد می‌کنند. رفته رفته این انجمن شکوفا شده و رشد می‌کند. سه تن از رؤسای این انجمن (جیمز بیوکنن، «ورن اسمیت»^۱، «الینور اُستروم»^۲) جوایز نوبل علوم اقتصادی را از آن خود می‌کنند.

۱۹۶۵

گوردون تالاک نشریه‌ای را بنیان می‌گذارد که بعدها تبدیل به ژورنال انتخاب عمومی می‌گردد.

۱۹۶۶

گوردون تالاک استدلال می‌کند که ارزش بالقوه انحصارات ناشی از زد و بندهای سیاسی به قدری زیاد است که گروه‌های ذینفع را برای به دست آوردن آن انحصارات به فعالیت‌های ستادی و تبلیغاتی وامی‌دارد؛ رفتاری که متعاقباً توسط اقتصاددان آمریکایی «آن آزیورن کروگر»^۳ «رانت‌جویی» نامیده می‌شود.

۱۹۶۷

«ویلیام نیسکانن»^۴ استدلال می‌کند که دیوان‌سالاران در جهت بیشینه‌سازی بودجه‌هایشان تلاش می‌کنند. وی سپس به بررسی تبعات این موضوع در زمینه‌های تصمیم‌گیری و حجم دولت می‌پردازد.

۱۹۷۱

«ادوارد اچ. کلارک»^۵ (۱۹۷۱) و «تئودور گروز»^۶ (۱۹۷۳) ضمن تحقیق و بررسی این ایده که مردم برای برخورداری از مزایای عمومی که دیگران مجبور به پرداخت هزینه‌هایش هستند صادقانه رأی نمی‌دهند، نشان دادند که چگونه می‌شود رأی‌دهندگان را (از طریق واداشتن ایشان به تقبل هزینه‌ای که تصمیمات آن‌ها بر اقلیت تحمیل می‌کند) به آشکارسازی ترجیحات واقعی‌شان ترغیب کرد. به دنبال بررسی‌های این دو اقتصاددان، انواع دیگری از سیستم‌های «مکاشفه تقاضا» مطرح شدند.

۱۹۷۱-۷۳

ورن اسمیت آزمایشاتی روی نظام‌های رأی‌گیری و امکان‌پذیری قاعده رأی متفق‌القول انجام می‌دهد. وی در سال ۲۰۰۲ به پاس کارهای مطالعاتی‌اش در اقتصاد تجربی، برنده جایزه نوبل در علوم اقتصادی می‌شود.

۱۹۷۹

1. Vernon Smith

2. Elinor Ostrom

3. Anne Osborn Krueger

4. William A. Niskanen

5. Edward H. Clarke

6. Theodore Groves

- مقالات گوناگون اقتصادی با مشاهده نوعی «دست نامرئی» که در امور سیاسی دخیل است، اشاره می‌کنند که نظام‌های دو حزبی در بازتاب دادن ترجیحات عمومی بهتر از آن چه برخی می‌پنداشتند عمل می‌کنند
دهه ۱۹۸۰
- جیمز یوکنن برای کار در زمینه مبانی تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی از منظر قانون اساسی، برنده جایزه نوبل می‌شود.
۱۹۸۶
- «نورمن فرولیش»^۱، «جو ای. اوپنهایمر»^۲، و «شریل ال ایوی»^۳ ضمن بررسی این که چه نوع قانون اساسی ممکن است به موافقت عام بیانجامد، متوجه می‌شوند که (برخلاف نظر «جان رالز»^۴ که تصور می‌کرد مردم درآمد حداقلی بالا را ترجیح می‌دهند) دانشجویان به آن گونه قواعد قانون اساسی رأی می‌دهند که ضمن تعیین یک حداقل اجتماعی، بیشینه‌سازی درآمد متوسط را امکان‌پذیر می‌سازد.
۱۹۸۷
- «پیتر ون روزندال»^۵ توضیح می‌دهد که یک حزب جناح میانه چگونه می‌تواند با تکیه بر دیگران در جناح‌های چپ و راست، یک دولت اقلیت تشکیل دهد.
۱۹۹۰
- انجام آزمایشات تجربی و مدل‌سازی‌های ریاضی بیشتر روی انتخاب‌های سیاسی؛ گسترش و راهیابی ایده‌های نظریه انتخاب عمومی به بسیاری از کشورها.
دهه ۲۰۰۰
- ورنن اسمیت جایزه نوبل علوم اقتصادی را به خاطر کارهای تجربی‌اش (از جمله در زمینه انتخاب‌های جمعی) دریافت می‌کند.
۲۰۰۲
- «برایان کپلن»^۶ در کتاب «افسانه رأی‌دهنده عقلانی»^۷ استدلال می‌کند که رأی‌دهندگان تعصباتی غیرعقلانی از خود بروز می‌دهند (نظیر برنامه‌های کار-تراشی‌های زاید، بیگانه ستیزی، بدبینی، بازار ستیزی) که ناکامی‌های جدی در فرایندهای دموکراتیک تولید می‌کنند.
۲۰۰۷
- «الینور اُستروم» جایزه نوبل علوم اقتصادی را به پاس کارهای علمی‌اش دریافت می‌کند؛ از جمله به خاطر تحقیق و مطالعه در باره این که گروه‌ها چگونه بر سر منابع محدود تصمیمات جمعی می‌گیرند.^۸
۲۰۰۹

1. Norman Frohlich
2. Joe A. Oppenheimer
3. Cheryl L. Eavey
4. John Rawls

5. Peter van Roozendaal
6. Bryan Caplan
7. *The Myth of the Rational Voter*

۸. الینور اُستروم نخستین دانشمند زن بود که موفق به دریافت جایزه نوبل علوم اقتصادی شد. این دانشمند برجسته آمریکایی در ماه ژوئن سال ۲۰۱۲ در سن ۷۸ سالگی درگذشت - مترجم

Public Choice - A Primer

Eamonn Butler

Translated By Bardia Garshasbi

«ناکامی بازار» اصطلاحی است که سیاستمداران، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و استادان رشته اقتصاد به کرات از آن استفاده می‌کنند. اما کسانی که این اصطلاح را به کار می‌برند اغلب نسبت به توانایی دولت در تصحیح ناکامی‌های بازار هیچ درک درستی ندارند. این ناآگاهی تا حدی ناشی از فقدان دانش عمومی و نیز فقدان پوشش رنوس مطالب اقتصاد «انتخاب عمومی» است.

نظریه اقتصادی «انتخاب عمومی» بینش‌ها و دریافت‌های واقع‌گرایانه پیرامون رفتار انسانی را در فرایند دولت به کار می‌بندد و فهم اصول این نظریه برای تمام کسانی که به سیاست عمومی علاقه دارند، یا در این زمینه کار می‌کنند، بی‌نیابت مفید خواهد بود. اگر ما این فرض را بپذیریم که حداقل برخی از دست‌اندرکاران فرایند سیاسی - از نمایندگان منتخب گرفته تا دیوان‌سالاران، تنظیم‌کنندگان مقررات، کارکنان بخش دولتی، یا رأی‌دهندگان در انتخابات - به هر حال تا حدودی برای منافع خودشان کار می‌کنند تا برای منفعت عمومی، آن‌گاه نسبت به توانایی دولت در «تصحیح» ناکامی بازار اطمینانی به مراتب کمتر خواهیم داشت. «ایمون باتلر» این حوزه پیچیده از علم اقتصاد را در مقدمه‌ای با وضوح بسیار خلاصه کرده است. نویسنده به خواننده کمک می‌کند تا محدودیت‌های توانایی دولت در تصحیح ناکامی بازار را به درستی درک کند. وی همچنین به توضیح دلالت‌های ضمنی اقتصاد انتخاب عمومی برای طراحی سیستم‌های دولتی می‌پردازد - موضوعی که عمیقاً با مباحث سیاسی معاصر مرتبط است.

متن حاضر افزایه ارزشمند و مهمی است برای همه کسانی که در پی فهم بهتری هستند از نقشی که دولت می‌بایست در زندگی اقتصادی مردم ایفا کند.



انتشارات گوتو ۸۴۷

تهران، میدان فاطمی، خیابان یکم، پلاک ۱۲، طبقه پنجم

تلفن: ۵ - ۲۶ ۳۳ ۸۸

www.goto847.ir

ISBN 978-964-5963-12-4



9 789643 596312